

ابلیس نامه

نیرنگ‌ها، دام‌ها و آرزوهای ابلیس لعین

تألیف

هادی نجفی

ترجمه

مصطفی اله‌دادی دستجردی

فهرست

| | |
|----|--|
| ۱۱ | سخن ناشر |
| ۱۱ | مقدمه مؤلف |
| ۱۵ | شناخت ابلیس از واجبات است |
| ۱۷ | حکمت آفرینش ابلیس |
| ۱۸ | کبر و آنانیت نخستین نافرمانی ابلیس |
| ۲۰ | ضرورت‌ترین مخلوقات پنج نفرند |
| ۲۱ | ابلیس فرشته نیست |
| ۲۲ | نماز ابلیس در آسمان |
| ۲۳ | وجه تسمیه به ابلیس |
| ۲۴ | وجه تسمیه به خناس |
| ۲۵ | چشم‌داشت ابلیس به رحمت الهی در روز واپسین |
| ۲۵ | اقرار ظاهری ابلیس همراه با فرشتگان |
| ۲۶ | اولاد ابلیس غالباً کافرند |
| ۲۷ | شیطان تخم می‌گذارد و جوجه‌هایش را در دل پیروانش می‌پروراند |
| ۲۸ | مؤمنی از نسل ابلیس |
| ۳۰ | ابلیس، آدم و همسرش را گمراه نمود |
| ۳۲ | همراهی ابلیس با فرزندان آدم |
| ۳۲ | سخت‌ترین عذاب ابلیس، عمر طولانی اوست |
| ۳۳ | حاضر شدن ابلیس نزد نوزاد |
| ۳۴ | درخواست ابلیس از پیروانش |
| ۳۵ | دنیا، دام ابلیس |
| ۳۵ | نشانه‌ی پیروزی ابلیس زمانی است که |
| ۳۶ | گمراه نمودن ابلیس در سه مورد |
| ۳۶ | زیباسازی زشتی برای ارتکاب آن |
| ۳۷ | خشنودی از گناهان کوچک |
| ۳۸ | زیباسازی گناهان |

- ۳۹ ترک واجبات و انجام گناهان، همنشینی ابلیس در آتش را به همراه دارد.....
- ۴۱ کمینگاه بزرگ ابلیس.....
- ۴۱ گناهکاران، لشکریان سواره و پیاده‌ی ابلیس.....
- ۴۲ به فراموشی سپردن استغفار، دام ابلیس.....
- ۴۳ جداشدگان از مردم، همراهان ابلیس‌اند.....
- ۴۳ نزدیک‌ترین حالات به ابلیس.....
- ۴۴ سرعت ربایش ابلیس.....
- ۴۵ دست‌یابی ابلیس به انسان در سه چیز.....
- ۴۶ گریبان‌گیری ابلیس به وسیله‌ی ثروت.....
- ۴۶ سخن ابلیس با لشکریانش مبنی بر القای آزمندی و دشمنی بین بندگان.....
- ۴۷ القای دشمنی و دوری بین مؤمنان.....
- ۴۸ ابلیس سارقِ حلم و بردباری.....
- ۵۲ تفرقه و فتنه، تلاش ابلیس.....
- ۵۲ ابلیس دام‌هایش را در دنیا برپا کرد.....
- ۵۴ زنانِ بد، طناب‌های دام ابلیس.....
- ۵۴ ابلیس، یاد خدا را قطع می‌کند.....
- ۵۵ پرستش بت‌ها، از بدعت‌های ابلیس.....
- ۶۰ شدت خشم ابلیس.....
- ۶۱ انانیت و کبر، دلیل رانده‌شدن ابلیس.....
- ۶۱ ابلیس از راه بندگی و نیکی هم فریب می‌دهد.....
- ۶۴ انواع زهرهای ابلیس.....
- ۶۴ سموم ابلیس.....
- ۶۵ خشم، راه ابلیس.....
- ۶۶ اغوای ابلیس به وسیله‌ی مال دنیا.....
- ۶۷ نخستین ناسپاس.....
- ۶۸ نخستین کافر، آزمند و بدخواه.....
- ۶۹ نخستین آوازه‌خوان.....
- ۶۹ پیشوای متعصبان.....
- ۷۴ نخستین همجنس‌گرا.....
- ۷۵ نخستین کسی که با او لواط شد.....
- ۷۶ نام ابلیس در آسمان و... نخستین کسی که عمل قوم لوط را مرتکب شد.....

| | |
|-----|--|
| ۷۷ | همجنس‌گرایی بین زنان، عمل دختر ابلیس |
| ۷۸ | نخستین کسی که آلات موسیقی و لهو را به کار گرفت |
| ۷۸ | مخترع منجنیق |
| ۷۹ | بنیان‌گزار جادو |
| ۸۱ | منکر اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> در ردیف ابلیس است |
| ۸۱ | حکومت ابلیس |
| ۸۲ | ابومنصور فرستاده‌ی ابلیس |
| ۸۳ | می و شراب، نوشیدنی و ادرار ابلیس |
| ۸۴ | چشم‌چرانی تیری از تیره‌های ابلیس |
| ۸۵ | سخن‌چین، شریک ابلیس |
| ۸۶ | شرابخوار، برادر ابلیس |
| ۸۸ | دو سوم آب انگور سهام ابلیس |
| ۸۹ | سهام ابلیس از گوسفند |
| ۹۱ | بصره جایگاه ابلیس |
| ۹۲ | بازار جولانگاه ابلیس |
| ۹۳ | وسیله‌ی نقلیه‌ی ابلیس |
| ۹۴ | خواب ابلیس |
| ۹۵ | برخی اشعار از ابلیس است |
| ۹۵ | اشعاری از ابلیس |
| ۹۷ | ابلیس بنیان‌گزار قیاس در دین |
| ۹۸ | حسن بصری برادر ابلیس |
| ۱۰۰ | زمان، گسیل لشکریان ابلیس |
| ۱۰۱ | کم جلوه‌دادن مسلمانان توسط ابلیس به چشم کافران در جنگ بدر |
| ۱۰۲ | ادعای ابلیس نسبت به نماز برای او موقع طلوع خورشید |
| ۱۰۳ | نگاه حسدآلود ابلیس به نمازگزار |
| ۱۰۳ | بی‌غیرت جایی در بهشت ندارد |
| ۱۰۴ | بانگ "ای وای" ابلیس موقع رکوع و سجود طولانی |
| ۱۰۵ | ناخشنودی ابلیس از سجده‌های طولانی |
| ۱۰۶ | عبادت و بندگی حقیقی باید طبق امر الهی باشد |
| ۱۰۷ | دشمنی ابلیس با امانت‌داری |
| ۱۰۸ | حفظ‌شدن از ابلیس با ترس راستین |

- ۱۰۸.....نامیدی ابلیس از اطاعتش موقع نزول قرآن.....
- ۱۰۹.....ابلیس به پنج دسته راه ندارد.....
- ۱۰۹.....خراش صورت ابلیس و زخم او.....
- ۱۱۰.....دیدار مؤمنین، کشنده‌ترین چیز برای ابلیس.....
- ۱۱۱.....اعمالی که باعث دوری ابلیس از ما می‌شود.....
- ۱۱۲.....صدقه، ابلیس را سیاه‌رو می‌کند.....
- ۱۱۲.....ذکری که خشم ابلیس را برمی‌انگیزد.....
- ۱۱۴.....عزرائیل ابلیس را از نماز گزار می‌راند.....
- ۱۱۵.....ابلیس بر عقل مؤمن مسلط نمی‌شود.....
- ۱۱۶.....وقتی نهایت تلاش ابلیس هم به نتیجه نمی‌رسد.....
- ۱۱۶.....چه کسی از ابلیس در امان است؟.....
- ۱۱۷.....خواندن سوره‌ی لقمان، ابلیس را می‌راند.....
- ۱۱۸.....دعای حفظ از ابلیس در سفر.....
- ۱۱۸.....دعای حفظ از ابلیس.....
- ۱۲۰.....دعایی که هفتاد فرشته را نگهبان انسان قرار می‌دهد.....
- ۱۲۹.....سه روز خوردن میوه‌ی "به" باعث حفظ از ابلیس و سپاهیان‌ش می‌شود.....
- ۱۲۹.....پناه‌بردن به خدا موقع شنیدن صدای سگ و الاغ.....
- ۱۳۰.....چهره‌ای از سربازان ابلیس، که در هر شمایی به نزد مردم می‌آید.....
- ۱۳۱.....ابلیس در چهار سیما ظاهر می‌شود.....
- ۱۳۳.....دیده شدن ابلیس در کنار جمرات.....
- ۱۳۵.....دیدار حضرت ابراهیم علیه السلام با ابلیس.....
- ۱۳۶.....منع ابلیس از آسمان‌های هفت‌گانه در ولادت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله.....
- ۱۴۰.....طرد ابلیس از قم توسط پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله.....
- ۱۴۲.....امر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به ابلیس مبنی بر دوری از شهر قم.....
- ۱۴۴.....ابلیس، تسلطی بر شیعه ندارد.....
- ۱۴۴.....صلوات عامل پیروزی بر ابلیس.....
- ۱۴۷.....معنی آیه ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾.....
- ۱۴۸.....دعای ابلیس برای نجات یافتنش به وسیله‌ی اصحاب کساء علیهم السلام.....
- ۱۵۰.....ابلیس موقع عبادت، نور امیرمؤمنان علی علیه السلام را دید.....
- ۱۵۲.....عزاداری ابلیس در روز غدیر.....

- ۱۵۳..... فریاد ابلیس در روز غدیر.....
- ۱۵۵..... چهار فریاد حزین ابلیس.....
- ۱۵۶..... با محب اهل بیت علیهم السلام مشارکت ندارد.....
- ۱۵۷..... با پیروان امیرمؤمنان علی علیه السلام مشارکت ندارد.....
- ۱۵۸..... آلوده‌دامن‌ها، شرکای پسر ابلیس.....
- ۱۶۰..... دشمنان امیرمؤمنان علی علیه السلام رفقای ابلیس.....
- ۱۶۱..... بدبخت‌تر از ابلیس.....
- ۱۶۴..... دستور ابلیس به شیاطین در باب تشکیک مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام.....
- ۱۷۶..... ملاقات ابلیس با امام سجاد علیه السلام.....
- ۱۷۸..... بدخواهی و آزمندی، کار ابلیس.....
- ۱۷۹..... چیرگی ابلیس بر انسان موقع خشم.....
- ۱۸۰..... گفتگوی ابلیس با حضرت موسی علیه السلام.....
- ۱۸۲..... گفتگوی ابلیس با حضرت عیسی علیه السلام.....
- ۱۸۴..... گفتگوی ابلیس با حضرت یحیی علیه السلام.....
- ۱۸۸..... بدخواهی ابلیس نسبت به حضرت ایوب علیه السلام.....
- ۱۹۰..... استخدام شیاطین توسط حضرت سلیمان علیه السلام.....
- ۱۹۱..... داستان مردی از اهالی بیت المقدس و ابلیس.....
- ۲۰۱..... اندرزهای ابلیس به علی بن محمد صوفی.....
- ۲۰۲..... حضور ابلیس یا وکیلش موقع جان‌دادن.....
- ۲۰۳..... شادی ابلیس از مرگ فقیه.....
- ۲۰۴..... دشمنی هزار برابری فقیه با ابلیس نسبت به عابد.....
- ۲۰۴..... علما، مخالفان ابلیس.....
- ۲۰۶..... ندای ابلیس هنگام ظهور.....
- ۲۰۷..... قتل ابلیس به شمشیر قائم عجل الله فرجه.....
- ۲۱۱..... ایجاد تعادل بین آدم و ابلیس.....
- ۲۱۲..... بخشش جمیع گناهان به جای سلطه‌ی ابلیس.....
- ۲۱۳..... استعاده امام سجاد علیه السلام وقتی از ابلیس یا دشمنی و حيله‌ی او یاد می‌شد.....
- ۲۱۷..... برخی از منابع کتاب.....

سخن ناشر

رشته‌ی حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله‌ی یکی از پرترف‌دارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه‌ی خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه‌ی کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به این ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته‌ی حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آن‌ها از یک سو و تناسب آن‌ها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

مؤسسه‌ی آموزش عالی آزاد چتردانش، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته‌ی حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت‌گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه‌ی خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه‌ی علمی بیش از پیش به منصه‌ی ظهور برساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسؤل انتشارات چتر دانش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مؤلف

به خدا از شرّ شیطان رانده شده، پناه می‌برم و خدای بزرگ را که پروردگار جهانیان است ستایش می‌کنم.

درود و سلام بر آخرین پیامبران حضرت محمد مصطفی و وصی برحقّ او امیرمؤمنان حضرت علی بن ابی‌طالب و امامان هدایت که معصومانند، به‌ویژه آخرین اندوخته‌ی الهی، مهدی منتظر صاحب عصر و زمان عجله که غایب از دیدگان است.

اما بعد؛ ابلیس که از طائفه‌ی جنیان است هزاران سال عبادت کرد به‌حدّی که در جایگاه فرشتگان مقرب الهی درآمد و در جریان آفرینش حضرت آدم علیه السلام و امر الهی مبنی بر سجود فرشتگان بر آدم، ابلیس سر باز زد و کبر و خودبزرگ‌بینی‌اش دامن‌گیر او شد و باورش این بود که من برتر از آدم هستم چرا که آفرینش من از آتش و آدم از خاکی بی‌ارزش است، سزاوار من نیست که در برابر چنین موجودی تواضع کرده و سجده کنم. لذا به دلیل این نافرمانی و تکبرش خداوند او را از مقام قرب خود راند.

درخواست ابلیس از خدا این بود که «پروردگارا تا روز قیامت به من مهلت و زمان بده» خداوند چنین پاسخ داد که «مهلت تو تا زمانی مشخص و روزی معین است»^۱.

۱. سوره حجر / (۳۸-۳۶).

از آنجایی که علت رانده شدن ابلیس سجده نکردن بر حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام بود لذا دشمن او و فرزندانش شده و «گفت: پروردگارا، - به عزّت قسم -^۱ چون مرا گمراه کردی، حتماً (گناهان را) در زمین برایشان زیبا جلوه می دهیم و قطعاً همگان را گمراه خواهیم کرد؛ مگر بندگان از ایشان را که خالص شده اند»^۲.

پس از اینکه آدم و همسرش در باغی ویژه از باغ های دنیا ساکن شدند و خداوند آنها را نهی نمود از نزدیک شدن و استفاده از درخت و نمادین دنیا، ابلیس با وسوسه ی جاودانگی یا فرشته شدن به سراغ آنها آمد، حتی قسم یاد کرد که من خیرخواه شما هستم پس آنها را با فریب و نیرنگ به چیزی رهنمون شد که واقعیتی نداشت، همین که طعم دنیا را چشیدند از مقام قرب الهی دور شدند.

ابلیس دشمنی دیرینه و آشکاری با انسان و فرزندانش دارد. زیبا جلوه دادن زشتی ها، امر و دستور به انجام ناپسندی ها و کارهای زشت و ناروا، ترساندن از تهیدستی در وقت انفاق، ایجاد دشمنی و کینه در دل ها، دستور به شراب خواری و قماربازی و کارهای بیهوده، جلوگیری از یاد خدا و نماز، نشانه های آشکار این دشمنی دیرینه است.

تلاش او فراخواندن و وسوسه و القای آرزوهای دست نیافتنی در دل هاست. او برای گمراه کردن انسان ها از برنامه ی گام به گام و فرزندان و لشکریان خود و نیرنگ و دامها و وعده های گوناگون استفاده می کند. آخرین خواسته ی او به کفر کشاندن انسان هاست و چون به این کار موفق شود اظهار بیزاری از انسان کرده ادعا می کند که من از پروردگار جهانیان ترس دارم.

وعده ی خدا در مورد پیروان ابلیس، جهنّم است که به او گفت: «مسلماً کسانی از آنان که از تو پیروی کنند، جهنّم را از وجودشان لبریز خواهم کرد»^۳. بنابراین بر ما لازم است که این دشمن خدا و خودمان را شناخته، با نیرنگ و دامها، تارها و تیرها، نقشه ها و لشکریان او آشنا شده و به توفیق الهی از چنگ او

۱. سوره ص / ۸۲.

۲. سوره حجر / (۳۹-۴۰).

۳. سوره اعراف / ۱۸.

نجات یافته و سعادت‌مند شویم ان شاءالله.

حقیر در مطالعه‌ی روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام مواردی را یافتیم که شامل وجوب چنین شناختی از این دشمن دیرینه می‌شود و انگهی سیر در صراط مستقیم با شناختن راه‌های انحراف از آن ممکن است، لذا به جمع‌آوری آن روایات شریفه در این اوراق همّت گماشته و آن را به «ابلیس‌نامه» نام نهادم.

رجاء واثق دارم خواندن و عمل بر طبق این روایات شریفه به منزله‌ی دژی مستحکم و نفوذناپذیر در برابر ابلیس و لشکریانش می‌باشد. ان شاءالله

در پایان از خداوند بزرگ خواستارم که حقیر را در زمره‌ی کسانی قرار دهد که ابلیس بر آنان تسلّطی ندارد، همان کسانی که باور به خدا داشته و بر او توکّل می‌کنند که ویژگی پیروان راستین امیرمؤمنان حضرت علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام و امامان معصوم علیهم‌السلام است.

در آغاز و پایان، پیدا و پنهان ستایش مخصوص خداوند است.

شناخت ابليس از واجبات است

١- أبو علي محمد بن همام الإسكافي رفعه عن المفضل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال الله تعالى: افترضت على عبادي عشرة فرائض؛ إذا عرفوها أسكتتهم ملكوتي وأباحتهم جنّاتي:

أولها: معرفتي.

والثانية: معرفة رسولي إلى خلقي والإقرار به والتصديق له.

والثالثة: معرفة أوليائي وأئمتهم الحجج على خلقي، مَنْ والاهم فقد والاني وَمَنْ عاداهم فقد عاداني وهم العَلَمَ فيما بيني وبين خلقي، وَمَنْ أنكرهم أصليته^١. ناري وضاعفت عليه عذابي.

والرابعة: معرفة الأشخاص الذين أقيموا من ضياء قدسي وهم قوّم قسطيني.

والخامسة: معرفة القوّم بفضلهم والتصديق لهم.

والسادسة: معرفة عدوّي إبليس وما كان من ذاته وأعوانه.

والسابعة: قبول أمري والتصديق لرّسلي.

والثامنة: كتمان سرّي وسرّ أوليائي.

والتاسعة: تعظيم أهل صفوتي والقبول عنهم والردّ عليهم فيما اختلفتم فيه حتّى

١. أدخلته، نسخة بدل.

يُخْرِجُ الشَّرْحَ مِنْهُمْ.

والعاشرة: أن يكون هو وأخوه في الدين شرعاً سواء.

فإذا كانوا كذلك أدخلتهم ملكوتي وأمتهم من الفزع الأكبر وكانوا عندي^۲ في عليين.^۳

در حدیث مرفوعه‌ای^۴ که ابوعلی محمد بن همام از مفضل روایت کرده از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که: خداوند عَزَّ وَجَلَّ می‌فرماید: ده چیز را بر بندگانم واجب کردم که چون آن‌ها را بشناسند، آنان را در ملکوت خود جای می‌دهم و بهشتم را بر ایشان واجب می‌گردانم:

نخستین آن‌ها: شناخت من است.

و دوم: شناخت پیامبرم که به سوی بندگانم فرستادم و اقرار و تصدیق به اوست.

و سوم: شناخت اولیاء من و اینکه آنان حجت‌های من بر مخلوقاتم هستند، هرکس آنان را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکه با آنان دشمنی کند مرا دشمن داشته و آن‌ها نشانه‌های میان من و بندگانم هستند. هرکس آن‌ها را انکار کند، او را به دوزخ می‌فرستم و عذاب خود را بر او دو چندان می‌کنم. و چهارم: شناخت کسانی است که از نور قدس من برپا داشته شده‌اند و آنان پایه‌های عدل و داد من هستند.

و پنجم: شناخت کسانی که قائم به برتری و تصدیق آن‌ها هستند.

و ششم: شناخت دشمن من ابلیس است و آنچه اصل و یاران او را تشکیل می‌دهد.

و هفتم: پذیرش دستور من و تصدیق فرستادگان من است.

۱. الشرع، نسخة بدل.

۲. عییدی، نسخة بدل.

۳. التمهیص / ۶۹، ح ۱۶۷ و نقل عنه فی بحار الأنوار ۱۳/۶۶، ح ۱۳.

۴. مرفوعه حدیثی است که بدون سند یا با افتادن قسمتی از سند به معصوم نسبت داده شود؛ [ارجوع کنید به مقباس الهدایة فی علم الدراية ۱/۱۷۱].

و هشتم: پوشیده داشتن راز من و راز دوستان من است. و نهم: بزرگداشت خاصان و برگزیدگان من و پذیرش آنان و مراجعه به آن‌ها در موارد اختلاف شما است، تا آنکه آنان حکم را تبیین کنند. و دهم: اینکه او (مؤمن) و برادرش در دین و دنیا برابر هستند. پس هنگامی که (کسی) چنین باشد، او را وارد ملکوت خود می‌کنم و از بیم و ترس بزرگ (قیامت) ایمن می‌گردانم و در علیین با من هستید. مؤلف گوید: علامه مجلسی رحمته الله علیه در ذیل حدیث آورده: گویی فرق میان فریضه سوم و چهارم در این است که اولی برای حجت‌های زنده در زمان بیان سخن است، مانند علی و دو فرزندش علیه السلام، و دومی برای امامان پس از آن‌هاست؛ یا اولی برای پیامبران و جانشینان دیگر است و دومی برای امامان ما علیهم السلام است.

حکمت آفرینش ابلیس

۲- أبو منصور الطبرسی رفعه عن هشام بن الحكم قال: سأل الزندیق أبا عبد الله عليه السلام في حديث قال: أَمِنَ حَكْمَتَهُ أَنْ جَعَلَ لِنَفْسِهِ عَدُوًّا وَقَدْ كَانَ لَا عَدُوَّ لَهُ، فَخَلَقَ كَمَا زَعَمْتَ إِبْلِيسَ فَسَلَّطَهُ عَلَى عِبِيدِهِ يَدْعُوهُمْ إِلَى خِلَافِ طَاعَتِهِ وَيَأْمُرُهُمْ بِمَعْصِيَتِهِ وَجَعَلَ لَهُ الْقُوَّةَ كَمَا زَعَمْتَ مَا يَصِلُ بِلُطْفِ الْحَيَلَةِ إِلَى قُلُوبِهِمْ فَيُوسِسُ إِلَيْهِمْ فَيَشْكِكُهُمْ فِي رَبِّهِمْ وَيَلْبِسُ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ فَيُزِيلُهُمْ عَنْ مَعْرِفَتِهِ حَتَّى أَنْكَرَ قَوْمٌ لَمَّا وَسَّسَ إِلَيْهِمْ رَبُّوهُنَّ وَعَبَدُوا سِوَاهُ فَلِمَ سَلَّطَ عَدُوَّهُ عَلَى عِبِيدِهِ وَجَعَلَ لَهُ السَّبِيلَ إِلَى إِغْوَائِهِمْ؟ قال عليه السلام: إِنَّ هَذَا الْعَدُوَّ الَّذِي ذَكَرْتَ لَا تَضُرُّهُ عِدَاوَتُهُ وَلَا تَنْفَعُهُ وِلَايَتُهُ، وَعِدَاوَتُهُ لَا تَنْقُصُ مِنْ مُلْكِهِ شَيْئًا، وَوِلَايَتُهُ لَا تَزِيدُ فِيهِ شَيْئًا، وَإِنَّمَا يَتَّقِي الْعَدُوَّ إِذَا كَانَ فِي قُوَّةٍ يَضُرُّ وَيَنْفَعُ، إِنْ هُمْ بِمُلْكِهِ أَخَذَهُ أَوْ بِسُلْطَانِهِ قَهَرَهُ، فَأَمَّا إِبْلِيسُ فَعَبْدٌ خَلَقَهُ لِيَعْبُدَهُ وَيُوَحِّدَهُ وَقَدْ عَلِمَ حِينَ خَلَقَهُ مَا هُوَ وَإِلَى مَا يَصِيرُ إِلَيْهِ، فَلَمْ يَزَلْ يَعْبُدُهُ مَعَ مَلَائِكَتِهِ حَتَّى امْتَحَنَهُ بِسُجُودِ آدَمَ فَامْتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ حَسَدًا وَشَقَاوَةً غَلَبَتْ عَلَيْهِ، فَلَعَنَهُ عِنْدَ ذَلِكَ وَأَخْرَجَهُ عَنْ صَفْوَةِ الْمَلَائِكَةِ وَأَنْزَلَهُ إِلَى الْأَرْضِ مَلْعُونًا مَدْحُورًا، فَصَارَ عَدُوَّ آدَمَ وَوَلَدِهِ بِذَلِكَ السَّبَبِ، وَمَا لَهُ مِنَ السُّلْطَنَةِ عَلَى وَلَدِهِ إِلَّا الْوَسْوَسَةُ وَالِدَعَاءِ إِلَى غَيْرِ السَّبِيلِ وَقَدْ أَقْرَبَ مَعِ

معصیته لرّبه بر بویّته.^۱

ابومنصور طبرسی در حدیث مرفوعه‌ای از هشام بن حکم نقل می‌کند که زندیقی از امام جعفر صادق (علیه السلام) پرسید: آیا مصلحت خدا این بود که برای خود دشمنی تراشید با اینکه دشمنی نداشت و همان‌طور که می‌دانید ابلیس را آفریده و بر بنده‌هایش مسلط کرد تا آن‌ها را به نافرمانی او بخواند و آن نیرویی که خوب می‌دانید، به او داد تا با نیرنگ بر دل آن‌ها مسلط شده و آن‌ها را وسوسه کند و درباره پروردگارشان به شک اندازد و در دینشان رخنه کند و آن‌ها را به وسوسه خود از دین روی گردان کند و به انکار او و عبادت غیر او وادار کند. چرا دشمنش را بر بنده‌هایش مسلط کرد و راه گمراهی آن‌ها را به او داد؟ (حضرت) در پاسخ فرمود: این دشمن که تو گفتی از دشمنیش زیانی به خداوند نرسد، و از دوستیش سودی نگیرد، دشمنی او از ملک خدا هیچ نکاهد و دوستی او هیچ بر آن نیفزاید، همانا از آن دشمنی پرهیز می‌شود که قدرت زیان‌زدن و یا سودرساندن دارد و اگر خواست بتواند کشوری را بگیرد و پادشاهی را مقهور سازد. ولی ابلیس یک بنده است او را آفرید تا وی را بپرستد و یگانه بداند، و آنگاه که آفریدش می‌دانست چیست و چه سرانجامی دارد، و همواره با فرشته‌هایش او را پرستید تا با سجده‌ی بر آدم او را آزمود و به‌خاطر حسد و شقاوت که دامنگیر او شد از آن سرباز زد. و آنگاه خداوند او را لعنت کرد و از صف فرشته‌ها بیرون نمود و ملعون و رانده شده از مقام قرب خارج کرد، و از این‌رو دشمن آدم و فرزندان او شد، و او را بر فرزندانش جز از راه وسوسه و دعوت به بیراهه تسلطی نیست ولی با وجود نافرمانیش به پروردگاری خدا اعتراف دارد.

کبر و آنانیت نخستین نافرمانی ابلیس

۳- الکلینی، عن علیّ عن ابيه وعلیّ بن محمد جميعاً عن القاسم بن محمد عن سلیمان المنقري عن عبد الرزاق بن همام عن معمر بن راشد عن الزهري محمد بن مسلم

۱. الاحتجاج ۳۳۸/۲، ونقل عنه في بحار الأنوار ۲۳۵/۶۰، ح ۷۵.

بن عبیدالله قال: سُئِلَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام): أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ (صلى الله عليه وسلم) وَمَعْرِفَةِ رَسُولِهِ (صلى الله عليه وسلم) أَفْضَلُ مِنْ بَغْضِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ لِدُنْيَاكَ لَشُعْبًا كَثِيرًا، وَلِلْمَعَاصِي شُعْبٌ، فَأَوَّلُ مَا عَصَى اللَّهُ بِهِ الْكَبْرَ مَعْصِيَةَ إِبْلِيسَ حِينَ ﴿أَبَىٰ وَأَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۱، ثُمَّ الْحِرْصُ وَهِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَحَوَّاءَ (عليهما السلام) حِينَ قَالَ اللَّهُ (صلى الله عليه وسلم): ﴿فَكَلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲ فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَةَ بِهَا إِلَيْهِ فَدَخَلَ ذَلِكَ عَلَى ذَرْبَيْهِمَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَذَلِكَ أَنَّ أَكْثَرَ مَا يُطَلَبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَيْهِ، ثُمَّ الْحَسَدُ وَهِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِ آدَمَ حَيْثُ حَسَدَ أَخَاهُ فَقْتَلَهُ، فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النِّسَاءِ وَحُبُّ الدُّنْيَا وَحُبُّ الرِّيَاسَةِ وَحُبُّ الرِّاحَةِ وَحُبُّ الْكَلَامِ وَحُبُّ الْعُلُوِّ وَالثَّرْوَةِ، فَصَرْنَ سَبْعَ خِصَالٍ فَاجْتَمَعْنَ كُلَّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا، فَقَالَتِ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، وَالدُّنْيَا دُنْيَاءُ: دُنْيَا بِلَاغٍ وَدُنْيَا مَلْعُونَةٌ.^۳

شیخ کلینی، از علی از پدرش و علی بن محمد همگی از قاسم بن محمد از سلیمان منقری از عبدالرزاق بن همام از معمر بن راشد از محمد بن مسلم بن عبیدالله زهری نقل کرده که از حضرت امام سجاد (علیه السلام) پرسیدند: کدام عمل نزد خداوند (صلى الله عليه وسلم) برتر است؟ حضرت فرمود: هیچ عملی پس از شناخت خداوند (صلى الله عليه وسلم) و شناخت رسول خدا (صلى الله عليه وسلم) برتر از نفرت از دنیا نیست و دنیا شاخه‌های فراوانی دارد و گناه نیز شاخه‌هایی دارد. نخستین گناهی که خداوند بدان نافرمانی شد تکبر بود و آن گناه شیطان است همان وقتی که سرکشی کرد و تکبر ورزید چون از کافران بود؛ و بعد از کبر، حرص است که آن معصیت آدم و حواء (علیهم السلام) است همان وقتی که خداوند (صلى الله عليه وسلم) به آن دو فرمود: «و از هر جا که خواهید بخورید (ولی) به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد» و آن‌ها رو به چیزی آوردند که هیچ نیازی به آن نداشتند و این‌گونه این خصلت تا روز قیامت درون فرزندانشان راه

۱. سورة البقرة / ۳۴.

۲. سورة الأعراف / ۱۹.

۳. الکافی ۳/۳۱۶، ح ۸.

یافت؛ چرا که بیشترین خواسته‌های فرزند آدم چیزی است که هیچ نیازی به آن ندارد. سپس حسد و آن گناه فرزند آدم است، در آن جا که به برادرش رشک ورزید و او را کشت پس (از آن جا شاخه‌های (دل بستگی) به زنان و دنیا و مقام و رفاه و کلام و برتری و ثروت سر برآورد) که هفت خصلت باشد؛ و این هفت خصلت، همگی در دل بستگی به دنیا جمع شد. از این روست که پیامبران و دانشمندان پس از آگاهی از این امر گفته‌اند: دل بستگی به دنیا سرچشمه همه گناهان است و دنیا دو گونه است: دنیایی که در حد بسندگی و کفاف است و دنیایی که نفرین شده است.

علامه مجلسی رحمته‌الله بیانی در ذیل حدیث دارد، مراجعه فرمایید.^۱

شروترین مخلوقات پنج نفرند

۴- الصّدوق عن علیّ بن محمّد الدّقاق عن أحمد بن یحیی القطّان عن بکر بن عبد الله بن حبیب عن نصیر بن عبید عن نصر بن مزاحم المنقري عن یحیی بن یعلی عن یحیی بن سلمة بن کُهیل عن أبیه عن سالم بن أبي الجُعد عن أبي حرب ابن أبي الأسود عن رجل من أهل الشام عن أبیه قال: سمعت النبی صلی الله علیه و آله يقول: من ^۲ شرّ خلق الله خمسة: إبلیس، وابنُ آدم الذي قتل أخاه، وفرعونُ ذو الأوتاد، ورجلٌ من بني إسرائيل ردّهم عن دينهم، ورجلٌ من هذه الأمّة یبایع علی کفر ^۳ عند باب لُدّ، قال: ثم قال: إنّي لمّا رأیت معاوية یبایع عند باب لُدّ، ذکرْتُ قول رسول الله صلی الله علیه و آله فلحقتُ بعلي صلی الله علیه و آله فکنتُ معه.^۵

شیخ صدوق از علی بن محمد دقاق از احمد بن یحیی قطّان از بکر بن

۱. بحار الأنوار، ۲۰/۷۰ (۳۳۷/۲۸) کلاهما من طبع بیروت.

۲. لیس فی وقعة صقین کلمة «من».

۳. فی وقعة صقین: کفره.

۴. لُدّ بضمّ اللام وتشدید الدال: قرية قرب بیت المقدس من نواحي فلسطين.

۵. الخصال ۳۱۹/۱، ح ۱۰۴.

عبدالله بن حبیب از نصیر بن عبید از نصر بن مزاحم منقری از یحیی بن یعلی از یحیی بن سلمة بن گھیل از پدرش از سالم بن ابی الجعد از ابی حرب ابن ابی الأسود از مردی اهل شام از پدرش نقل کرده که شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: بدترین مخلوقات پنج نفر هستند: ابلیس و پسر آدم که برادرش را کشت و فرعون صاحب خرگاه‌ها [و بناهای بلند] و مردی از بنی اسرائیل که آن‌ها را از دینشان بازگرداند و مردی از این امت که از روی کفر در مقابل باب لُد با او بیعت می‌شود. سپس آن مرد گفت: من هنگامی که معاویه را دیدم که با او در مقابل باب لُد بیعت می‌شود سخن رسول خدا را به یاد آوردم و به علی علیه السلام پیوستم و با او بودم. این روایت را نصر بن مزاحم منقری متوفی سال ۲۱۲ق در کتابش به نام وقعة صفین / ۲۱۷ نقل کرده است.

ابلیس فرشته نیست

۵- العیاشی رفعه عن جمیل بن درّاج عن أبي عبد الله علیه السلام قال: سألته عن إبليس أكان من الملائكة، وهل كان يلي شيئاً من أمر السماء؟ قال: لم يكن من الملائكة ولم يكن يلي شيئاً من أمر السماء، وكان من الجنّ وكان مع الملائكة وكانت الملائكة تراه أنّه منها، وكان الله يعلم أنّه ليس منها، فلما أمر الملائكة بالسجود كان منه الذي كان.^۱

عیاشی حدیث مرفوعه‌ای را از جمیل بن درّاج نقل کرده که گفته: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ابلیس از ملائکه بود؟ و آیا چیزی از امر آسمان‌ها را بر عهده داشت؟ فرمود: از فرشتگان نبود و امری از آسمان را بر عهده نداشت. او از جنّیان و همراه با فرشتگان بود. به همین علت فرشتگان گمان می‌کردند که او از آن‌هاست ولی خدا می‌دانست که او از فرشتگان نیست. هنگامی که به او فرمان داده شد سجده کند آنچه از او معلوم شد اتفاق افتاد.

علامه مجلسی رحمته الله علیه بیانی در ذیل حدیث دارد، مراجعه فرمایید.

۱. تفسیر العیاشی ۹۶/۳، ح ۳۶ و نقل عنه فی بحار الأنوار ۲۱۸/۶۰، ح ۵۵.

نماز ابلیس در آسمان

۶- الصدوق عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن حسان عن علي بن عطية قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إن إبليس عبد الله في السماء سبعة آلاف سنة في ركعتين فأعطاه الله ما أعطاه ثواباً له بعبادته.^۱

شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حسان، از علی بن عطیه نقل کرده که وی گفت: حضرت ابو عبدالله عليه السلام فرمودند: ابلیس در آسمان دو رکعت نماز را طی هفت هزار سال بجا آورد و حق تعالی در مقابل عبادتش آنچه به او داد به عنوان پاداش بود.

۷- وبالإسناد قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: حدثني كيف قال الله تعالى لإبليس ﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾^۲؟ قال: لشيء كان تقدم شكره عليه، قلت: وما هو؟ قال: ركعتان ركعها في السماء في ألفي سنة أو في أربعة آلاف سنة.^۳

با همان سند قبل محضر مبارک حضرت ابی عبدالله عليه السلام عرض کردم: بفرمایید چرا «خداوند تعالى به ابلیس فرمود: تو تا وقت معین از مهلت داده شدگان هستی» حضرت فرمودند: برای عملی از ابلیس که خداوند متعال خواست از آن تشکر بجا آورد. عرض کردم: آن کار چه بود؟ حضرت فرمودند: دو رکعت نماز که ابلیس آن را در آسمان بجا آورد و دو یا چهار هزار سال طول کشید.

۸- العیاشی رفعه عن الحسن بن عطیة قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إن

۱. علل الشرائع / ۵۲۵، ح ۲.

۲. سورة الحجر / ۳۷ و ۳۸؛ سورة ص / ۸۱ و ۸۲.

۳. علل الشرائع / ۵۲۵، ح ۱.

إبليس عبد الله في السماء الرابعة في ركعتين ستة آلاف سنة، وكان إنظار الله إياه إلى يوم الوقت المعلوم بما سبق من تلك العبادة.^۱

عیاشی حدیث مرفوعه‌ای را از حسن بن عطیه نقل کرده که گفته: شنیدم امام ششم علیه السلام می‌فرمود: ابلیس، خدا را در آسمان چهارم با دو رکعت (نماز) به مدت شش هزار سال عبادت کرد و مهلتی که خدا به او داد در مقابل این عبادت بود.

مؤلف: برای رفع تنافی بین زمان‌های مختلف می‌توان گفت که امکان دارد همه‌ی این زمان‌ها از ابلیس در عبادت صرف شده باشد.

وجه تسمیه به ابلیس

۹- الصدوق عن مظفر بن جعفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود العياشي عن أبيه عن علي بن الحسن بن فضال عن محمد بن الوليد عن العباس بن هلال عن الرضا عليه السلام أنه ذكر أن اسم إبليس الحارث، وإنما قول الله عنه: يا إبليس، يا عاصي، وسمي إبليس لأنه أبلس من رحمة الله.^۲

شیخ صدوق از مظفر بن جعفر علوی از جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش از علی بن حسن بن فضال از محمد بن ولید از عباس بن هلال نقل کرده که او گفته: امام رضا علیه السلام یادآور شد که ابلیس نامش «حارث» می‌باشد و معنی قول خداوند «یا ابلیس» ای نافرمان است، و بدین جهت «ابلیس» نامیده شده، که از رحمت پروردگار نومید و مأیوس شد.

راغب در مفردات گوید: الإبلّاس اندوه و غمی که در اثر شدت و سختی به انسان روی می‌آورد، فعلش - أبلّس - است که واژه - ابلیس - از آن مشتق شده است، خدای عنه فرماید: «در قیام قیامت و عالم بازپسین، مجرمین و بزه‌کاران به سختی

۱. تفسیر العیاشی ۴۲۸/۲، ح ۱۳.

۲. معانی الأخبار ۱۳۸/.

اندوهگین و مأیوسند»^۱.

۱۰- وروی أبو منصور الطبرسي نحوها في احتجاج مولانا محمد بن عليّ الباقر (عليه السلام) على طاووس اليماني قال: فلم سُمِّي إبليس إبليس؟ قال: لأنه أبلس من رحمة الله ﷻ فلا يرجوها.^۲

ابو منصور طبرسی همانند حدیث قبل را در احتجاج از امام باقر (علیه السلام) خطاب به طاووس یمانی ذکر کرده، می گوید: طاووس گفت: ابلیس چرا به این نام نامیده شد؟ آن حضرت (علیه السلام) فرمود: به واسطه اینکه او مبلوس یعنی مأیوس از رحمت خدا و پیوسته در حزن و افسوس است هرگز امیدی به رحمت خدا نداشته و به آن نخواهد رسید.

وجه تسمیه به خناس

۱۱- الصّدوق عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أبي بصير عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: سألته عن الخناس، قال: إن إبليس يلتقم القلب، فإذا ذكر الله خنس فلذلك سُمي الخناس.^۴

شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله، از ابی بصیر، از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) نقل کرده که از آن حضرت از معنی خناس پرسیدم. حضرت فرمودند: ابلیس بر قلب و دل مسلط می شود و وقتی ذکر و یاد خدا در آن شود می گریزد لذا به خاطر همین است که به آن خناس یعنی گریزنده می گویند.

مؤلف: اسناد روایت صحیح است.

التقم الطعام: غذا را فرو برد، وقتی گفته شود «التقم أدّته» یعنی: به نحو

۱. سورة الروم / ۱۲.

۲. المفردات / ۵۸.

۳. الاحتجاج / ۲ / ۳۲۹.

۴. علل الشرائع / ۵۲۶.

درگوشی حرف زدن و راز گفتن. خنس عنه: کنار رفتن، پنهان شدن و گریختن. خنس بین اصحابه: در بین پیروانش پنهان شد.

چشم داشت ابلیس به رحمت الهی در روز واپسین

۱۲- الصدوق عن أحمد بن هارون الفامي عن محمد بن عبدالله الحميري عن أبيه عن إبراهيم بن هاشم عن ابن أبي عمير عن إبراهيم بن زياد الكرخي قال: قال الصادق عليه السلام: إذا كان يوم القيامة نَشَرَ اللهُ تبارك وتعالى رحمته حتى يَطْمَعَ إبليس في رحمته.^۱

شیخ صدوق از احمد بن هارون فامی از محمد بن عبدالله حمیری از پدرش از ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از ابراهیم بن زیاد کرخی نقل می کند: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی روز قیامت شود خدای تبارک و تعالی رحمت خود را چنان پراکنده و شامل مردم کند که حتی ابلیس در رحمت او طمع کند و به آن چشم داشته باشد.
مؤلف: اسناد روایت معتبر است.

اقرار ظاهری ابلیس همراه با فرشتگان

۱۳- الكليني عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن عمير عن جميل قال: كان الطيار يقول لي: إبليس ليس من الملائكة، وإنما أمرت الملائكة بالسجود لآدم عليه السلام، فقال إبليس: لا أسجد، فما لإبليس يعصي حين لم يسجد وليس هو من الملائكة؟ قال: فدخلت أنا وهو على أبي عبدالله عليه السلام قال: فأحسن والله المسألة، فقال: جعلت فداك أرايت ما ندب الله إليه المؤمنین من قوله: ﴿يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ أدخل في ذلك المنافقون معهم؟ قال: نعم، والضلال وكل من أقر بالدعوة الظاهرة، وكان إبليس ممن

۱. أمالي الصدوق، المجلس السابع والثلاثين، ح ۲۷۳/۲، رقم ۳۰۱.

أقرّ بالدعوة الظاهرة معهم.^۱

شیخ کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن عمیر از جمیل نقل کرده که گوید: طیار به من می‌گفت: شیطان که از جنس و سلک فرشتگان نبود، و فقط فرشتگان مأمور به سجده برای آدم (علیه السلام) شدند، و شیطان گفت: من سجده نمی‌کنم، پس چرا شیطان گنهکار شد وقتی که سجده نکرد با اینکه او از فرشتگان نبود؟ گفته: من و او خدمت حضرت صادق (علیه السلام) شرفیاب شدیم، و به خدا سوگند پرسش خود را به طرز نیکویی طرح کرد و عرض کرد، قربانت شوم بفرمایید آنچه خداوند مؤمنین را خطاب قرار داده و فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» آیا منافقان هم در این خطاب وارد می‌شوند (و خطاب شامل آنان نیز گردد)؟ فرمود: آری و شامل گمراهان نیز می‌گردد، و شامل هرکس که به اسلام و تسلیم در برابر خدا اعتراف کرده نیز می‌شود، و شیطان هم از کسانی بود که به تسلیم در برابر خدا همراه آنان (یعنی فرشتگان) اعتراف کرده بود.

مؤلف: اسناد روایت صحیح است و منظور از طیار همان محمد بن عبدالله است که از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نقل روایت دارد و در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده که امام باقر (علیه السلام) به طیار مباحثات می‌نمودند.^۲
برای رجوع، مضمون همین روایت در کافی^۳ آمده است.

اولاد ابلیس غالباً کافرند

۱۴- الصدوق عن محمد بن الحسن بن الولید عن الصفار عن أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن إسماعیل عن الحسن بن ظریف عن أبي عبدالرحمان عن معاوية بن عمار عن أبي عبدالله (علیه السلام) قال: الآباء ثلاثة: آدم ولد مؤمناً، والجان ولد مؤمناً وكافراً، وإبليس ولد كافراً، وليس فيهم نتاج إنما يبيض ويفرخ وولده ذكور ليس فيهم أناث.^۴

۱. الکافی ۱/۲، ۴۱۲، ح ۱، ونقل عنه في بحار الأنوار ۶۰/۲۶۲، ح ۱۴۲.

۲. راجع قاموس الرجال ۹/۳۴۵.

۳. کافی ۸/۲۷۴، ح ۱۳.

۴. الخصال ۱/۱۵۲، ح ۱۸۶.

شیخ صدوق از محمد بن حسن بن ولید از صفار از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل از حسن بن ظریف از ابی عبدالرحمان از معاویه بن عمار نقل کرده که گفته امام صادق (علیه السلام) فرمود: پدران بر سه گونه‌اند: انسان که فرزند مؤمن می‌زاید و جن که فرزند مؤمن و کافر آورد و ابلیس که فرزندش کافر گردد و در میانشان زاییدن نیست فقط تخم می‌گذارد و جوجه بیرون می‌آورد و فرزندان همگی از جنس نر می‌باشند و ماده در میانشان نیست.

مؤلف: این روایت از جهت ایمان و کفر و ذکوریت، حمل بر اغلب می‌شود چون در بعضی روایات وارد شده که ابلیس دختری به نام لاقیس دارد که برای گناه مساحقه و سوسه می‌کند.

شیطان تخم می‌گذارد و جوجه‌هایش را در دل پیروانش می‌پروراند

۱۵- الرضي رفعه إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال في خطبته التي يذم فيها أتباع الشيطان: اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لَأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاءَ فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَكَرَبَ بِهِمُ الزَّلْزَلُ وَزَيْنَ لَهُمُ الْحَطَلُ، فِعَلٌ مِنْ قَدِّ شَرِكَةِ الشَّيْطَانِ فِي سُلْطَانِهِ، وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ.^۱

سید رضی (رحمته الله) حدیث مرفوعه‌ای از حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل کرده که: حضرت در یکی از خطبه‌ها که مژمت پیروان شیطان نموده، می‌فرمود: منحرفان، شیطان را معیار کار خود گرفتند، و شیطان نیز آنها را به‌عنوان دام خود قرار داد و در دل‌های آنان تخم گذارد، و جوجه‌های خود را در دامانشان پرورش داد. با چشم‌های آنان می‌نگریست و با زبان‌های آنان سخن می‌گفت. پس با یاری آنها بر مرکب گمراهی سوار شد و کردارهای زشت را در نظرشان زیبا جلوه داد، مانند رفتار کسی که نشان می‌داد در حکومت شیطان شریک است و با زبان شیطان، سخن باطل می‌گوید.

مؤمنی از نسل ابلیس

۱۶- علی بن ابراهیم القمی رفعه وقال: الجنّ من ولد الجنّ، منهم مؤمنون وكافرون، ويهود ونصارى وتختلف أديانهم، والشياطين من ولد إبليس وليس فيهم مؤمن إلا واحد اسمه هام بن هيم بن لاقيس بن إبليس، جاء إلى رسول الله ﷺ فرآه جسيماً عظيماً وأمرأ مهولاً فقال له: مَنْ أنت؟ قال: أنا هام بن هيم بن لاقيس بن إبليس، كنت يوم قتل قابيل هاويل غلاماً ابن أعوام أنهى عن الاعتصام وأمر بإفساد الطعام، فقال رسول الله ﷺ: بس لعمرى الشاب المؤمل والكهل المؤمّر، فقال: دع عنك هذا يا محمّد، فقد جرت توبتي على يد نوح (عليه السلام)، ولقد كنت معه في السفينة فعاتبته على دعائه على قومه، ولقد كنت مع إبراهيم (عليه السلام) حين ألقى في النار، فجعلها الله عليه برداً وسلاماً، ولقد كنت مع موسى (عليه السلام) حين غرق الله فرعون ونجّى بني إسرائيل، ولقد كنت مع هود (عليه السلام) حين دعا على قومه فعاتبته على دعائه على قومه، ولقد كنت مع صالح (عليه السلام) فعاتبته على دعائه على قومه، ولقد قرأت الكتب فكلمها تبشّرني بك، والأنبياء يقرؤونك السلام ويقولون: أنت أفضل الأنبياء وأكرمهم، فعلمني ممّا أنزل الله عليك شيئاً، فقال رسول الله ﷺ: لأمر المؤمنين (عليه السلام): علمه، فقال هام: يا محمّد إنّنا لا نطيع إلا نبياً أو وصيّ نبيّ، فمنّ هذا؟ قال: هذا أخي ووصيّى ووزيرى ووارثى عليّين أبي طالب، قال: نعم، نجد اسمه في الكتب إلبا، فعلمه أمير المؤمنين (عليه السلام)، فلما كانت ليلة الهرير بصفين جاء إلى أمير المؤمنين (عليه السلام)!

علی بن ابراهیم در حدیث مرفوعه‌ای گوید: پریان فرزندان جن‌هایند، در بینشان مؤمن و کافر و یهود و نصرانی و ادیان مختلف نیز هستند، و شیاطین فرزندان ابلیسند در بین آنها فقط یک مؤمن با نام هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس است که نزد رسول خدا ﷺ آمد و او را تنومند و بزرگ و هراسناک دید،

۱. تفسیر القمی ۳۷۷/۱؛ ونقل عنه فی بحار الأنوار ۸۳/۱۸، ح ۲.

سپس فرمود: تو کیستی؟ گفت: من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس، روزی که هابیل کشته شد پسر بچه‌ای بودم چند ساله که از عصمت (از گناه، مردم را) باز می‌داشتم و به تباه کردن خوردنی‌ها (و نعمت‌ها) فرمان می‌دادم. رسول خدا ﷺ فرمود: به جانم سوگند که جوان پرآرزو و پیر نیازمند به فرمان چقدر بد است. گفت: ای محمد این سخن را رها کن، من به دست نوح توبه کردم، و به همراه او در کشتی بودم و او را به خاطر نفرین بر قومش سرزنش کردم، من با ابراهیم بودم که در آتشش افکندند و خدا آن را سرد و سلامت ساخت، با موسی بودم که خدا فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل را نجات داد، با هود بودم که به قوم خود نفرین کرد و او را سرزنش کردم، با صالح بودم و او را به خاطر نفرین بر قومش سرزنش کردم، و همه کتاب‌ها را خواندم و همه به وجود تو مژده داده‌اند و پیغمبران به تو سلام می‌رسانند و می‌گویند تو برتر و ارجمندترین پیغمبران هستی، از آنچه خدا به تو وحی کرده چیزی به من یاد بده. رسول خدا ﷺ به امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: به او یاد بده، هام گفت: ای محمد ما فقط از پیغمبر یا وصی پیغمبر فرمان می‌بریم، این مرد کیست؟ فرمود: این برادرم و وصی و وزیرم و وارثم علی بن ابی طالب است، گفت: بله قبول کردم، نامش را در کتب با عنوان «الیا» دیدم، سپس شب هریر در صفین نزد امیرمؤمنان (علیه السلام) آمد.

مؤلف گوید: مؤمل ومؤمر: چنانچه به فتح خوانده شوند یعنی به صیغه‌ی اسم مفعول باشد آنگاه معنی این‌گونه است که: چه بد وضعیتی در دوره جوانی داشتی آن وقت که امید خیر از تو داشتند ولی به آن دست نیافتند یا به مناسبت ملازمت تو با بدی‌ها، منتظر بدی از تو بودند و اکنون که پیر شده‌ای آنچنان شده‌ای که تو را امر به خوبی‌ها می‌کنند در حالی که سودی برایت ندارد و حرف شنوی هم نداری یا اکنون تو را امر به بدی می‌کنند به خاطر خوگرفتنت با بدی‌ها.

و چنانچه به کسر خوانده شود که به صیغه‌ی اسم فاعل باشد معنی شاب مؤمل این‌گونه است: جوانی که در همه چیز از جمله حلال و حرام و خیر و شر امیدها به اوست و الکهل المؤمر یعنی زمانی که به پیری بررسی امیر می‌شوی.

با قرینه‌ی لفظ «بئس» که در عبارت آمده معلوم می‌شود که مؤمر حمل بر امارت در بدی‌ها و محرّمات شود و همچنین است سخن در مؤمل که حمل بر حرام یا شر و بدی می‌شود.

بنابر این قرائت به صیغه‌ی اسم فاعل اظهر است برخلاف نظر علامه مجلسی در بحار الأنوار^۱ که قرائت به صیغه‌ی اسم مفعول را ترجیح داده‌اند.

ابليس، آدم و همسرش را گمراه نمود

۱۷- علي بن إبراهيم القمي عن أبيه رفعه قال: سئل الصادق (عليه السلام) عن جنة آدم، أم من جنات الدنيا كانت أم من جنات الآخرة؟ فقال: كانت من جنات الدنيا تطلع فيها الشمس والقمر ولو كانت من جنات الآخرة ما أخرج منها أبداً، قال: فلما أسكنه الله الجنة أتى جهالة إلى الشجرة لأنه خلق خلقه لا تبقى إلا بالأمر والنهي والغذاء واللباس والاكنان والتناكح، ولا يدرك ما ينفعه مما يضره إلا بالتوقيف، فجاءه إبليس فقال له: إنكما إن أكلتما من هذه الشجرة التي نهاكما الله عنها صرتما ملكين وبقيتما في الجنة أبداً، وإن لم تأكلا منها أخرجكما الله من الجنة وحلف لهما أنه لهما ناصح كما قال الله تعالى حكاية عنه: ﴿مَا نَهَيْكُمَا رَبُّكُمَا عَن هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾^۲ وكان كما حكى الله: ﴿بَدَتْ هُمَا سَوَاءً جُثْمًا﴾^۳ وسقط عنهما ما ألبسهما الله تعالى من لباس الجنة، وأقbla يستتران من ورق الجنة ﴿وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۴.

فقالا كما حكى الله ﷻ عنهما: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۵، فقال الله لهما: ﴿أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ

۱. بحار الأنوار ۸۴/۱۸.

۲. سورة الأعراف / ۲۰ و ۲۱.

۳. سورة الأعراف / ۲۲.

۴. سورة الأعراف / ۲۲.

۵. سورة الأعراف / ۲۳.

مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۱﴾، قال: إلى يوم القيامة. ۲

علی بن ابراهیم قمی از پدرش در حدیث مرفوعه‌ای، گفته: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد که آیا بهشت آدم از بهشت‌های دنیا بود یا از بهشت‌های آخرت؟ پس آن حضرت فرمود: از بهشت‌های دنیا بود که در آن خورشید و ماه طلوع می‌کرد و اگر از بهشت‌های آخرتی بود هیچ‌گاه از آن خارج نمی‌شد. سپس فرمود: هنگامی که خداوند او را در بهشت اسکان داد از روی جهالت به سمت درخت رفت، چرا که او مخلوقی بود که جز با امر و نهی و غذا و لباس و خانه و ازدواج دوام نمی‌یافت و او نفع و ضرر خود را جز با توقیف و بازدارندگی تشخیص نمی‌داد. پس شیطان به سوی او آمد و گفت که شما دو نفر اگر از این درختی که خداوند شما را از آن نهی کرده، بخورید، هر دو فرشته می‌شوید و در بهشت تا ابد باقی می‌مانید. ولی اگر از آن نخورید، خداوند شما را از بهشت بیرون می‌راند و سوگند هم خورد که از خیرخواهان است، همان‌طور که خداوند متعال از آن دو حکایت کرده است: «پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید * پس آدم سخن او را پذیرفت و از درخت خورد» و همان‌گونه که خداوند حکایت می‌کند، «زشتی‌ها و عیوب آن دو نمایان شد» و آنچه که خداوند آن‌ها را از لباس‌های بهشتی پوشانده بود از آن‌ها افتاد، سپس شروع کردند با برگ‌های درختان بهشت خود را بپوشانند «و پروردگارشان آن دو را ندا داد که آیا شما را از این درخت نهی نکرده بودم؟ آیا به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟» آن دو همان‌گونه که خداوند عز وجل از آن دو حکایت کرده گفتند: «پروردگارا به خودمان ظلم کردیم و اگر ما را نبخشی از زیان دیدگان خواهیم بود» و خداوند به آن دو فرمود «از مقام قرب فرود آید درحالی که دشمن یکدیگر خواهید بود و در زمین تا (زمانی معین) قرارگاه و بهره‌ای خواهید داشت» گفت: یعنی تا روز قیامت.

۱. سورة الأعراف / ۲۴.

۲. تفسیر القمی / ۳۵ (الطبعة الحجرية) و ۵۳/۱ (الطبعة الحروفية)؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۱۶۱/۱، ح ۵.

همراهی ابلیس با فرزندان آدم

۱۸- الطبرسی رفعه عن الحسن [البصري] قال: قال رسول الله ﷺ: لما هبط إبليس قال: وعزتك وجلالك وعظمتك لا أفارق بن آدم حتى تفارق روحه جسده، فقال الله سبحانه: وعزتي وجلالي وعظمتي لا أحجب التوبة عن عبدي حتى يغرغر بها.^۱

شیخ طبرسی در حدیث مرفوعه‌ای از حسن بصری گفته: رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که ابلیس از بهشت رانده شد، گفت: به عزت و جلال و عظمت تو سوگند، تا زمانی که روح در جسم بنی آدم است، از او جدا نمی‌شوم. خدای سبحان فرمود: به عزت و جلال و عظمتم سوگند، تا زمانی که جان به گوی بنده‌ام نرسیده است، در توبه را به روی او باز می‌گذارم. مؤلف گوید: ثعلبی^۲ و قرطبی^۳ در تفسیرشان با کمی اختلاف همین روایت را آورده‌اند.

عَزَّزَ الرَّجُلُ: موقع مرگ ناله کرد و به خود پیچید.

سخت‌ترین عذاب ابلیس، عمر طولانی اوست

۱۹- الکشي عن أبي صالح خلف بن حماد قال: حدثني أبوسعید سهل بن زیاد الأدمي عن علي بن أسباط عن الحسين بن الحسن قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: إنني تركت ابن قياما من أعدى خلق الله لك، قال: ذلك شرٌّ له، قلت: ما أعجب ما أسمع منك جعلت فداك؟! قال: أعجب من ذلك إبليس، كان في جوار الله ﷻ في القرب منه، فأمره فأبى وتعزز فكان من الكافرين، فأملئ الله له، والله ما عذب بشيء أشد من

۱. مجمع البيان ۲/۴، ذیل الآیة ۱۷ من سورة النساء، ونقل عنه في بحار الأنوار ۱۶/۶ (۴۶۶/۲).

۲. الكشف والبيان المعروف بتفسير الثعلبي ۲۷۴/۳.

۳. تفسير القرطبي ۹۳/۵.

الإملاء^۱، والله يا حسين ما عذبهم الله بشيء أشدّ من الإملاء^۲.

شیخ کشی از ابی صالح خلف بن حمّاد نقل کرده که گفته: ابوسعید سهل بن زیاد آدمی از علی بن اسباط از حسین بن حسن نقل کرده، به امام رضا علیه السلام عرض کردم: من ابن قیام را در حالی که از دشمن ترین مخلوقات نسبت به شما بود، دیدم. ایشان فرمودند: آن [حال] برای او [سبب] شرّ است. عرض کردم: فدایتان شوم! چه سخن عجیبی از شما می شنوم! ایشان فرمودند: عجیب تر از آن این است که ابلیس در جوار خداوند عزّوجلّه و در مقام قرب او بود؛ خداوند به او امر کرد و او امتناع ورزید و خود را عزیزتر [از اطاعت آن امر] دانست و از کافران به امر خدا گشت، [اما] خداوند به او مهلت داد. به خدا سوگند خداوند به عذابی سخت تر از فرصت و مهلت دادن عذاب نکرده است، ای حسین! به خدا سوگند خداوند آنان را به عذابی سخت تر از مهلت دادن عذاب نکرده است.

مؤلف گوید: منظور از ابن قیاما همان حسین بن قیاما است که شیخ در رجالش^۳ آورده و او را واقفی دانسته و علامه حلّی در موردش می گوید: «او از اصحاب امام کاظم علیه السلام است واقفی مسلک بوده و اعتقاد به امامت امام رضا علیه السلام نداشت و ضعیف است»^۴.

حاضر شدن ابلیس نزد نوزاد

۲۰- العیاشی رفعه عن إبراهیم بن أبي یحیی عن جعفر بن محمد علیه السلام قال: ما من مولودٍ یولدُ إلّا وإبلیس من الأبالسة بحضرتّه، فإنّ علّم الله أنّه من شیعتنا حَجَبه عن ذلك الشیطان، وإن لم یکن من شیعتنا أثبت الشیطان إصبعة السّبابة فی دُبُرّه، فكان مأبونا، [وذلك أنّ الذّکر یخرج للوجه]^۵ فإن کانت امرأة أثبت فی فرجها، فكانت

۱. أملى إملاء عمره: طال عمره ومتّعه به.

۲. اختیار معرفة الرجال ۵۵۳/، ح ۱۰۴۵.

۳. رجال الشیخ الطوسی ۳۴۸/، رقم ۲۷.

۴. ترتیب خلاصة الأقوال ۱۶۶/، رقم ۳۲.

۵. لم ترد هذه الجملة في نقل العلامة المجلسي من الرواية في بحار الأنوار ۱۲۱/۴، ح ۶۵ (۹۴/۲).

فاجرة، فعند ذلك يبكي الصبيُّ بكاءً شديداً إذا هو خرج من بطن أمه، والله بعد ذلك يمحو ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب.^۱

عیاشی در حدیث مرفوعه‌ای از ابراهیم بن ابی یحیی گفته: امام صادق (علیه السلام) فرمود: هیچ مولودی زاده نشود مگر آنکه یک ابلیس پیش او حاضر است؛ پس اگر خدا بداند که او از شیعیان ما می‌باشد از آن شیطان در حفظ و حجابش دارد و اگر از شیعیان ما نباشد شیطان انگشت سبابه‌ای را در دُبر او قرار می‌دهد پس او دچار آبنه می‌شود و اگر مؤنث باشد در فرجش گذارد پس فاجر می‌شود. پس بچه هنگامی که از شکم مادرش خارج می‌شود گریه شدیدی می‌کند و خدا پس از آن آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و امّ الكتاب نزد او می‌باشد.

درخواست ابلیس از پیروانش

۲۱- الطوسي عن جماعة عن أبي المفضل بإسناده عن شقيق البلخي عمّن أخبره من أهل العلم قال: قيل لعليّ بن الحسين (عليه السلام): كيف أصبحت يابن رسول الله؟ قال: أصبحت مطلوباً بثمان: الله يطلبني بالفرائض والنبيّ (صلى الله عليه وآله) بالسنة والعيال بالقوت والنفس بالشهوة والشيطان باتباعه والحافظان بصدق العمل وملك الموت بالروح والقبر بالجسد، فأنا بين هذه الخصال مطلوب.^۲

شیخ طوسی از جماعتی از ابی المفضل به اسنادش از شقیق بلخی از یک نفر اهل علم گفته: از حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) پرسیدند، در چه حالی هستید؟ فرمود: در حالی‌ام که به هشت چیز گرفتارم، خداوند مرا به انجام واجبات دعوت می‌کند؛ و پیامبر به انجام سنت؛ خانواده مرا برای تهیه نفقه؛ و نفس به شهوت‌رانی؛ و شیطان به پیروی از خود؛ و دو ملک موکل دعوت به کار درست و خالصانه؛ و ملک الموت روح مرا؛ و قبر پیکر مرا می‌خواهند، لذا من در بین هشت

۱. تفسیر العیاشی ۳۹۸/۲، ح ۷۲.

۲. أمالی الطوسي، المجلس الثاني والثلاثون، ح ۶۴۱/۱۶، رقم ۱۳۳۰.

امر گرفتارم.

دنیا، دام ابلیس

۲۲- الأمدی عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: احذر الدنيا فإنها شبكة الشيطان ومفسدة الإیمان.^۱

آمدی از امیرمؤمنان عليه السلام نقل کرده که حضرت فرمود: دوری کن از دل بستن به دنیا چرا که آن دام شیطان و جایگاه فساد ایمان است.

نشانه‌ی پیروزی ابلیس زمانی است که...

۲۳- الرضی رفعه عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: إنما بدءُ وقوعِ الفتنِ أهواءٌ تُتبعُ واحكامٌ تُبتدعُ، يُخالفُ فيها كتابُ الله ويتولى عليها رجالٌ رجالاً على غير دين الله، فلو أن الباطل خَلَصَ مِنْ مزاجِ الحقِّ لم يَخَفَ على المُرتادينَ ولو أنَّ الحقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الباطلِ انْقَطَعَتْ عنه ألسُنُ المعاندينَ ولكن يؤخذُ مِنْ هذا ضِعْثٌ ومن هذا صِعْثٌ فَيُمزَجَانُ فَهَنَالِكَ يستولي الشيطانُ على اوليائه وَيَنجُو الذين سَبَقَتْ هُمُ مِنْ الله الحُسنى.^۲

سید رضی رحمته الله در حدیث مرفوعه‌ای از امیرمؤمنان عليه السلام گفته: حضرت در خطبه‌ای فرمودند: همانا آغاز پدید آمدن فتنه‌ها، هواپرستی، و بدعت‌گذاری در احکام آسمانی است، نوآوری‌هایی که قرآن با آن مخالف است، و گروهی «با دو انحراف یاد شده» بر گروه دیگر سلطه و ولایت یابند، که بر خلاف دین خداست. پس اگر باطل با حق مخلوط نمی‌شد، بر طالبان حق پوشیده نمی‌ماند، و اگر حق از باطل جدا و خالص می‌گشت زبان دشمنان قطع می‌گردید. اما قسمتی از حق و

۱. غرر الحکم، ح ۲۶۰۸؛ عیون الحکم والمواعظ / ۱۰۴، ح ۲۳۴۰.

۲. نهج البلاغه، الخطبة ۵۰.

قسمتی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند آنجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می‌گردد و تنها آنان که مشمول لطف و رحمت پروردگارانند نجات خواهند یافت.

گمراه نمودن ابلیس در سه مورد

۲۴- الصدوق عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد البرقي عن عبد الرحمان بن محمد العرزمي عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: يقول إبليس لعنه الله: ما أعياني في ابن آدم فلم يعينني منه واحدة من ثلاث: أخذ مال من غير حلّه، أو منعه من حقّه، أو وضعه في غير وجهه.^۱

شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی از محمد برقی از عبدالرحمان بن محمد عرزمی گفته: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ابلیس (خدا لعنتش کند) می‌گوید: هرچه مرا درباره انسان عاجز و درمانده کند، در گمراه کردنش با یکی از سه چیز هرگز درمانده نخواهم شد: از راه غیر مشروع مال بدست آوردن یا حق مال را پرداخت نکردن یا در غیر محلّش و بی‌جا صرف کردن. مؤلف گوید: اسناد روایت صحیح بوده و علامه مجلسی در ذیل آن آورده: «یعنی هر چیزی که مرا برای کاری یا گناهی در گمراه نمودن انسان عاجز کند، ولی عاجز و درمانده نمی‌شوم در یکی از این امور سه‌گانه پس غالباً در یکی از این موارد او را گمراه خواهم کرد».^۲

زیباسازی زشتی برای ارتکاب آن

۲۵- الرضي رفعه إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال في خطبته: ... فتزودوا في الدنيا من الدنيا ما تحزرون به أنفسكم غداً، فاتقى عبداً ربّه، نصح نفسه وقدم توبته وغلب شهوته فإن أجله مستور عنه وأمله خادع له والشيطان موكّل به يُزيّن له المعصية ليركبها

۱. الخصال ۱/۱۳۲، ح ۱۴۱.

۲. بحار الأنوار ۶۰/۲۲۳.

وَيُؤْمِنُ بِالتَّوْبَةِ لِيَسُوِّفَهَا إِذَا هَجَمَتْ مِنْتَهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا، فَيَالِهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي عَقْلٍ أَنْ يَكُونَ عَمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَأَنْ تَوَدِّيَهُ أَيَّامَهُ إِلَى الشَّقْوَةِ... الخُطْبَةُ^۱.

سید رضی رحمته الله علیه در حدیث مرفوعه‌ای از حضرت امیرمؤمنان علی رضی الله عنه گفته: حضرت در خطبه‌ای فرمودند: ای بندگان خدا! از خدا بپرهیزید. و با اعمال نیکو به استقبال اجل بروید، با چیزهای فانی‌شدنی دنیا آنچه که جاویدان می‌ماند خریداری کنید. از دنیا کوچ کنید که برای کوچ‌دادنتان تلاش می‌کنند. آماده مرگ باشید که بر شما سایه افکنده است. چون مردمی باشید که بر آنها بانگ زدند و بیدار شدند، و دانستند دنیا خانه جاویدان نیست و آن را با آخرت مبادله کردند. خدای سبحان شما را بیهوده نیافرید، و به حال خود وا نگذاشت، میان شما تا بهشت یا دوزخ، فاصله اندکی جز رسیدن مرگ نیست. زندگی کوتاهی که گذشتن لحظه‌ها از آن می‌کاهد، و مرگ آن را نابود می‌کند، سزاوار است که کوتاه مدت باشد. زندگی که شب و روز آن را به پیش می‌راند به زودی پایان خواهد یافت. مسافری که سعادت یا شقاوت همراه می‌برد باید بهترین توشه را با خود بردارد. از این خانه دنیا زاد و توشه بردارید که فردای رستاخیز نگهبانتان باشد. بنده خدا باید از پروردگار خود بپرهیزد، خود را پند دهد و توبه را پیش فرستد، و بر شهوات غلبه کند، زیرا مرگ او پنهان و پوشیده است، و آرزوها فریبنده‌اند، و شیطان، همواره با اوست و گناهان را زینت و جلوه می‌دهد تا بر او تسلط یابد، انسان را در انتظار توبه نگه می‌دارد که آن را تأخیر اندازد، و تا زمان فرا رسیدن مرگ از آن غفلت نماید. وای بر غفلت زده‌ای که عمرش بر ضد او گواهی دهد، و روزگار او را به شقاوت و پستی کشاند... الی آخر خطبه.

خشنودی از گناهان کوچک

۲۶- السَّيِّدُ فَضْلُ الرَّائِدِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ رضی الله عنه عَنْ آبَائِهِ: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ إِبْلِيسَ رَضِيَ مِنْكُمْ بِالمَحْفَرَاتِ، وَالدَّنْبِ الَّذِي لَا يَغْفِرُ قَوْلَ

الرجل: لا أوأخذُ بهذا الذنب، استصغاراً له.^۱

سید فضل راوندی به اسنادش گفته: موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدران بزرگوارشان (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ابلیس به گناهان کوچک شما راضی می‌شود، و گناهی که قابل بخشش نیست، آن است که کسی (معتقد باشد و) بگوید: این که گناه کوچکی است و به خاطر آن مؤاخذه نمی‌شوم!

۲۷- ابن شعبه الحرّانی رفعه إلی موسی بن جعفر (علیه السلام) أنه قال فی وصیّته لهشام ابن الحكم: ... وإنّ صغار الذنوب ومحقّراتها من مکائد إبلیس یحقّرُها لکم ویصغّرُها فی أعینکم فتتجمّع وتکثر فتُحیطُ بکم، الحدیث.^۲

ابن شعبه حرّانی در حدیث مرفوعه‌ای از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در سفارش آن حضرت به هشام نقل می‌کند که فرمودند: ... همانا گناهان خرد و کوچک از دام‌های ابلیس است. آنها را در چشم شما بی‌تأثیر و کوچک نشان می‌دهد تا انباشته شده و بسیار گردند و شما را فراگرفته و محاصره کنند و به هلاکت بیندازند.

زیباسازی گناهان

۲۸- الرضی رفعه إلی أمير المؤمنين (علیه السلام) أنه قال فی خطبته الغراء: ... أوصیکم بتقوی الله الذي أعدّز بما أنذّر واحتجّ بما همّج وحذّرکم عدوّاً نفذّ فی الصدور خفياً ونفث فی الأذان نجياً فأضلّ وأزدى، ووعدّ فمَنّی وزین سیئات الجرائم وهون موبقات العظام حتی إذا استدرج قریبته واستغلق رهینته أنکر ما زین واستعظم ما هون وحذّر

۱. النوادر ۱۲۹/ح ۱۵۷.

۲. تحف العقول ۳۹۲.

ما أَمَّنَ، الخطبة^۱.

سید رضی رحمته الله علیه در حدیث مرفوعه‌ای از امیرمؤمنان علیه السلام گفته: حضرت در خطبه الغراء فرمود: ... سفارش می‌کنم شما را به پروا داشتن از خدا، خدایی که با ترساندن‌های مکرر، راه عذر را بر شما بست، و با دلیل و برهان روشن، حجت را تمام کرد، و شما را پرهیز داد از دشمنی شیطانی که پنهان در سینه‌ها راه می‌یابد، و آهسته در گوش‌ها راز می‌گوید، گمراه و پست است، وعده‌های دروغین داده، و آنها را در آرزو به انتظار می‌گذارد، زشتی‌های گناهان را زینت می‌دهد، گناهان بزرگ را کوچک می‌شمارد، و آرام آرام دوستان خود را فریب داده، راه رستگاری را بر روی دربندشدگانش می‌بندد، و در روز قیامت آنچه را که زینت داده انکار می‌کند، و آنچه را که آسان کرده، بزرگ می‌شمارد، و از آنچه که پیروان خود را ایمن داشته بود سخت می‌ترساند.

مؤلف گوید: النَّجِي: در حالی که در پنهانی، راز گوید.

وعد قَمَتِي: و وعده داد پس او را به امیدهای واهی آرزومند گردانید.

استدرج قرینته: قرینه همان نفس است که با وسوسه به آن نزدیک می‌شود و استدرجها یعنی او را از راه رشد به گمراهی می‌کشاند استغلق رهینته: آنچه‌ان کرد که رهایی از او ممکن نباشد آنکر ما زین: بیزاری شیطان از کسی که گمراهش کرده بود.

ترک واجبات و انجام گناهان، همنشینی ابلیس در آتش را به همراه دارد

۲۹- الصدوق عن علي بن أحمد عن محمد بن جعفر الأسدي عن موسى بن

عمران النخعي عن الحسين بن يزيد النوفلي عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: روي عن المغيرة أنه قال: إذا عرف الرجل ربّه ليس عليه وراء ذلك شيء؟! قال: ما له لئنه الله، أليس كلما ازداد بالله معرفة فهو أطوع له، أفيطيع الله عنه من لا يعرفه، إن الله عنه أمر محمد عليه السلام بأمر، وأمر محمد عليه السلام المؤمنين بأمر، فهم عاملون به إلى أن يجيء نهي، والأمر والنهي عند المؤمن سواء؟!!

قال: ثم قال: لا ينظر الله ﷻ إلى عبدٍ ولا يزكّيه إذا ترك فريضة من فرائض الله وارتكب كبيرة من الكبائر، قال: قلت: لا ينظر الله إليه؟ قال: نعم، قد أشرك بالله، قال: قلت: أشرك؟ قال: نعم، إنّ الله ﷻ أمر بأمرٍ وأمره إبليس بأمرٍ فترك ما أمر الله ﷻ به وصار إلى ما أمر إبليس به، فهذا مع إبليس في الدرك السابع من النار.^۱

شیخ صدوق از علی بن احمد از محمد بن جعفر اسدی از موسی بن عمران نخعی از حسین بن یزید نوفلی از محمد بن سنان از مفضل بن عمر، نقل کرده است که به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: از مغیره روایت می کنند که گفته است: اگر بنده ای پروردگار خویش را بشناسد، (همین او را) کفایت می کند و دیگر انجام تکالیف الهی بر او واجب نیست! حضرت فرمود: این چه حرفی است؟! لعنت خدا بر او باد! مگر این طور نیست که هر قدر معرفت و شناخت بنده نسبت به خداوند بیشتر شود، فرمانبردارتر می گردد؟! کسی که خدا را نمی شناسد، چگونه از او امر او اطاعت می کند؟! خدای ﷻ، به محمد ﷺ (پیامبر خود) فرمان می دهد و (او بر اساس رسالتی که دارد) مؤمنان را به انجام فرمان الهی ملزم می سازد، و همه به آنچه که از جانب خدا به انجام آن فرمان رسیده است (گردن می نهند و آن را) عمل می کنند تا زمانی که نهی خداوندی (در مورد فرامین صادره) فرا رسد و امر و نهی در نظر مؤمن یکسان و برابر است (و ملزم به اجرای آن است).

سپس فرمود: خداوند به بنده ای که واجبی از واجبات الهی را ترک کند و یا گناه کبیره ای از او سر بزند، نظر لطف و رحمت نمی افکند و او را پاک و پاکیزه نمی گرداند. راوی می گوید: عرض کردم: خداوند به او نظر نمی کند؟! حضرت فرمود: آری! زیرا برای خداوند شریکی قائل شده است. راوی می گوید از روی شگفتی و تعجب پرسیدم: دچار شرک شده است؟! حضرت فرمود: آری! زیرا خداوند ﷻ او را به کاری فرمان می دهد و ابلیس به کاری دیگر، و او دستور خدا را نادیده گرفته و به آنچه که ابلیس فرمان داده است عمل می کند، بنابر این با ابلیس - در هفتمین طبقه در آتش دوزخ - همدم و همنشین خواهد بود.

مؤلف گوید: مغیریّه اتباع مغیره بن سعید هستند و اعتقاد دارند که خداوند جسم است به صورت مردی نورانی و تاجی از نور بر سر دارد که قلبش منبع حکمت است.^۱

کمینگاه بزرگ ابلیس

۳۰- الرضی رفعه إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال في الخطبة القاصعة: ... فالله في عاجل البغي وأجل وخامة الظلم وسوء عاقبة الكبر فإتّها مصيدةُ إبليس العظمى ومكيدتهُ الكبرى التي تُساوِرُ قلوب الرجال مُساورةَ السُّموم القاتلة... أمّا إبليس فتعصّب على آدم لأصله وطعن عليه في خِلقته فقال: أنا نارِي وأنت طيني.^۲

سید رضی (رحمته الله) در حدیث مرفوعه‌ای از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل کرده که آن حضرت در خطبه قاصعه فرمود: ... پس، خدا را! خدا را! از عجله کردن در عقوبت، و کیفر سرکشی و ستم بر حذر باشید، و از آینده دردناک ظلم، و سرانجام زشت تکبر و خودپسندی که کمینگاه ابلیس است، و جایگاه حيله و نیرنگ اوست، بترسید، حيله و نیرنگی که با دل‌های انسان‌ها، چون زهر کشنده می‌آمیزد... ولی شیطان به خاطر اصل خلقت خود بر آدم (علیه السلام) تعصّب ورزید، و آفرینش او را مورد سرزنش قرار داد و گفت «مرا از آتش و تو را از گل ساخته‌اند». مؤلف گوید: تساوِرُ القلوب: حمله‌ور شدن به دل‌ها و از بین بردن آن.

گناهکاران، لشکریان سواره و پیاده‌ی ابلیس

۳۱- الصدوق عن محمد بن عليّ ماجيلويه عن عمّه محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن سنان عن حماد بن عثمان عن خلف بن حماد عن ربيعي عن الفضيل [بن يسار] عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إذا أخذ القوم في معصية الله (تعالى) فإن

۱. مقباس الهداية ۲/۳۷۲.

۲. نهج البلاغة، الخطبة القاصعة ۱۹۲.

کانوار کباناً کانوا من خیل ابلیس، وإن کانوار رجالة کانوا من رجالة.^۲

شیخ صدوق از محمد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن سنان از حماد بن عثمان از خلف بن حماد از ربعی از فضیل بن یسار نقل کرده که: امام صادق (علیه السلام) فرمود: هرگاه مردم از اوامر و نواهی حق نافرمانی کنند و این راه (ناهموار) را در پیش بگیرند، اگر در حالت سواره باشند، از سواران سپاه ابلیس، و اگر در حالت پیاده باشند در شمار لشکریان پیاده اویند.

به فراموشی سپردن استغفار، دام ابلیس

۳۲- الصدوق عن أبيه عن الحميري عن موسى بن جعفر بن وهب البغدادي عن علي بن معبد عن علي بن سليمان النوفلي عن فطر بن خليفة عن الصادق جعفر بن محمد (عليه السلام) قال: لما نزلت هذه الآية ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ﴾^۳ صعد إبليس جبلاً بمكة يُقال له ثور، فصرخ بأعلى صوته بعفاريته فاجتمعوا إليه، فقالوا: ياسيدنا لم دعوتنا؟ قال: نزلت هذه الآية فمن لها؟ فقام عفريت من الشياطين، فقال: أنا لها بكذا وكذا، قال: لست لها، فقام آخر فقال مثل ذلك، فقال لست لها، فقال الوسواس الخناس: أنا لها، قال: بماذا؟ قال: أعدهم وأمنّهم حتى يواقعوا الخطيئة، فإذا واقعوا الخطيئة أنسيتهم الاستغفار. فقال: أنت لها، فوكله بها إلى يوم القيامة.^۴

شیخ صدوق از پدرش از حمیری از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی از

۱. في بعض النسخ «ركاباً».

۲. عقاب الأعمال / ۳۰۲.

۳. سورة آل عمران / ۱۳۵.

۴. أمالي الصدوق، المجلس الحادي والسبعون، ح ۱۵۵/۵، رقم ۷۳۶.

علی بن معبد از علی بن سلیمان نوفلی از فطر بن خلیفه نقل کرده که: امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: چون این آیه «و آن کسانی که چون هرزگی کردند به یاد خدا افتادند و آمرزش گناهان خود را خواستند» نازل شد، ابلیس در مکه بالای کوهی به نام ثور رفت و با فریاد بلند عفریت خود را صدا زد، آنها دورش جمع شدند و گفتند: ای سید ما برای چه ما را صدا زدی؟ گفت: این آیه نازل شده کدام یک از شما در برابر آن می ایستد و دشمنی می کند؟ یکی گفت: من به یک نحو. گفت: تو اهلش نیستی. دیگری چنان و چنین گفت، گفت: تو هم اهلش نیستی. وسواس خناس گفت: من می توانم، گفت با چه راه و روشی؟ گفت: به آنها وعده دروغ داده و آرزومندشان کنم تا گناه کنند و چون در گناه افتادند آمرزش خواهی را از یادشان ببرم، گفت: تو اهل آنی و او را تا قیامت بر این کار منصوب کرد.

جداشدگان از مردم، همراهان ابلیس اند

۳۳- الرضي رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال في خطبته: ... والزموا السواد الأعظم فإن يد الله مع الجماعة، وإياكم والفرقة فإن الشاذ من الناس للشيطان كما أن الشاذ من الغنم للذئب... الخطبة.^۱

سید رضی علیه السلام در حدیث مرفوعه‌ای از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده که: حضرت در خطبه‌ای فرمودند: ... همواره با بزرگ‌ترین و مهم‌ترین جمعیت‌ها باشید که دست خدا با جماعت است. از پراکندگی بپرهیزید، که انسان تنها بهره شیطان است آن گونه که گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود... .

نزدیک‌ترین حالات به ابلیس

۳۴- الصدوق عن أبيه عن سعد عن ابن عيسى عن محمد البرقي عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما دعا نوح عليه السلام ربه على قومه أتاه إبليس لعنه الله فقال: يا نوح إن لك عندي يداً أريد أن أكافيك عليها، فقال

۱. نهج البلاغة، الخطبة ۱۲۷.

نوح علیه السلام: والله إنِّي لَبَغِيضٌ إِلَيْكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ عِنْدِي يَدٌ فَمَا هِيَ؟ قَالَ: بَلَى دَعَوْتُ اللَّهَ عَلَى قَوْمِكَ فَأَغْرَقْتَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ أَغْوِيَهُ فَأَنَا مُسْتَرِيحٌ حَتَّى يَنْشَأَ قَرْنٌ آخَرَ فَأَغْوِيَهُمْ فَقَالَ لَهُ نوح علیه السلام: مَا الَّذِي تَرِيدُ أَنْ تُكَافِنَنِي بِهِ؟ قَالَ: أَذْكَرُنِي فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ فَإِنِّي أَقْرَبُ مَا أَكُونُ إِلَى الْعَبْدِ إِذَا كَانَ فِي إِحْدَيْهِمْ: أَذْكَرُنِي إِذَا غَضِبْتَ، وَأَذْكَرُنِي إِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، وَأَذْكَرُنِي إِذَا كُنْتُ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمْ أَحَدٌ.^۱

شیخ صدوق از پدرش از سعد از ابن عیسی از محمد برقی از احمد بن نصر از عمرو بن شمر از جابر نقل کرده که: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که حضرت نوح نزد پروردگار خود دست به دعا برداشته و بر قوم خود نفرین کرد شیطان خدای لعنتش کند نزد نوح آمد و گفت: ای نوح تو بر من حقی داری که می خواهم تلافی اش کنم نوح گفت: به خدا قسم بر من خیلی سخت است بر تو حق نعمتی داشته باشم چه حقی بر تو دارم؟ گفت: آری به قوم خود نفرین کردی و همه را غرق نمودی و دیگر کسی که من گمراهش کنم باقی نمانده و هم اکنون دوران استراحت من است تا نسل دیگری بوجود آید و من گمراهشان نمایم نوح به او گفت: این حق را چگونه جبران می کنی؟ گفت: در سه جا به یاد من باش که نزدیک ترین حالات من به بنده خدا در یکی از این سه مورد است، هنگام خشمت یاد من باش و هنگامی که میان دو نفر قضاوت کنی یاد من باش و هنگامی که با زنی در خلوت نشستهای و هیچ کس دیگر با شما نیست، یاد من باش.

سرعت ربایش ابلیس

۳۵- القطب الراوندي بإسناده عن الصدوق عن علي بن أحمد عن الأسدي عن سهل عن عبدالعظيم الحسني قال: سمعت علي بن محمد العسكري [الإمام الهادي علیه السلام] يقول في حديث: ... وجاء إبليس إلى نوح علیه السلام فقال: إنَّ لَكَ عِنْدِي يَدًا عَظِيمَةً فَانْتَصِحْنِي فَإِنِّي لَا أَخُونُكَ، فَتَأْتُمُ نوح علیه السلام بكلامه ومسأله، فأوحى الله إليه أن كلمه

وَسَلَّهُ فَإِنِّي سَأُنْقِطُهُ بِحِجَّةٍ عَلَيْهِ، فَقَالَ نُوحٌ (عليه السلام): تَكَلَّمْ، فَقَالَ إِبْلِيسُ: إِذَا وَجَدْنَا ابْنَ آدَمَ شَحِيحاً أَوْ حَرِيصاً أَوْ حَسُوداً أَوْ جَبَّاراً أَوْ عَجُولاً تَلَقَّفْنَاهُ^۱ تَلَقَّفَ الْكُرَةَ فَإِنِ اجْتَمَعَتْ لَنَا هَذِهِ الْأَخْلَاقُ سَمَّيْنَاهُ شَيْطَاناً مَرِيداً، فَقَالَ نُوحٌ: مَا الْيَدُ الْعَظِيمَةُ الَّتِي صَنَعْتُ؟ قَالَ: إِنَّكَ دَعَوْتَ اللَّهَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَلْحَقْتَهُمْ فِي سَاعَةٍ [واحدة] بِالنَّارِ فَصُرْتُ فَارِعاً، وَلَوْلَا دَعْوَتُكَ لَشَغَلْتُ بِهِمْ دَهْرًا طَوِيلًا^۲.

قطب راوندی به اسنادش از صدوق از علی بن احمد از اسدی از سهل از عبدالعظیم حسنی گفته: از امام دهم (عليه السلام) شنیدم که فرمود: ابلیس نزد حضرت نوح آمد و گفت: تو بر من ممت بزرگی داری لذا از من اندرز بخواه که به تو خیانت نمی‌کنم، نوح، از گفتگو و پرس و جو با او روی گرداند. خدا به او وحی کرد با او سخن کن و از او بپرس که من با دلیلی به ضرر خودش او را محکوم کنم، نوح (عليه السلام) فرمود: بگو ابلیس. گفت: چون آدمیزاده را بخیل یا حریص یا حسود یا زورگو یا شتابزده یابیم مانند گوی او را می‌چرخانیم و اگر همه این خصال در او باشد او را شیطان مرید نام نهیم، نوح به او گفت: ممت بزرگ من بر تو چیست؟ گفت: نفرین کردی، بر اهل زمین و در یک ساعت همه را به دوزخ ریختی و من از آنها فارغ شدم و اگر نفرین تو نبود روزگار درازی برای گمراه کردنشان باید وقت می‌گذاشتم.

دست‌یابی ابلیس به انسان در سه چیز

۳۶- الصدوق عن أبيه عن سعد عن البرقي عن أبيه عن صفوان بن يحيى عن عبدالرحمان بن الحجاج عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: قال إبليس لعنه الله لجنوده: إذا استمكنت من ابن آدم في ثلاث لم أبال ما عمل فإنه غير مقبول منه: إذا استكثر عمله ونسى ذنبه

۱. تلقف الشيء: تناوله بسرعة.

۲. قصص الأنبياء / ۸۵، ح ۷۷؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۲۸۷/۱۱، ح ۱۰.

ودخله العُجب.^۱

شیخ صدوق از پدرش از سعد از برقی از پدرش از صفوان بن یحیی از عبدالرحمان بن حجاج گفته: امام صادق (علیه السلام) فرمود: شیطان لعین به لشکر خود گفت: من اگر در سه مورد بر فرزند آدم مسلط شوم، پس از آن هر عملی که به جا آورد، خاطر من پریشان نشود، چرا که می دانم عملش پذیرفته نیست: هنگامی که عمل خود را زیاد پندارد و گناه خود را فراموش کند و دچار خودپسندی شود. مؤلف گوید: اسناد روایت صحیح است و به زودی در جریان تکلم حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام مطالبی مفید در این مقام خواهد آمد.

گریبان گیری ابلیس به وسیله ی ثروت

۳۷- الکلینی عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن یحیی الخزاز عن غیاث بن ابراهیم عن أبي عبدالله (علیه السلام) قال: إنَّ الشیطان یرید ابن آدم فی کلِّ شیءٍ فإذا أعیاه جثم له عند المال فأخذ برقبته.^۲

شیخ کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی خزاز از غیاث بن ابراهیم گفته: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: شیطان پسر آدم را در هر چیز می چرخاند (و به هر گناهی پیشنهاد می کند) همین که او را خسته کرد، در کنار مال کمین می کند، و چون بدان جا رسد گریبانش را می گیرد و به دام می اندازد.

مؤلف گوید: اسناد روایت معتبر است. جثم الإنسان والطائر: کمین کردن و مترصد فرصت بودن یا افتادن و مسلط شدن بر سینه انسان.

سخن ابلیس با لشکریانش مبنی بر القای آزمندی و دشمنی بین بندگان

۳۸- الکلینی عن علی عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبدالله (علیه السلام) قال:

۱. الخصال ۱/۱۱۲، ح ۸۶؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۳۱۵/۶۹، ح ۱۵.

۲. الکافی ۳۱۵/۲، ح ۴.

يقول إبليس لجنوده: ألقوا بينهم الحسد والبغي، فإتّما يعدلان عند الله الشرك.^۱

شیخ کلینی از علیّ از پدرش از نوفلی از سکونی گفته: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: شیطان به لشکریان خود امر می کند که: میان انسانها حسادت و دشمنی بیاندازید چرا که این دو خصلت در نزد خداوند با شرک برابرند. مؤلف گوید: اسناد روایت معتبر است.

القای دشمنی و دوری بین مؤمنان

۳۹- الكليني عن عليّ عن أبيه عن ابن أبي عمير عن ابن أذينة عن زرارة عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: إنّ الشيطان يغري بين المؤمنين ما لم يرجع أحدهم عن دينه، فإذا فعلوا ذلك استلقاه على قفاه وتمدّد، ثمّ قال: فُزْتُ، فرحم الله امرءاً ألف بين وليّين لنا، يا معشر المؤمنين تألفوا وتعاطفوا.^۲

شیخ کلینی از علیّ از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از زراره گفته: حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود: همانا شیطان میان دو مؤمن دشمنی می اندازد و تا وقتی یکی از آن دو از دین برنگردد (آن دو را رها نکند)، و زمانی که آنان چنین کردند شیطان دراز کشیده، و می گوید: کامیاب شدم، (در اینجا حضرت فرمود: خدا رحمت کند کسی را که بین دو نفر از دوستان ما الفت و رفاقت بیاندازد، ای مؤمنان با هم انس و الفت گیرید و با هم مهربانی کنید.

مؤلف گوید: اسناد روایت معتبر است. أغرى بينهم العداوة: القای دشمنی. التمدّد: استراحت و اظهار پایان یافتن کار، فزْتُ: یعنی به خواسته ام رسیدم.

۴۰- الكليني عن الحسين بن محمد عن عليّ بن محمد بن سعد^۳ عن محمد بن سالم^۱

۱. الكافي ۳۲۷/۲، ح ۴.

۲. الكافي ۳۴۵/۲، ح ۶.

۳. في المصدر: السعيد بدل سعد، والصحيح ما أثبتناه.

عن محمد بن محفوظ عن علي بن النعمان عن ابن مسكان عن أبي بصير عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: لا يزال إبليس فرحاً ما اهتجر مسلمان، فإذا التقيا اصطكت ركبته وتخلعت أوصاله ونادى يا ويله، ما لقي من الثبور.^۲

شیخ کلینی از حسین بن محمد از علی بن محمد بن سعد^۳ از محمد بن سالم^۴ از محمد بن محفوظ از علی بن نعمان از ابن مسکان از ابی بصیر گفته: حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: تا وقتی دو مسلمان با هم قهرند، ابلیس شاد است و چون آشتی کنند، زانوهایش بلرزد و بهم بخورد و بندهایش از هم بگسلد و فریاد می‌زند: ای وای بر من به چه زیان و نابودی سختی افتادم. در بحار الأنوار^۵ چنین آمده: اصطکاک الرکتین: لرزیدن زانوها و تأثیر یکی بر دیگری. التخلع: تفکیک و جدایی. الأوصال: مفاصل یا اجتماع استخوان‌ها. الثبور: هلاکت و خسران.

در حکایت قول ابلیس از حالت تکلم به غیبت، در عبارت «ویله» و «لقی» این نکته را توجه داده است که نفس مقدس خودش از نسبت شر به او، حتی در لفظ، منزّه است، اگر چه در معنی منسوب به غیر او باشد، و نظیر آن در کلام شایع است.

ابلیس سارقِ حلم و بردباری

۴۱- المفید رفعه وقال: قال علي بن الحسين (عليه السلام): إني لجالس في تلك العشيّة التي قُتِلَ أبي في صبيحتها، وعندي عمّتي زينبُ تمرّضني، إذا اعتزلَ أبي في خباءٍ له وعنده جُوَيْنٌ مولى أبي ذرّ الغفاريّ وهو يُعالجُ سيفه ويُصلحُه وأبي يقول:

يَا دَهْرُ أَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

۱. في المصدر: مسلم بدل سالم، والصحيح ما أثبتناه.

۲. الكافي ۳/۴۶۲، ح ۷.

۳. في المصدر: السعيد بدل سعد، والصحيح ما أثبتناه.

۴. في المصدر: مسلم بدل سالم، والصحيح ما أثبتناه.

۵. بحار الأنوار ۱۸۸/۷۲ (۴۲۶/۲۹) كلاهما من طبعة بيروت.

مِنْ صَاحِبٍ أَوْ طَالِبٍ قَتِيلٍ وَالذَّهْرُ لَا يَفْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَأَيُّهَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي

فأعادها مرتين أو ثلاثاً حتى فهمتها وعرفت ما أراد، فخنقني العبرة فرددتها ولزمت السكوت، وعلمت أن البلاء قد نزل، وأما عمتي فإنها سمعت ما سمعت وهي امرأة ومن شأن النساء الرقة والجزع، فلم تملك نفسها أن وثبتت تجربتها لها وإيها لحاسرة، حتى انتهت إليه فقالت: واثكلاه! ليت الموت أعدمني الحياة، اليوم ماتت أمي فاطمة وأبي علي وأخي الحسن، يا خليفة الماضي وثال الباقي. فنظر إليها الحسين عليه السلام فقال لها: يا أختي لا يُدْهَبَنَّ حَلْمَكِ الشَّيْطَانُ، وَتَرَفَّرَتْ عَيْنَاهُ بِالْذَّمُوعِ وَقَالَ: لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَنَا؛^٢ فقالت: يا ويلتاه! أفتغصب نفسك اغتصاباً؟! فذاك أقرح لقلبي وأشد على نفسي. ثم لطمت وجهها وهوت إلى جيبها فشقته وخرت مغشياً عليها.

فقام إليها الحسين عليه السلام فصب على وجهها الماء وقال لها: يا أختاه! اتقي الله وتعزي بعزاء الله، واعلمي أن أهل الأرض يموتون وأهل السماء لا يبقون، وأن كل شيء هالك إلا وجه الله الذي خلق الخلق بقدرته، ويبعث الخلق ويعودون، وهو فرد وحده، أبي خير مني، وأمي خير مني، وأخي خير مني، ولي ولكل مسلم برسول الله صلى الله عليه وآله أسوة. فعزاها بهذا ونحوه وقال لها: يا أختي إني أقسمت فأبري قسمي، لا تشقي عليّ جيباً، ولا تخمسي^٣ عليّ وجهاً، ولا تدعي عليّ بالويل والثبور إذا أنا هلكت. ثم جاء بها حتى أجلسها عندي.

ثم خرج إلى أصحابه فأمرهم أن يقرب بعضهم بيوتهم من بعض، وأن يدخلوا الأطناب بعضها في بعض، وأن يكونوا بين البيوت، فيستقبلون القوم من وجه واحد

١. في بعض النسخ: ذبولها.

٢. يضرب مثلاً للرجل يستثار فيظلم. أنظر: جمهرة الأمثال للعسكري ١٥١٨/١٩٤/٢.

٣. خمش وجهه: خدشه ولطمه وضربه وقطع عضواً منه. (القاموس - خمش - ٢٧٣/٢).

والبیوت من ورائهم وعن آبیانهم وعن شمائلهم قد حَفَّتْ بهم إِلَّا الوجهَ الَّذِي يَأْتِيهِمْ
منه عدوُّهم.

وَرَجَعَ عليه السلام إِلَى مَكَانِهِ فَقَامَ اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلِّي وَيَسْتَغْفِرُ وَيَدْعُو وَيَتَضَرَّعُ، وَقَامَ
أَصْحَابُهُ كَذَلِكَ يُصَلُّونَ وَيَدْعُونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ.^۱

مفید در حدیث مرفوعه‌ای سند به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می‌رساند که فرمود: من در آن شبی که پدرم فردای آن کشته شد نشسته بود و عمه‌ام زینب نیز نزد من بود و از من پرستاری می‌کرد، در آن هنگام پدرم به خیمه خویش رفت و جوین غلام ابی‌ذر غفاری نیز نزد او سرگرم اصلاح شمشیر آن حضرت علیه السلام بود و پدرم این (اشعار را که خبر از بی‌وفایی و بی‌اعتباری دنیا دهد) می‌خواند:

ای روزگار اف بر تو باد از نظر دوستی / چقدر صبح و شام طلوع و غروب کردی.

دوست و جوینده (حق و حقیقت) را مقتول و شهید می‌کنی / روزگار به عوض و بدل گرفتن قانع نمی‌شود.

جز این نیست که اختیار امر (به دست قدرت) خدای جلیل است / و هر شخص آگاه و بیداری روش مرا خواهد پیمود.

و این اشعار را دو بار یا سه بار از سر گرفت تا اینکه من آن را فهمیدم و مقصود او را دانستم، پس گریه گلوی مرا گرفت ولی خودداری کرده خاموش شدم، و دانستم بلا نازل گشته، و اما عمه‌ام پس او نیز شنید آنچه را من شنیدم و او چون زن بود و زنان دل‌نازک و بی‌تاب‌تر می‌باشند نتوانست خودداری کند و از جا جسته دامن‌کشان و مضطربانه به نزد آن حضرت دویده گفت: وا ثکلاه (وای از عزا و مصیبت) کاش مرگ من رسیده بود و زنده نبودم، امروز (چنان ماند که) مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفته‌اند! ای باز مانده گذشتگان، و ای دادرس بازماندگان! حسین علیه السلام به او نگاه کرده فرمود: خواهرم، شکیبائیت را

شیطان از دست نریاید، (این سخن را فرمود) و اشک چشمانش را گرفت و فرمود: اگر مرغ قطا را در آشیانه‌اش به حال خود می‌گذارند (آسوده) می‌خواهید. زینب گفت: ای وای بر حال من آیا تو به ناچاری خود را به مرگ سپردی (و تن بدان داده‌ای)؟ این بیشتر دل مرا ریش کند، و بر من سخت‌تر است (این سخن را گفت) سپس مشتش به صورت زد و دست به گریبان برده چاک زد و بی‌هوش به زمین افتاد! حسین (علیه السلام) برخاسته آب به روی خواهر پاشید و به او فرمود: آرام باش ای خواهر، پرهیزکاری پیشه کن، و به آن شکیبایی که خدا بهره‌ات سازد بردباری کن، و بدان که اهل زمین می‌میرند و اهل آسمان بجای نمانند، و همانا هر چیز هلاک گردد جز خداوندی که آفریدگان را بقدرت خود آفرید، و مردم را برانگیزد، و دوباره بازگرداند، و او است یگانه و یکتای بی‌همتا، جد من بهتر از من بود، و پدرم بهتر از من بود، و مادرم بهتر از من بود، و برادرم بهتر از من بود (و همه از این دنیا رفتند) و من و هر مسلمانی باید به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تأسی کنیم، و خواهر را به این سخنان و مانند آن دلداری داد و به او فرمود: خواهر جان من ترا سوگند می‌دهم - و باید بدین سوگند رفتار کنی - چون من کشته شدم (در کشته شدن و ماتم من) گریبان چاک مزین، و روی خود مخراش و ویل (وای) و ثبور (هلاکت) برای خود مخواه (یعنی چنانچه رسم زنان عرب است وا ویلا و وا ثبورا مگو).

حضرت علی بن حسین (علیه السلام) فرماید: سپس پدرم زینب را بیاورد تا او را پیش من نشانید، آنگاه به نزد یاران خویش رفته به ایشان دستور داد خیمه‌ها را نزدیک هم بزنند و طناب‌های آنها را درهم داخل کنند و آنها را چنان نصب کنند که خود در میان آنها قرار گیرند، و با دشمنان از یک سو روبرو شوند، و خیمه‌ها در پشت سر و سمت راست و چپ ایشان قرار داشته باشد که از سه سمت ایشان را احاطه کرده باشد جز آن سمت که دشمن به نزد ایشان آید، و خود آن حضرت (علیه السلام) به جای خویش بازگشت و همه‌ی شب را به نماز و دعا و استغفار مشغول بود، و یاران آن حضرت نیز همچنان به نماز و دعا و استغفار آن شب را به پایان بردند. مؤلف گوید: در این مجال به تاریخ طبری^۱ رجوع شود.

تفرقه و فتنه، تلاش ابلیس

۴۲- الرضی رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال في خطبته: ... إنَّ الشيطان يُسَنُّ لَكُمْ طُرُقَهُ وَيُرِيدُ أَنْ يَجْلَّ دِينَكُمْ عَقْدَةً عَقْدَةً وَيُعْطِيَكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفِرْقَةَ، وَبِالْفِرْقَةِ الْفِتْنَةَ، فَاصْدُقُوا عَنْ نَزَغَاتِهِ وَنَفَثَاتِهِ واقبلوا النصيحة ممن أهداها إليهم واعقلوها على أنفسكم.^۱

سید رضی سند به امیرمؤمنان علیه السلام می‌رساند که حضرت در خطبه‌ای فرمود: همانا شیطان، راه‌های خود را به شما آسان جلوه می‌دهد، تا گره‌های محکم دین شما را یکی پس از دیگری بگشاید، و به جای وحدت و هماهنگی، بر پراکندگی شما بیفزاید. از وسوسه و زمزمه و فریب‌کاری شیطان روی گردانید، و نصیحت آن کس را که خیرخواه شماست گوش کنید، و به جان و دل بپذیرید. یَسْتَي: آسان می‌کند. فاصدقوا: روی بگردانید، اعراض کنید. نزغاته: وسوسه‌هایش. اعقلوها: گوش کرده و به نفع خود بپذیرد.

ابلیس دام‌هایش را در دنیا برپا کرد

۴۳- ابن شعبة الحرائی رفعه إلى الصادق عليه السلام أنه قال في وصيته لعبدالله بن جندب: يا عبدالله لقد نصب إبليس حباله في دار الغرور فما يقصد فيها إلا أولياءنا، ولقد جلت الآخرة في أعينهم حتى ما يريدون بها بدلاً، ثم قال: آه آه على قلوب حُشِيَتِ نوراً وإِنَّمَا كانت الدنيا عندهم بمنزلة الشجاع الأرقم والعدو الأعجم، أنسوا بالله واستوحشوا مما به استأنس المترفون، أولئك أوليائي حقاً وبهم تُكشَفُ كُلُّ فتنَةٍ وتُرْفَعُ كُلُّ بليَّةٍ - إلى أن قال - : يابن جندب إنَّ للشيطان مصائد يصطاد بها فتحاموا شباكه ومصائده، قلت: يابن رسول الله وما هي؟ قال: أمَّا مصائده فصَدُّ عن برِّ الإخوان. وأمَّا شباكه فنوم عن قضاء الصلوات التي فرضها الله، أمَّا إنَّه ما يُعْبَدُ الله بمثل نقل الأقدام إلى برِّ الإخوان وزيارتهم، ويَلُّ للساھين عن الصلوات، النَّائمين في الخلوات المستهزئين

۱. نهج البلاغة، الخطبة ۱۲۱.

بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ فِي الْفترات ﴿أُولَئِكَ﴾ الَّذِينَ ﴿لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۱!

ابن شعبه حرّانی در حدیث مرفوعه‌ای گفته: امام صادق (علیه السلام) در سفارش به عبدالله بن جندب فرمودند: ای عبدالله ابلیس دام‌هایش را در این دار (دنیا) فریب، نصب کرده، و مقصودش از آن جز دوستان ما نیست در حالی که آخرت چشم‌داشت آنها است، و جایگزینی از آن نخواهند، سپس فرمود: آه بر دل‌هایی که پر از نور است، و همانا دنیا در نظر آنها مانند مار گزنده و دشمنِ نفهمِ بی‌زبان است، به خدا انس دارند و از آنچه خوشگذران‌ها بدان انس دارند می‌هراسند، آنان دوستان واقعی‌ منند و به‌خاطر آنها هر فتنه برطرف شود و هر بلا رفع گردد. - تا آنجا که فرمود - ای پسر جندب! راستی، شیطان را تورهایی است که با آنها شکار کند از دام‌ها و تیرهایش خود را دور نگهدارید. گفتیم: یا ابن رسول الله آنها چه باشند؟ فرمود: اما دام‌ها و تورهایش جلوگیری از نیکی با برادرانست، و اما تیرهایش غفلت از ادای نمازهای واجب است. و خدا عبادت نشده است، به عبادتی مانند گام برداشتن برای نیکی کردن به برادران و دیدن آنان، وای بر آنها که از نماز غفلت کنند و رفاه‌طلب بوده و خدا و آیاتش را در دوران ضعف و غربت دین مسخره کنند، آنانند که در آخرت بهره ندارند و خدا در روز قیامت با آنها سخن نگوید و آنها را تبرئه نکند و عذاب دردناک از آن آنها است.

مؤلف گوید: حُسْنِیت: یعنی پر شده، الشَّجَاع: مار بزرگ که در صحراهاست الأرقم: ماری که خال‌های سیاه و سفید دارد و احتمال دارد که الأقرع: به معنی ماری باشد که پوست سرش به خاطر مهلک بودن و زیادی سَمّش افتاده است، فتحاموا: از او برحذر باشید و دوری کنید. الشَّبَاك: طناب‌های شکار. الفتره: یعنی ضعف و سستی و مراد زمان غربت دین در بین مردم است.

۱. سورة آل عمران / ۷۷.

۲. تحف العقول / ۳۰۱ و ۳۰۲.

زنان بد، طناب‌های دامِ ابلیس

۴۴- المفید رفعه إلى رسول الله ﷺ أنه لما أراد الخروج إلى تبوك بثنية الوداع خطب وقال في خطبته: ... والشعر من إبليس والخمر جماع الآثام والنساء حبالات إبليس والشباب شعبة من الجنون... الخطبة.^۱

شیخ مفید حدیث مرفوعه‌ای را از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده که آن حضرت هنگامی که برای جنگ تبوک بیرون آمد در ثنیه الوداع سخنرانی کرد و در ضمن خطبه خود فرمود: ... منشأ شعر(های خلاف) شیطان است و شراب مجموعه بدی‌ها و گناهان را دربر دارد و زنان بد طناب‌های دام شیطانند و جوانی شاخه و شعبه‌ای از دیوانگی است.

مؤلف: این روایت را علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش^۲ به صورت مرسل نقل کرده است.

ابلیس، یاد خدا را قطع می‌کند

۴۵- نقل العلامة المجلسي عن أمالي الشيخ الطوسي عن الحسين بن إبراهيم القزويني عن محمد بن وهبان عن أحمد بن إبراهيم عن الحسن بن علي الزعفراني عن البرقي عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: ما قعد قوم قطّ يذكرون الله إلا بعث إليهم إبليس شيطاناً فيقطع عليهم حديثهم.^۳

علامه مجلسی از امالی شیخ طوسی از حسین بن ابراهیم قزوینی از محمد بن وهبان از احمد بن ابراهیم از حسن بن علی زعفرانی از برقی از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم گفته: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: هیچ گروهی برای یاد خدای تعالی تشکیل نمی‌شود (که سخنان دینی برای یکدیگر گویند) مگر آنکه

۱. الاختصاص / ۳۴۲.

۲. تفسیر قمی / ۱/ ۲۹۰.

۳. بحار الأنوار / ۱۶۰/۹۰، ح ۴۰ (۳۵۸/۳۷).

ابلیس شیطانی را به جانب ایشان می‌فرستد که سخن آنان را قطع کرده و ببرد (و آنان را از یاد خدا غافل سازد).

مؤلف: این روایت در امالی شیخ طوسی که چاپ شده یافت نشد، شاید علامه مجلسی رحمته الله در نسخه‌ای که داشته‌اند آن را یافته‌اند.

پرستش بت‌ها، از بدعت‌های ابلیس

۴۶- القطب الراوندي بإسناده عن الصدوق عن محمد بن موسى بن المتوكل، حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، حدثنا محمد بن النعمان الأحول، عن يزيد بن معاوية^۱ قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول في مسجد النبي صلى الله عليه وآله: إن إبليس اللعين هو أول من صور صورة على مثال آدم عليه السلام ليفتن به الناس ويضلهم عن عبادة الله تعالى، وكان ودّ في ولد قابيل، وكان خليفة قابيل على ولده وعلى من بحضرتهم في سفح الجبل يعظّمونه^۲ ويسودونه، فلما أن مات ودّ جزع عليه إخوته وخلف عليهم ابناً يقال له: سواع فلم يغن غنا أبيه منهم^۳، فأتاهم إبليس في صورة شيخ فقال: قد بلغني ما أصبتم به من موت ودّ وعظيمكم، فهل لكم في أن أصور لكم على مثال ودّ صورة تستريحون إليها وتأنسون بها؟ قالوا: افعلى، فعمد الخبيث إلى الآنك فأذابه حتى صار مثل الماء.

ثم صور لهم صورة مثال ودّ في بيته، فتدافعوا على الصورة يلثمونها ويضعون خدودهم عليها ويسجدون لها، وأحبّ سواع أن يكون التعظيم والسجود له، فوثب على صورة ودّ، فحكّها حتى لم يدع منها شيئاً وهموا بقتل سواع، فوعظهم وقال: أنا أقوم لكم بما كان يقوم به ودّ، وأنا ابنه، فإن قتلتموني لم يكن لكم رئيس، فمالوا إلى سواع بالطاعة والتعظيم.

۱. في نسخة والبحار: بريد بن معاوية.

۲. في نسخة: وكانوا يعظّمونه.

۳. في نسخة: عنه.

فلم يلبث سواع أن مات وخلف ابناً يقال له: يغوث فجزعوا على سواع فأتاهم إبليس وقال: أنا الذي صورّت لكم صورة ودّ، فهل لكم أن أجعل لكم مثال سواع؟ على وجه لا يستطيع أحد أن يغيّره؟ قالوا: فافعل، فعمد إلى عود فنجره ونصبه لهم في منزل سواع، وإنّا سمّي ذلك العود خلافاً، لأنّ إبليس عمل صورة سواع على خلاف صورة ودّ قال: فسجدوا له وعظّموه وقالوا ليغوث: ما نأمنك على هذا الصنم أن تكيده كما كاد أبوك مثال ودّ، فوضعوا على البيت حُرّاساً وحجّاباً، ثم كانوا يأتون الصنم في يوم واحد ويعظّمونه أشدّ ما كانوا يعظّمون سواعاً، فلما رأى ذلك يغوث قتل الحرسه والحجّاب ليلاً وجعل الصنم رميماً، فلما بلغهم ذلك أقبلوا ليقتلوه فتوارى منهم^١ إلى أن طلبوه ورأسوه وعظّموه.

ثمّ مات وخلف ابناً يُقال له: يعوق فأتاه إبليس، فقال: قد بلغني موت يغوث وأنا جاعل لكم مثاله في شيء لا يقدر أحد أن يغيّره قالوا: فافعل، فعمد الخبيث إلى حجر جرع^٢ أبيض، فنقره بالحديد حتّى صورّ لهم مثال يغوث، فعظّموه أشدّ ما مضى^٣، وبنوا عليه بيتاً من حجر، وتبايعوا أن لا يفتحوا باب ذلك البيت إلّا في رأس كلّ سنة، وسُمّيت البيعة يومئذٍ، لأنّهم تبايعوا وتعاهدوا عليه، فاشتدّ ذلك على يعوق، فعمد إلى ريطه^٤ وخلق فألقاها في الحاير ثمّ رماها بالنار ليلاً، فأصبح القوم وقد احترق البيت والصنم والحرس وأرفض الصنم ملقى، فجزعوا وهمّوا بقتل يعوق، فقال لهم: إن قتلتم رئيسكم فسدت أموركم^٥ فكفّوا.

١. في نسخة: وحجّاباً.

٢. في نسخة: عنهم.

٣. في نسخة: حجر جزع، وفي البحار: إلى حجر أبيض.

٤. في البحار: ممّا مضى.

٥. في نسخة: الريطه.

٦. في نسخة: أفسدتم أمركم.

فلم يلبث أن مات يعوق، وخلف ابناً يُقال له: نسرأ، فأتاهم إبليس فقال: بلغني موت عظيمكم، فأنا جاعل لكم مثال^١ يعوق في شيء لا يُبلى، فقالوا: افعل فعمد إلى الذهب وأوقد عليه النار حتى صار كالماء، وعمل مثلاً من الطين على صورة يعوق، ثم أفرغ الذهب^٢ فيه، ثم نصبه لهم في ديرهم، واشتد ذلك على نسر ولم يقدر على دخول تلك الدير، فانحاز عنهم في فرقة^٣ قليلة من أخوته يعبدون نسرأ، والآخرون يعبدون الصنم.

حتى مات نسر وظهرت نبوة إدريس، فبلغه حال القوم وأتهم يعبدون جسماً على مثال يعوق وأن نسرأ كان يُعبد من دون الله، فصار إليهم بمن معه حتى نزل مدينة نسر وهم فيها، فهزمهم وقتل من قتل وهرب من هرب، ففترقوا في البلاد، وأمروا بالصنم فحمل وألقي في البحر، فالتحذت كل فرقة منهم صنماً وسموها بأسمائهم، فلم يزالوا بعد ذلك قرناً بعد قرن لا يعرفون إلا تلك الأسماء.

ثم ظهرت نبوة نوح (عليه السلام)، فدعاهم إلى عبادة الله وحده وترك ما كانوا يعبدون من الأصنام، فقال بعضهم: ﴿لَا تَذَرْنَّ ءَالِهَتِكُمْ وَلَا تَذَرْنَّ وُدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوتَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾^٤.

قطب راوندی به اسنادش از صدوق از محمد بن موسی بن متوکل، گوید: عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب گوید: محمد بن نعمان احول، از یزید بن معاویه^٥ گفته: شنیدم که امام باقر (عليه السلام)

-
١. في نسخة: مثل.
 ٢. في نسخة: أفرغ عليه الذهب.
 ٣. في نسخة: في قرية.
 ٤. سورة نوح / ٢٣.
 ٥. قصص الأنبياء / (٦٩-٦٧)، ح ٤٨؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ٣ / (٢٥٠-٢٥٢)، ح ٨.
 ٦. في نسخة والبحار: بريد بن معاوية.

در مسجد التّبی می فرمود: ابلیس ملعون اولین کسی بود که مجسمه‌ای به شکل آدمی ساخت تا مردم را گمراه کند و از عبادت خدا دور گرداند. «وَدّ» از فرزندان قابیل و جانشین او در میان ایشان و ساکنان دامنه کوه بود. آنها او را بزرگ می داشتند و سرور خود می دانستند. هنگامی که وَدّ مرد برادرانش برای او عزاداری و بی تابی کردند و پسر او را که سواع نام داشت جانشین او ساختند. اما او جای خالی پدرش را برایشان پر نکرد. پس ابلیس به صورت پیرمردی نزد ایشان آمد و گفت: خبر مصیبت شما در مرگ بزرگتان وَدّ به من رسیده است آیا می خواهید تمثالی به شکل او برایتان بسازم تا با آن انس گیرید و آرامش یابید؟ گفتند: بله چنین کن. پس آن خبیث سرب را ذوب کرد تا مثل آب شد آنگاه از آن تمثالی به شکل وَدّ در خانه او ساخت. آنها به سوی تمثال هجوم آوردند او را می بوسیدند و چهره‌هایشان را بر او می گذاشتند و برایش سجده می کردند. اما سواع دوست داشت که این احترام و سجده برای او باشد پس به تمثال وَدّ حمله کرد و آن را سایید آنقدر که چیزی از آن باقی نگذاشت.

آنها تصمیم به قتل وی گرفتند پس او نصیحتشان کرد و گفت: آنچه را وَدّ برای شما انجام می داد من انجام می دهم و من پسر او هستم اگر مرا بکشید رئیسی نخواهید داشت. پس به اطاعت و بزرگداشت او مایل شدند. دیری نگذشت که سواع هم مرد و پسرش یغوث را جانشین خود گذاشت. آنها برای فقدان سواع، جزع و بی تابی کردند. ابلیس دوباره نزد ایشان آمد و گفت: من همانی هستم که تمثالی به شکل وَدّ برایتان ساختم آیا می خواهید تمثالی به شکل سواع برایتان بسازم به گونه‌ای که هیچ کس نتواند آن را تغییر دهد؟ گفتند: چنین کن. پس چوب عودی آورد و آن را تراشید و در منزل سواع نصبش کرد. و عود به این جهت «خلاف» نامیده شد که ابلیس تمثال سواع را برخلاف تمثال وَدّ از آن ساخت. پس مردم برای تمثال سواع سجده و تعظیم می کردند و به یغوث گفتند: درباره این بت به تو اطمینانی نداریم که علیه آن مکر نکنی چنانچه پدرت با تمثال وَدّ کرد. پس نگهبان‌هایی برای خانه گذاشتند و آنها در یک روز مشخص پیش بت می آمدند و آن را بیشتر از سواع بزرگ می داشتند. وقتی یغوث این را دید یک شبی نگهبان‌ها را کشت و بت را تبدیل به خاکستر کرد. وقتی خبر به آنها رسید خواستند او را بکشند که او فرار کرد اما بعداً او را خواستند و رئیس کردند و

بزرگ داشتند تا اینکه مرد و پسرش یعوق جانشین او شد. پس ابلیس آمد و گفت: خبر مرگ یغوث به من رسیده و من تمثالی از او می‌سازم که هیچ کس نتواند تغییرش دهد. گفتند: چنین کن. پس آن خبیث سنگ سفیدی را با آهن تراشید و تمثالی به شکل یغوث برایشان ساخت. پس آنها به شدت آن را تعظیم کردند و خانه‌ای از سنگ برایش ساختند و عهد کردند که درب این خانه را باز نکنند مگر در آغاز هر سال. و «بیعت» از آن روز نامیده شد زیرا آنها بر آن عهد و قرار گذاشتند. این مسأله بر یعوق گران آمد پس پارچه کهنه‌هایی جمع کرد و در آن خانه انداخت و شب هنگام آنها را آتش زد وقتی که صبح شد مردم دیدند خانه و بت و نگهبان‌ها سوخته‌اند و بت به رو بر زمین افتاده پس ناراحت شدند و تصمیم به قتل یعوق گرفتند. او گفت: اگر رئیس خود را بکشید اوضاعتان خراب می‌شود پس دست نگه داشتند تا اینکه یعوق مرد و پسرش نسر جانشین او شد. ابلیس آمد و گفت: خبر مرگ بزرگتان به من رسیده و من می‌خواهم تمثال یعوق را از چیزی بسازم که کهنه نشود. گفتند: چنین کن. پس طلا آورد و در آن آتش انداخت تا اینکه ذوب شد و تمثالی از گل به شکل یعوق ساخت و طلا را در آن ریخت و در دیر آنها قرار داد این مطلب بر نسر گران آمد ولی نتوانست وارد دیر شود. پس با گروهی اندک از برادرانش از آنها کناره گرفت و آن گروه، نسر را عبادت می‌کردند و دیگران بت می‌پرستیدند تا اینکه نسر مرد و نبوت ادريس ظاهر شد و خبر آن قوم و اینکه تمثالی به شکل یعوق و نیز نسر را می‌پرستند، به وی رسید پس با گروهی به سوی ایشان روانه شد و وارد شهر نسر شد و آنها را شکست داد و عده‌ای کشته شده و گروهی نیز فرار کرده در شهرها پراکنده شدند. پس دستور داد که بت را بیاورند و در دریا اندازند. پس هر گروهی از ایشان برای خود بتی قرار داد و اسم‌هایی برایش گذاشت و در طی قرن‌ها بر این حال بودند و غیر از این اسم‌ها نمی‌شناختند تا اینکه نبوت حضرت نوح ظاهر شد و آنها را به پرستش خدای یکتا و ترک عبادت بت‌ها دعوت کرد. پس بعضی‌شان گفتند: «زنهار، خدایان خود را رها مکنید، و نه «وَدَّ» و نه «شِوَاع» و نه «یَعُوْث» و نه «یَعُوْق» و نه «نَسْر» را واگذارید.

مؤلف گوید: سند روایت صحیح می‌باشد.

در بحار آمده: ارفضاض الشیء: جدا شدن و پراکندگی، ترفض: شکست، وانحاز عنه: از او جدا شد.

شدت خشم ابلیس

۴۷- الصدوق عن محمد بن أحمد بن الحسين البغدادي عن علي بن محمد بن عنبسة عن دارم بن قبيصة عن الرضا عليه السلام عن آبائه: قال: كان النبي صلى الله عليه وآله يأكل الطلع والجَمَّارَ بالتمر ويقول: إنَّ إبليس يشتدُّ غضبه ويقول: عاش بن آدم حتى أكل العتيق بالحديث^۱.

شیخ صدوق از محمد بن احمد بن حسین بغدادی از علی بن محمد بن عنبسه از دارم بن قبیصه گفته: امام رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارشان فرمود: پیغمبر صلی الله علیه وآله طلع و جَمَّار را با خرما می خورد و می فرمود: این گونه ابلیس خشمگین می شود و می گوید انسان تا وقتی زندگی می کند که کهنه را با نو بخورد. مؤلف گوید: در قاموس آمده است که الطلع من النخل، چیز است مانند دو نعل که روی هم قرار دارد و بن خوشه خرما از میان آن درآید و نوکش تیز است و یا به معنای آنچه از میوه خرماست که در ابتدای ظاهر شدنش مشاهده می شود و پوسته آن را کفزی گویند و درونش را اغریض (هر چیز تازه و سفید) [می گویند] چون سفید است^۲.

و گوید: «الجَمَّار بر وزن رمان، پیهی نخل است»^۳.
و در بحر الجواهر گفته: «جَمَّار مانند زَنَّار و به معنای پیهی نخل است و گفته شده که در ابتدای رویش سرد و خشک است و به کندی و سختی از معده فرود می آید (هضم می شود)»^۴.

در نهاییه آمده است که: «جَمَّاره: دل و پیهی نخل است»^۵.
در مصباح گفته است: «طلع بفتح کُل نخله [درخت خرما] است که اگر ماده باشد خرما می شود و اگر نر باشد خرما نمی شود و خودش را می خورند و چند روز بر درخت خرما باقی می گذارند تا گرد سفیدی مانند آرد در آن پدیدار گردد و بوی خوبی

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۷۲/۲، ح ۳۳۴.

۲. القاموس المحيط ۶۱/۳.

۳. القاموس المحيط ۴۰۸/۱.

۴. بحر الجواهر ۸۶/.

۵. النهاية ۲۹۴/۱.

دارد و آن گرد را به گل درخت خرما می‌ریزند تا تلقیح شود»^۱.
گفته است: «جَمَّار درخت خرما، قلب او است و خرما و سعف [چوب درخت
خرما] از آن خارج می‌شوند و اگر آن را ببرند نخله می‌میرد»^۲.
همه‌ی توضیحات بالا را نیز علامه مجلسی در بحارالأنوار^۳ آورده‌اند.

انانیت و کبر، دلیل رانده‌شدن ابلیس

۴۸- الأربلی رفعه إلى الحسن بن علي عليه السلام أنه قال: هلاك الناس في ثلاث: الكبر
والحرص والحسد، فالكبر هلاك الدّين وبه لُعن إبليس، والحرص عدوّ النفس وبه
أُخرج آدم من الجنّة، والحسد رائد السوء ومنه قتل قابيل هابيل.^۴

اربلی در حدیث مرفوعه‌ای گفته: امام حسن بن علی علیه السلام فرمود: هلاک مردم
در سه چیز است کبر و حرص و حسد. کبر موجب نابودی دین است و به‌واسطه
کبر شیطان طرد و نفرین شد. حرص دشمن جان است و به‌واسطه حرص آدم از
بهشت (و مقام قرب) خارج گردید. حسد رهنمای بدی‌ها است به‌واسطه رشک و
حسد بود که قابیل هابیل را کشت.

ابلیس از راه بندگی و نیکی هم فریب می‌دهد

۴۹- الكليني عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عليّ بن الحكم
عن محمد بن سنان عن عمّن أخبره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان عابد في بني إسرائيل لم
يقارف من أمر الدنيا شيئاً فنخر إبليس نخرةً فاجتمع إليه جنوده فقال: من لي بفلان؟
فقال بعضهم: أنا له، فقال: من أين تأتیه؟ فقال: من ناحية النساء، قال: لست له لم
يُجرب النساء، فقال له آخر: فأنا له، فقال له: من أين تأتیه؟ قال: من ناحية الشراب

۱. المصباح المنير ۲/۳۷۵.

۲. المصباح المنير ۱/۱۰۸.

۳. بحارالأنوار ۶۳/۱۲۶ و ۱۲۷، (۳۰۵/۲۵).

۴. كشف الغمّة ۱/۵۷۱؛ ونقل عنه في بحارالأنوار ۱۱۱/۷۵، ح ۶ (۱۹۷/۳۱).

واللذات، قال: لست له ليس هذا بهذا، قال آخر: فأنا له، قال: من أين تأتیه؟ قال: من ناحية البر، قال: انطلق فأنت صاحبه، فانطلق إلى موضع الرجل فأقام حذاه يصلي، قال: وكان الرجل ينام والشيطان لا ينام، ويستريح والشيطان لا يستريح، فتحول إليه الرجل وقد تقاصرت إليه نفسه واستصغر عمله، فقال: يا عبدالله بأي شيء قويت على هذه الصلاة؟ فلم يجبه، ثم أعاد عليه، فلم يجبه ثم أعاد عليه، فقال: يا عبدالله إنني أذنبت ذنباً وأنا تائبٌ منه فإذا ذكرتُ الذنب قويتُ على الصلاة، قال: فأخبرني بذنبك حتى أعمله وأتوب فإذا فعلته قويتُ على الصلاة؟ قال: أدخل المدينة فسأل عن فلانة البغيّة فأعطها درهمين ونكّل منها، قال: ومن أين لي درهمين؟ ما أدري ما الدرهمين، فتناول الشيطان من تحت قدمه درهمين فناوله إيّاهما، فدخل المدينة بجلابيه يسأل عن منزل فلانة البغيّة فأرشده الناس وظنّوا أنّه جاء يعظها فأرشدوه، فجاء إليها فرمى إليها بالدرهمين، وقال: قومي، فقامت فدخلت منزلها وقالت: أدخل، وقالت: إنك جئتني في هيئة ليس يؤتي مثلي في مثلها فأخبرني بخبرك فأخبرها، فقالت له: يا عبدالله إن ترك الذنب أهون من طلب التوبة وليس كل من طلب التوبة وجدها وإنما ينبغي أن يكون هذا شيطاناً مثل لك فانصرف فإنك لا ترى شيئاً، فانصرف، وماتت من ليلتها فأصبحت فإذا على بابها مكتوب: أ حضرُوا فلانة فإنّها من أهل الجنّة، فارتاب الناس فمكثوا ثلاثاً لم يدفنها ارتياباً في أمرها، فأوحى الله ﷻ إلى نبيٍّ من الأنبياء - لا أعلمه إلا موسى بن عمران (عليه السلام) - أن ائت فلانة فصلّ عليها ومُر الناس أن يصلّوا عليها فإنّي قد غفرتُ لها وأوجبْتُ لها الجنّة بتشيّطها عبدي فلاناً عن معصيتي.^١

شيخ كليني از محمد بن يحيى از احمد بن محمد بن عيسى از علي بن حكيم از محمد بن سنان از کسی كه به او خبر داده، گفته: امام ششم (عليه السلام) فرمود: در بنی اسرائیل عابدی بود و هیچ خود را بكار دنیا آلوده نكرده بود، ابليس فریادی

زد و لشکریانش گرد او جمع شدند، گفت چه کسی هم آورد و حریف فلانیست؟ یکی گفت: من، گفت از چه راه؟ گفت: از راه زن‌ها. گفت: تو نمی‌توانی، او مزه زن را نچشیده، دیگری گفت: من حریف اویم، گفت: از چه راه؟ گفت: از شراب‌خواری و کامجویی و لذایذ. گفت نه، تو هم نمی‌توانی. دیگری گفت: من هم آورد و حریف اویم، گفت: از چه راه؟ گفت: از راه کار خیر، گفت: برو تو حریف او هستی، رفت در جایگاه آن مرد و برابرش ایستاد و نماز می‌خواند، آن مرد می‌خواهید و آن شیطان نمی‌خواهید، او استراحت می‌کرد و شیطان پیوسته نماز می‌خواند. آن مرد که خود را کم دید و کارش را کوچک شمرد نزد او رفت و گفت: ای بنده خدا چگونه توان و نیروی این نمازخواندن را داری؟ پاسخش نداد تا بار سوم که گفت: ای بنده خدا من یک گناهی کردم و توبه کارم و با یاد گناه نیروی نماز پیدا می‌کنم، گفت: به من بگو چه گناهی کردی تا من بکنم و توبه کنم و نیروی نماز پیدا کنم. گفت: برو شهر نزد فلان فاحشه و دو درهم به او بده و با او جمع شو. گفت: دو درهم از کجا بیارم؟ من نمی‌دانم دو درهم چیست؟ شیطان از زیر پای خود دو درهم در آورد و به او داد و او با ردای مخصوص خود به شهر رفت و از فلان فاحشه پرسش کرد و مردم وی را بدو راهنمایی کردند و پنداشتند آمده او را پند دهد، و نزد او آمد و دو درهم را به او پرت کرده و گفت: برخیز و آماده شو، او برخاست و به خانه‌اش وارد شد و به مرد گفت: داخل شو. زن به او گفت: تو با ژستی نزد من آمدی که در آن ژست کسی پیش مانند منی نیاید، سرگذشت خود را بگو، و او به وی گزارش داد و آن زن گفت: ای بنده خدا گناه نکردن از توبه کردن، آسان‌تر است، و هر کسی دسترسی به توبه ندارد، همانا شاید اینکه تو را به این راه کشانده شیطانی باشد که برای تو مجسم شده برگرد که چیزی نخواهی دید. او برگشت و آن زن همان شب در گذشت و بامداد بر در خانه‌اش نوشته شده بود تشییع جنازه فلانی حاضر شوید که او اهل بهشت است، و مردم به شک افتادند و تا سه روز برای تجهیز و خاک سپردنش پیش نیامدند و اقدامی نکردند، و خدا ﷻ به پیغمبری از بنی اسرائیل که او را جز موسی بن عمران ندانم وحی کرد بر سر جنازه فلان زن برو و بر او نماز کن و به مردم بفرما بر او نماز کنند که بهشت را بر او واجب کردم برای اینکه فلان بنده‌ام را از گناه دور کرد.

مؤلف گوید: شبیه این روایت را علی بن اسباط در نوادرش^۱ که ضمن الأصول الستة عشر چاپ شده آورده است.

لم یقارف: چیزی به دست نیاورده بود، التخر: کشیدن صدا در فضای بینی.
تقاصر: یعنی اظهار کوتاهی و کم‌کاری نمود، بجلابیه: الجلاب: پیراهن و لباس گشاد زنان یا پوششی مانند روانداز که زنان لباس‌های خود را با آن می‌پوشانند یا چادر است چنانچه در قاموس آمده، اما منظور از آن در اینجا شکل و صورت خاص است به نحوی که قابل تشخیص از غیر باشد، ثبّطه عن الأمر تثبیطاً: روی گردانیش از آن چیز.

انواع زهرهای ابلیس

۵۰- الصدوق عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد عن ابن فضال رفعه إلى أبي جعفر (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): إنَّ لِإِبْلِيسَ كُحْلًا وَلَعُوقًا وَسَعُوطًا، فَكُحْلُهُ: النعاس، ولعوقه: الكذب، وسعوطه: الكبر.^۲

شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد از ابن فضال در حدیث مرفوعه‌ای گفته: امام باقر (علیه السلام) گوید: رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود: ابلیس سرمه و داروی رقیق لیسیدنی، و انفیه (دارویی که در بینی ریزند و عطسه‌آور است) دارد، سرمه‌اش خواب آلودگی، و دارویش دروغ، و انفیه‌اش خودخواهی و خودنمایی است.

مؤلف گوید: اللعوق: هر چیزی که به وسیله‌ی لیسیدن می‌خورند مانند عسل و دارو و مانند آن. همچنین به کم‌ترین توشه نیز گفته می‌شود.
السعوط: دارویی که از راه بینی استعمال شود.

سموم ابلیس

۵۱- في صحيفة الرضا (عليه السلام) عن آبائه: قال: قال علي بن أبي طالب (عليه السلام): إنَّ

۱. نوادر / ۱۲۷.

۲. معاني الأخبار / ۱۳۸.

لإبليس كُحلاً وسفوفاً ولعوقاً، فأما كحله فالنوم وأما سفوفه فالغضب وأما لعوقه فالكذب.^۱

در صحیفه الرضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان نقل کردند که: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: به راستی ابلیس سرمایه‌ای دارد. سفوفها دارد، و مزه‌ها. سرمایه‌اش خوابست و سفوفش خشم و مزه‌ای که به کام‌ها نهد دروغ است. مؤلف گوید: برای مراجعه، علامه مجلسی قدس سره القدسی بیانی در ذیل این حدیث دارند.

خشم، راه ابلیس

۵۲- العیاشی رفعه عن الأصبع بن نباته قال: سمعت أمير المؤمنين علیه السلام يقول: إنَّ أحدكم لیغضب فما یرضی حتّی یدخل به النار، فأیما رجل منكم غضب علی ذی رحمه فلیدن منه، فإنَّ الرحم إذا مسّتها الرحم استقرّت وإثّما متعلّقة بالعرش یتنقضه انتقاض الحدید، فینادی اللهم صلّ منّ وصلني، واقطع منّ قطعني وذلك قول الله فی کتابه: ﴿وَأَنْقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ^۲ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا^۳﴾، وأیما رجل غضب وهو قائم فلیلزم الأرض من فوره، فإنّه یدهب رجز الشیطان.^۳

عیاشی در حدیث مرفوعه‌ای از اصبع بن نباته نقل کند که گفته: شنیدم امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمود: بعضی از شما به اندازه‌ای خشمگین می‌شود و هرگز خشنود نمی‌شود (و عفو نمی‌کند) که به خاطر آن خشم وارد دوزخ می‌شود، هر کسی به خویشاوندی خشم کرد به او نزدیک شود (تا به او بچسبد) زیرا ارحام وقتی با هم تماس یابند آرامش برقرار شود، و ارحام به عرش خداوند آویزان‌اند و مانند آهن به هم پیوسته‌اند آنها ندا می‌کنند: بار خدایا با کسانی که با ما ارتباط

۱. صحیفه الإمام الرضا علیه السلام ۸۵/، ح ۱۹۷؛ ونقل عنه فی بحار الأنوار ۶۰/۲۱۷، ح ۵۳.

۲. سورة النساء ۱/.

۳. تفسیر العیاشی ۲۱۷/۱.

برقرار می‌کنند تو هم ارتباط داشته باش و هر کسی که با ما قطع رابطه می‌کند تو هم با او قطع رابطه کن و همین است مقصود از سخن خدا: و از نافرمانی خدایی که از او بازپرسی شوی و از قطع رحم بترسید و کوتاهی نکنید که خدا مراقب اعمال شماست. و هر که در حال ایستاده خشمگین شد، فوراً بنشیند تا پلیدی و سوسه شیطان از بین برود.

۵۳- الرضي رفعه إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه كتب في كتابه إلى الحارث الهمداني: ... واحذر الغضب فإنه جندٌ عظيم من جنود إبليس، والسلام.^۱

سید رضی (رحمته الله علیه) در حدیث مرفوعه‌ای گفته: امیرمؤمنان (علیه السلام) در نامه‌ای به حارث همدانی نوشتند: ... و از خشم بپرهیز که لشکر بزرگ (و تا دندان مسلح) شیطان است. (و السلام)

۵۴- صاحب جامع الأخبار رفعه عن النبي ﷺ أنه قال: الغضب جمة من الشيطان... وقال إبليس عليه اللعنة: الغضب وهقي ومصيادي، وبه أصدُّ خيار الخلق عن الجنة وطريقها.^۲

صاحب جامع الأخبار در حدیث مرفوعه‌ای گفته: پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله فرمودند: شیطان علیه اللعنة گفت: خشم و غضب کمند و دام من است، با آن راه بهشت را از بهترین مخلوقات باز می‌دارم و آنها را از ورود به بهشت برمی‌گردانم.

اغوی ابلیس به وسیله‌ی مال دنیا

۵۵- الصدوق عن ابن مسرور عن ابن عامر عن عمه عن ابن أبي عمير عن أبان بن عثمان عن أبان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال: إنَّ أولَ درهمٍ ودینارٍ ضُربا

۱. نهج البلاغة، الكتاب ۶۹.

۲. جامع الأخبار / ۴۵۳ ح ۱۲۷۳ و ۱۲۷۵.

في الأرض نظر إليهما إبليس فلما عاينهما أخذهما فوضعهما على عينيه، ثم ضمّهما إلى صدره، ثم صرّخ صرّخةً، ثم ضمّهما إلى صدره، ثم قال: أنتما قُرة عيني وثمرة فؤادي، وما أبالي من بني آدم إذا أحببوكما أن لا يعبدوا وثنأ، حسبي من بني آدم أن يُحببوكما.^۱

شیخ صدوق از ابن مسرور از ابن عامر از عمویش از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان از ابان بن تغلب از عکرمه گفته: ابن عباس گفت: نخستین پول نقره و طلائی که در زمین سگّه زدند موردنظر ابلیس شد و چون آنها را دید برداشت و بر دو دیده گذاشت و به سینه چسباند و فریادی زد و باز به سینه چسباندشان و گفت شما دو تا نور چشم من و میوه دل منید من باک ندارم که چون بنی آدم شما را دوست داشته باشند دیگر بت را نپرستند همین که بنی آدم شما را دوست دارند (و به شما دل ببندد) برای من (در گمراه کردنشان) کافی است.

نخستین ناسپاس

۵۶- الكليني عن عليّ بن إبراهيم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) وسئل عن الكفر والشرك أيها أقدم؟ فقال: الكفر أقدم، وذلك أنّ إبليس أوّل من كفر وكان كفره غير شرك لانه لم يدعُ إلى عبادة غير الله، وإنّما دعى إلى ذلك بعد فأشرك.^۲

شیخ کلینی از علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه گفته: شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) در جواب این سؤال که - کدامیک از کفر و شرک جلوتر است؟- فرمود: کفر جلوتر است، برای اینکه ابلیس نخستین کسی بود که کافر شد، و کفر او غیر از شرک بود زیرا او به پرستش غیر از خدا دعوت نکرد، و همانا پس از کفر به خدا (مردم را به پرستش غیر خدا دعوت کرد) و مشرک شد.

۱. أمالي الصدوق، المجلس السادس والثلاثون، ح ۲۶۹/۱۷، رقم ۲۹۶ ونقل عنه في بحار الأنوار ۱۳۷/۷۰، ح ۳.

۲. الكافي ۳۸۶/۲، ح ۸.

مؤلف: روایت معتبر است و حمیری آن را به سند معتبرش نیز در قرب الاسناد^۱ آورده است.

۵۷- الصدوق بإسناده إلى أسئلة الشامي عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه سئل عن أول من كفر وأنشأ الكفر، فقال عليه السلام: إبليس لعنه الله.^۲

شیخ صدوق به اسنادش گفته: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد جامع کوفه تشریف داشتند مردی از اهل شام برخاست و عرض کرد: یا امیرمؤمنان از چند چیز سؤال و پرسش دارم؟...
آن مرد پرسید: اولین کسی که کفر ورزید و آن را ایجاد کرد چه کسی بود؟
حضرت فرمودند: ابلیس که لعنت خدا بر او باد.

نخستین کافر، آزمند و بدخواه

۵۸- العیاشی رفعه عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إنَّ أولَ كُفْرٍ كُفِرَ بالله حيث - خلق الله آدم - كُفِرَ إبليس حيث ردَّ على الله أمره، وأول الحسد حيث حسد بن آدم أخاه، وأول الحرص حرص آدم، ثمَّي عن الشجرة فأكل منها فأخرجه حرصه من الجنة.^۳

عیاشی در حدیث مرفوعه‌ای از ابو بصیر گفته: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اولین کفر، کفر به خدا است چون از زمانی که خداوند آدم را آفرید، شیطان کفر ورزید؛ همان وقتی که از فرمان خداوند سرپیچی کرد. و اولین حسد زمانی بود که فرزند آدم به برادرش حسد ورزید و اولین حرص، حرص آدم بود که از آن درخت (دنیا) نهی شد ولی از آن خورد و این حرص و طمع او را از بهشت (مقام قرب)

۱. قرب الإسناد / ۴۸، ح ۱۵۶.

۲. علل الشرائع / ۵۹۵، ح ۴۴.

۳. تفسیر العیاشی / ۱۲۰/۱، ح ۲۰؛ ونقل عنه في بحار الأنوار / ۱۴۹/۱۱، ح ۲۳.

بیرون کرد.

نخستین آوازه خوان

۵۹- العیاشی رفعه عن جابر بن عبد الله عن النبي ﷺ قال: كان إبليس أول من تغنى، وأول من ناح، وأول من حدا، لما أكل آدم من الشجرة تغنى، فلما هبط حدا، فلما استقر على الأرض ناح يُذكره ما في الجنة.^۱

عیاشی در حدیث مرفوعه‌ای از جابر بن عبد الله گفته: پیامبر ﷺ فرمود: اولین کسی که نوحه سر داد و آواز خواند و آهنگ و حُدی سرود ابلیس بود. زمانی که آدم از درخت (دنیا) خورد ابلیس آواز خواند و زمانی که بر زمین (و از مقام قرب) فرود آمد آهنگ و حُدی سرود و زمانی که بر زمین مستقر شد نوحه سر داد و به یاد آنچه (مقامی که) در بهشت بود افتاد.

۶۰- الصدوق بإسناده في حديث الأربعمائة عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال: الغناء نوح إبليس على الجنة، الحديث.^۲

شیخ صدوق به اسنادش در حدیثی که چهارصد مطلب از امیرمؤمنان (علیه السلام) در آن نقل شده است، فرمودند: آوازخواندن، زاری و عزاداری ابلیس است که در فراق بهشت انجام می‌دهد.

پیشوای متعصبان

۶۱- الرضي رفعه إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال في الخطبة القاصعة: الحمد لله الذي لیس العز والكبرياء واختارهما لنفسه دون خلقه، وجعلها حمى وحرماً على غيره، واصطفاهما لجلاله. وجعل اللعنة على من نازعه فيهما من عباده، ثم اختبر بذلك

۱. تفسیر العیاشی ۱/۱۲۸، ح ۲۶؛ ونقل عنه مختصراً في بحار الأنوار ۶۰/۱۹۹.

۲. الخصال ۲/۳۳۱.

ملائكته المُقربين، ليميز المتواضعين منهم من المستكبرين، فقال سبحانه وهو العالم بمضمرات القلوب، ومحجوبات الغيوب: ﴿إِنِّي خَلَقْتُ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا ابْتِغَىٰ مِن رَّبِّهِ الْحَمِيَّةَ فَاتَّخَرَ عَلَىٰ آدَمَ بَخْلِقِهِ، وَتَعْصَبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ، فَعَدُوًّا لِلَّهِ إِمَامًا الْمُتَعَصِّبِينَ، وَسَلَفًا لِلْمُسْتَكْبِرِينَ، الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصِيَّةِ وَنَازَعَ اللَّهَ رَدَاءَ الْجَبْرِيَّةِ، وَأَدْرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَخَلَعَ قِنَاعَ التَّنَدُّلِ.

ألا ترون كيف صغره الله بتكبره، ووضعه بترفعه، فجعله في الدنيا مدحوراً، وأعدَّ له في الآخرة سعيراً؟!!

ولو أراد الله أن يخلق آدم من نورٍ يُخطفُ الأبصارَ ضياءؤه، ويبهرُ العقولَ رُؤاؤه، وطيبٍ يأخذُ الأنفاسَ عَرفه، لفعل ولو فعل لظَلَّتْ له الأعناقُ خاضعةً، ولخَفَّتِ البلوى فيه على الملائكة، ولكنَّ الله سبحانه يبتلي خَلْقَهُ ببعض ما يجهلون أصله، تمييزاً بالاختبار لهم، ونفيًا للاستكبارِ عنهم، وإبعاداً للخيلاء منهم.

فاعتبروا بما كان من فعل الله بإبليس إذ أَحْبَطَ عمله الطَّوِيلَ، وَجَهَدَهُ الجَهِيدَ، وكان قد عبَدَ الله ستَّةَ آلافِ سنةٍ، لا يُدرى أَمِنَ سِنِي الدُّنْيَا أم مِن سِنِي الآخِرَةِ، عَن كِبَرِ ساعةٍ واحدةٍ. فَمَنْ ذَا بَعْدَ إبليسِ يَسَلِّمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ كَلَّا، مَا كَانَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ لِيُدْخَلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا، إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ. وَمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمَى حَرَمِهِ عَلَى الْعَالَمِينَ.

فاحذروا عبادَ الله عدوَّ الله أن يُعِدِّيَكُمُ بدائه، وأن يستفزَّكم بِندائه، وأن يُجَلِّبَ عليكم بخيله ورجله، فلعمري لقد فَوَّقَ لكم سهمَ الوعيد، وأغرق إليكم بالنزع الشديد، ورامكم من مكانٍ قريبٍ، فقال: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ

وَأَعْوَيْتَهُمْ أَجْمَعِينَ^١، قَدْ فَا بَغِيْبٍ بَعِيْدٍ، وَرَجْمًا بَطْنٌ غَيْرِ مُصِيْبٍ، صَدَقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ، وَإِخْوَانِ الْعَصِيَّةِ، وَفُرْسَانَ الْكَبِيْرِ وَالْجَاهِلِيَّةِ. حَتَّى إِذَا انْقَادَتْ لَهُ الْجَلِيْحَةُ مِنْكُمْ، وَاسْتَحْكَمَتِ الطَّمَاعِيَّةُ مِنْهُ فِيكُمْ، فَتَنَجَمَتِ الْحَالُ مِنَ السَّرِّ الْخَفِيِّ إِلَى الْأَمْرِ الْجَلِيِّ، اسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ، وَذَلَفَ بِجُنُوْدِهِ نَحْوَكُمْ. فَأَقْحَمَكُمْ وَبَلَّغَاتِ الذُّلِّ، وَأَحْلَوْكُمْ وَرَطَاتِ الْقَتْلِ. وَأَوْطَأُوكُمْ إِتْحَانَ الْجِرَاحَةِ، طَعَنًا فِي عِيُونِكُمْ، وَحَزًّا فِي حُلُوْفِكُمْ، وَدَقًّا لِمَتَاخِرِكُمْ، وَقَصْدًا لِمَقَاتِلِكُمْ، وَسَوْفًا بِخَزَائِمِ الْقَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمُعَدَّةِ لَكُمْ. فَأَصْبَحَ أَعْظَمَ فِي دِينِكُمْ حَرْجًا، وَأَوْزَى فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا، مِنَ الَّذِينَ أَصْبَحْتُمْ لَهُمْ مُنَاصِيْبِينَ، وَعَلَيْهِمْ مِتَالِبِينَ، فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ، وَلَهُ جَدَّكُمْ، فَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ فَخَرَ عَلَى أَصْلِكُمْ، وَوَقَعَ فِي حَسَبِكُمْ، وَدَفَعَ فِي نَسَبِكُمْ. وَأَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ، وَقَصَدَ بِرَجْلِهِ سَبِيلَكُمْ، يَقْتَضُونَكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ، وَيَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بِنَانٍ. لَا تَمْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ، وَلَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيْمَةٍ، فَأَطْفِئُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصِيَّةِ وَأَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّهَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَنَخَوَاتِهِ، وَنَزَعَاتِهِ وَنَفَثَاتِهِ. وَاعْتَمِدُوا وَضِعَ التَّذَلُّلِ عَلَى رُؤُوسِكُمْ، وَإِلْقَاءِ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ، وَخَلَعَ التَّكَبُّرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ، وَاتَّخَذُوا التَّوَاضِعَ مَسْلَحَةً بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَجُنُوْدِهِ، فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَأَعْوَانًا، وَرَجُلًا وَفُرْسَانًا، وَلَا تَكُونُوا كَالْمَتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمَّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سِوَى مَا أَحَقَّتْ الْعِظْمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عِدَاوَةِ الْحَسَدِ، وَقَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ، وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعَقَبَهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَةَ، وَالزَّمَمَهُ آثَامَ الْقَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

أَلَا وَقَدْ أَمَعْتُمْ فِي الْبَغِيِّ، وَأَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ، مُصَارَحَةً لِلَّهِ بِالْمُنَاصِبَةِ، وَمُبَارَزَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمَحَارَبَةِ. فَاللَّهُ اللَّهُ فِي كِبْرِ الْحَمِيَّةِ وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ! فَإِنَّهُ مَلَا فُحَّ الشَّنَّانِ، وَمَنَافِحُ الشَّيْطَانِ، الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ، وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ. حَتَّى أَعْنَقُوا فِي حَنَادِسِ

جَهَالَتِهِ، وَمَهَاوِي ضَلَالَتِهِ، ذُلًّا عَنِ سِيَاقِهِ، سُلْسَاً فِي قِيَادِهِ. أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ، وَتَتَابَعَتْ الْقُرُونُ عَلَيْهِ، وَكَبْرًا تَضَايَقَتْ الصُّدُورُ بِهِ.^۱

سید رضی علیه السلام در حدیث مرفوعه‌ای، سند به امیرمؤمنان علیه السلام می‌رساند که حضرت در خطبه قاصعه فرمودند: ستایش خداوندی را سزااست که لباس عزت و بزرگی پوشید، و آن دو را برای خود انتخاب، و از دیگر پدیده‌ها باز داشت. آن دو را مرز میان خود و دیگران قرار داد، و آن دو را برای بزرگی و عظمت خویش برگزید، و لعنت کرد آن کس را که در آرزوی عزت و بزرگی با خدا به ستیزه برخیزد، از این رو فرشتگان مقرب خود را آزمود، و فروتنان را از گردنکشان جدا فرمود. با آن که از آنچه در دل‌هاست، و از اسرار نهان آگاه است، به فرشتگان فرمود: «من بشری را از گل و خاک می‌آفرینم، آنگاه که آفرینش او به اتمام رسید، و روح در او دمیدم، برای او سجده کنید، فرشتگان همه سجده کردند مگر ابلیس» که حسادت او را ورزید.

شیطان بر آدم علیه السلام به جهت خلقت او از خاک، فخر فروخت، و با تکیه به اصل خود که از آتش است دچار تعصب و غرور شد. پس شیطان دشمن خدا و پیشوای متعصب‌ها و سر سلسله متکبران است، که اساس عصبیت را بنا نهاد، و بر لباس کبریایی و عظمت با خدا در افتاد، لباس بزرگی را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را از تن در آورد. آیا نمی‌نگرید که خدا به خاطر خود بزرگ بینی، او را کوچک ساخت؟ و به جهت بلند پروازی او را پست و خوار گردانید؟ پس او را در دنیا طرد شده، و آتش جهنم را در قیامت برای او مهیا فرمود؟

خداوند اگر اراده می‌کرد، آدم علیه السلام را از نوری که چشم‌ها را خیره کند، و زیباییش عقلها را مبهوت سازد، و عطر و پاکیزگی‌اش حس بویایی را تسخیر کند می‌آفرید، که اگر چنین می‌کرد، گردن‌ها در برابر آدم فروتنی می‌کردند، و آزمایش فرشتگان برای سجده آدم علیه السلام آسان بود، اما خداوند مخلوقات خود را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش می‌کند، تا بد و خوب تمیز داده شود، و تکبر و خودپسندی

۱. نهج البلاغة، الخطبة ۱۹۲.

را از آنها بزداید، و خودبزرگ‌بینی را از آنان دور کند. پس، از آنچه خداوند نسبت به ابلیس انجام داد عبرت گیرید، زیرا اعمال فراوان و کوشش‌های مداوم او را با تکبر از بین برد.

او شش هزار سال عبادت کرد که مشخص نمی‌باشد از سال‌های دنیا یا آخرت است، اما با ساعتی تکبر همه را نابود کرد، چگونه ممکن است پس از ابلیس، فرد دیگری همان اشتباه را تکرار کند و سالم بماند؟ نه، هرگز! خداوند هیچ گاه انسانی را برای عملی وارد بهشت نمی‌کند که برای همان عمل فرشته‌ای را محروم سازد. فرمان خدا در آسمان و زمین یکسان است، و بین خدا و خلق، دوستی خاصی وجود ندارد که به خاطر آن، حرامی را که بر جهانیان ابلاغ فرموده حلال بدارد.

ای بندگان خدا! از دشمن خدا پرهیز کنید، مبدا شما را به بیماری خود مبتلا سازد، و با ندای خود شما را به حرکت در آورد، و با لشکرهای پیاده و سواره خود بر شما بتازد! به جانم سوگند، شیطان تیر خطرناکی برای شکار شما بر چله کمان گذارده، و تا حد توان کشیده، و از نزدیک‌ترین مکان شما را هدف قرار داده است، و خطاب به خدا گفته: «پروردگارا! به سبب آن که مرا دور کردی، دنیا را در چشم‌هایشان جلوه می‌دهم، و همه را گمراه خواهم کرد» اما تیری در تاریکی‌ها، و سنگی بدون نشانه روی رها ساخت، گرچه فرزندان خودپسندی، و برادران تعصب و خودخواهی، و سواران مرکب جهالت و خودپرستی، او را تصدیق کردند.

افراد سرکش شما تسلیم شیطان شدند، و طمع‌ورزی او در شما کارگر افتاد، و این حقیقت بر همه آشکار گردید، و حکومت شیطان بر شما استوار شد، و با لشکر خویش به شما یورش برد، و شما را به ذلت سقوط کشانید، و شما را به مرز کشتار و خونریزی کشاند، و شما را با فروکردن نیزه در چشم‌ها، بریدن گلوها، کوبیدن مغزها پایمال کرد، تا شما را به سوی آتشی بکشاند که از پیش مهیا گردید، پس شیطان بزرگ‌ترین مانع برای دینداری، و زیانبارترین و آتش‌افروزترین فرد برای دنیای شماست! شیطان از کسانی که دشمن سر سخت شما هستند و برای در هم شکستنشان کمر بسته‌اید خطرناک‌تر است. مردم! آتش خشم خود را بر ضد شیطان به کار گیرید، و ارتباط خود را با او قطع کنید. به خدا سوگند، شیطان بر اصل و ریشه شما فخر فروخت، و بر حسب و نسب شما طعنه زد و

عیب گرفت، و با سپاهیان سواره خود به شما هجوم آورد، و با لشکر پیاده راه شما را بست، که هر کجا شما را ببیند شکار می‌کنند، و دست و پای شما را قطع می‌کنند، نه می‌توانید با حيله و نقشه آنها را بپراکنید، و نه با سوگندها قادرید از سر راهتان دور کنید. زیرا کمینگاه شیطان ذلت‌آور، تنگ و تاریک، مرگ آور، و جولانگاه بلا و سختی‌هاست، پس شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلی را در قلب خود خاموش سازید، که تکبر و خودپرستی در دل مسلمان از آفت‌های شیطان، فریب‌ها، و کشش‌ها و وسوسه‌های اوست. تاج تواضع و فروتنی را بر سر نهدید، و تکبر و خودپسندی را زیر پا بگذارید، و حلقه‌های زنجیر خودبزرگ‌بینی را از گردن باز کنید، و تواضع و فروتنی را سنگر میان خود و شیطان و لشکریانش قرار دهید، زیرا شیطان از هر گروهی لشکریان و یارانی سواره و پیاده دارد. و شما همانا قابیل نباشید که بر برادرش تکبر کرد، خدا او را برتری نداد، خویشتن را بزرگ می‌پنداشت، و حسادت او را به دشمنی واداشت، تعصب آتش کینه در دلش شعله‌ور کرد، و شیطان باد کبر و غرور در دماغش دمید، و سرانجام پشیمان شد، و خداوند گناه قاتلان را تا روز قیامت بر گردن او نهاد.

آگاه باشید! در سرکشی و ستم زیاده‌روی کردید، و در زمین در دشمنی با خداوند فساد به راه انداختید، و آشکارا با بندگان خدا به نبرد پرداختید. خدا را! خدا را! از تکبر و خودپسندی، و از تفاخر جاهلی بر حذر باشید، که جایگاه بغض و کینه و رشد وسوسه‌های شیطانی است، که ملت‌های گذشته، و امت‌های پیشین را فریب داده است، تا آنجا که در تاریکی‌های جهالت فرو رفتند، و در پرتگاه هلاکت سقوط کردند، و به آسانی به همان جایی که شیطان می‌خواست کشانده شدند. کبر و خودپسندی چیزی است که قلب‌های متکبران را همانند کرده تا قرن‌ها به تضاد و خونریزی گذرانند، و سینه‌ها از کینه‌ها تنگی گرفت.

نخستین همجنس‌گرا

۶۲- الصدوق عن أبيه عن محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن أبي جعفر عن أبي الجوزاء عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن علي عن آبائه عليهم السلام عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: إن الله ﻋﻠﻢ حين أمر آدم أن يهبط هبط

آدم و زوجته، وهبط إبليس ولا زوجة له، وهبطت الحيّة ولازوج لها، فكان أول من يلوط بنفسه إبليس، فكانت ذرّيته من نفسه، وكذلك الحيّة، وكانت ذرّية آدم من زوجته فأخبرها أنّها عدوّان لها.^۱

شیخ صدوق از پدرش از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابی جعفر، از ابی الجوزاء، از حسین بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی از پدران گرامش صلوات الله علیهم نقل کرده که فرمودند: رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند متعال وقتی امر فرمود که جناب آدم به زمین هبوط کند حضرت آدم با همسرش به زمین فرود آمد، ابلیس نیز بدون داشتن همسر به زمین فرود آمد و مار نیز بدون داشتن جفت به زمین نزول کرد و اولین کسی که در زمین با خود لواط کرد ابلیس بود لذا فرزندانش از خود او هستند و همچنین است مار ولی فرزندان آدم از همسرش می‌باشند، پس حق تعالی به آدم و همسرش خبر داد که ابلیس و مار دشمنان آنها هستند.
مؤلف: روایت از نظر سند موثقه می‌باشد.

نخستین کسی که با او لواط شد

۶۳- الصدوق عن محمد بن موسى عن عبدالله الحميري عن محمد بن الحسين عن أحمد بن محمد البزنطي عن أبان بن عثمان عن أبي بصير عن أحدهما عليه السلام في قول لوط: ﴿إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾^۲ فقال: إبليس أتاهم في صورة حسنة فيه تأنيث عليه ثياب حسنة، فجاء إلى شباب منهم فأمرهم أن يقعوا به، ولو طلب إليهم أن يقع بهم لأبوا عليه، ولكن طلب إليهم أن يقعوا به، فلما وقعوا به التذوه، ثم ذهب عنهم وتركهم فأحال بعضهم على بعض.^۳

۱. علل الشرائع / ۵۴۷، ح ۲.

۲. سورة العنكبوت / ۲۸.

۳. علل الشرائع / ۵۴۷، ح ۳.

شیخ صدوق از محمد بن موسی از عبدالله حمیری از محمد بن حسین از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی از ابان بن عثمان، از ابی بصیر، گفته: امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) در ذیل سخن لوط که فرموده: «آیا عمل زشتی که پیش از شما هیچ کس بدان مبادرت نکرده بجا می‌آورید؟» فرمودند: ابلیس با هیئتی زیبا در حالی که لباس‌های نیکو به تن داشت و حالت زنانگی به خود گرفته بود نزد قوم لوط آمد و خود را به جوانان آنها رسانید و از آنها خواست که با او لواط کنند و اگر از ایشان می‌خواست که مفعول او واقع شوند البته نمی‌پذیرفتند لذا درخواست کرد که با او این عمل منکر را انجام دهند و وقتی آنها به این کار مبادرت ورزیدند لذت بردند پس از آن ابلیس از پیش آنها رفت و ایشان را ترک نمود و برخی را حواله به بعضی داد که با هم این عمل شنیع را انجام دهند.

مؤلف: اسناد روایت صحیحه می‌باشد.

نام ابلیس در آسمان و... نخستین کسی که عمل قوم لوط را مرتکب شد

۶۴- الصدوق بإسناده عن الرضا (علیه السلام) عن آبائه (علیهم السلام) عن الحسين بن علي (علیهما السلام) في حديث أسئلة الشامي عن أمير المؤمنين (علیه السلام) في مسجد الكوفة: ... وسأله عن اسم إبليس ما كان في السماء؟ فقال: كان اسمه الحارث... وسأله عن أول من كفر وأنشأ الكفر، فقال: إبليس لعنه الله... وسأله عن أول من عمّل قوم لوط، فقال: إبليس فإنه أمكن من نفسه، الحديث^۱.

شیخ صدوق به اسنادش از امام رضا (علیه السلام) از پدران بزرگوارش (علیهم السلام) از حسین بن علی (علیهما السلام) نقل کرده که فرمود: حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) در مسجد جامع کوفه تشریف داشتند مردی از اهل شام برخاست و عرض کرد: یا امیرمؤمنان از چند چیز سؤال و پرسش دارم؟ ... و آن مرد پرسید: اسم ابلیس در آسمان چیست؟ حضرت فرمودند: نامش حارث است... آن مرد پرسید: اولین کسی که

۱. عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ۲۴۲/۱ و ۲۴۴ و ۲۴۶؛ علل الشرائع / ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶؛ ونقل عنهما في بحار الأنوار ۷۵/۱۰، ح ۱.

کفر ورزید و آن را ایجاد کرد چه کسی بود؟ حضرت فرمودند: ابلیس لعنت خدا بر او باد... . آن مرد پرسید: اولین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد چه کسی بود؟ حضرت فرمودند: ابلیس بود که خود را در اختیار دیگری قرار داد.

همجنس‌گرایی بین زنان، عمل دختر ابلیس

۶۵- الکلینی عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن علي بن القاسم عن جعفر بن محمد عن الحسين بن زياد عن يعقوب بن جعفر قال: سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام أو أبا إبراهيم عليه السلام عن المرأة تساحق المرأة، وكان متكئاً فجلس، فقال: ملعونة راكبة والمركوبة، ملعونة حتى تخرج من أثوابها الراكبة والمركوبة فإن الله تبارك وتعالى والملائكة وأوليائه يلعنونها وأنا ومن بقي في أصلاب الرجال وأرحام النساء، فهو والله الزنا الأكبر، ولا والله ما لهنّ توبة، قاتل الله لاقيس بنت إبليس ماذا جاءت به، فقال الرجل: هذا ما جاء به أهل العراق، فقال: والله لقد كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله قبل أن يكون العراق وفيهنّ، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لعن الله المتشبهات بالرجال من النساء ولعن الله المتشبهين من الرجال بالنساء.^۱

شیخ کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن قاسم از جعفر بن محمد از حسین بن زیاد از یعقوب بن جعفر گوید: مردی از امام ششم یا هفتم پرسید در مورد جایگاه زنی که با زنی مساحقه کند، پرسید. آن حضرت تکیه زده بود، نشست و فرمود: ملعونه ملعونه‌اند رو و زیر هر دو - خدا و فرشتگان و من و همه آنهايي که در صلب مردان و رحم زنان باقی مانده‌اند آن دو را لعن می‌کنند، به خدا سوگند این گناه همان زناي اکبر بوده و سوگند به خدا که توبه‌ای برای آنان پذیرفته نیست، خدا بکشد دختر شیطان را که آن را آورد، آن مرد گفت: آن کار را مردم عراق پدید آوردند. فرمود: نه به خدا، چرا که این عمل زشت در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله وجود داشت، پیش از آنکه عراقی باشد. رسول خدا صلى الله عليه وآله

فرمود: خدا لعنت کند آن مردانی که خود را شبیه زنان کنند و آن زنانی که خود را شبیه مردان درآورند.

نخستین کسی که آلات موسیقی و لهو را به کار گرفت

۶۶- الکلینی عن عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن سليمان بن سماعه عن عبدالله بن القاسم عن سماعه قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: لما مات آدم و شمت به إبليس وقابيل فاجتمعا في الأرض فجعل إبليس وقابيل المعازف والملاهي شماتة بآدم عليه السلام فكلّ ما كان في الأرض من هذا الضرب الذي يتلذذ به الناس فإنّها هو من ذاك.^۱

شیخ کلینی از تعدادی از اصحاب (و علمای) ما از سهل بن زیاد از سلیمان بن سماعه از عبدالله بن قاسم از سماعه گفته: امام صادق عليه السلام می فرمایند: وقتی که آدم عليه السلام وفات یافت، ابلیس و قابیل در شماتت او به لهو و لعب و ساز و ضرب مشغول شدند و هرگونه نواختن موسیقی که مردم از آن لذت حرام می برند از کارهای شیطان است.

مخترع منجنیق

۶۷- الفرات الکوفي عن عليّ بن محمد بن عمر الزهري معنعناً عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله تعالى: ﴿قُلْنَا يَنْتَازُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِِبْرَاهِيمَ﴾^۲ قال: إنّ أوّل منجنیق عمل في الدُّنيا منجنیق عمل لإبراهيم بسور الكوفة في نهر يُقال لها كوئي، وفي قرية يُقال لها قنطانا، قال: عمل إبليس المنجنیق وأجلس فيه إبراهيم عليه السلام وأرادوا أن يرموا به في نارها أتاه جبرئيل عليه السلام قال: السلام عليك يا إبراهيم ورحمة الله وبركاته، ألك حاجة؟ قال: ما لي إليك حاجة، بعدها قال الله تعالى: ﴿قُلْنَا يَنْتَازُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ

۱. الکافی ۴۳۱/۶، ح ۳.

۲. سورة الأنبياء / ۶۹.

فرات کوفی از علی بن محمد بن عمر زهری معنعناً از امام صادق علیه السلام در مورد سخن خدای تعالی: «گفتیم: ای آتش بر ابراهیم خنک و سالم باش»^۲ فرمود: اولین منجینی که در دنیا به کار گرفته شد، علیه ابراهیم خلیل علیه السلام بود و محل نصب آن رود کوئی از روستای قنطان در ناحیه کوفه می‌باشد. شیطان برای آنان منجیق ساخت و ابراهیم را در آن قرار دادند و چون خواستند او را در آتش بیندازند جبرئیل رسید و سلام کرده گفت: ای ابراهیم حاجتی داری بگو. گفت: از تو خیر (تو هم مانند من مخلوقی)، بعد از این بود که خداوند فرمود: «گفتیم: ای آتش بر ابراهیم خنک و سالم باش»^۳.

بنیان‌گزار جادو

۶۸- علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن اَبان بن عثمان عن ابي بصير عن ابي جعفر علیه السلام قال: إنَّ سليمان بن داود أمر الجنَّ فبنوا له بيتاً من قوارير، فبينما هو متكئ على عصاه ينظر إلى الشياطين كيف يعملون وينظرون إليه إذ حانت عنه التفاتة فإذا هو برجل معه في القبة ففرع منه فقال له: مَنْ أَنْتَ؟ قال: أنا الذي لا أقبل الرشي ولا أهاب الملوك، أنا ملك الموت، فقبضه وهو متكئ على عصاه فمكثوا سنة بينون وينظرون إليه ويدأبون له ويعملون حتى بعث الله الأرضة فأكلت منسأته وهي العصا، فلما خرَّ تبيّنت الإنس أن لو كان الجنُّ يعلمون الغيب ما لبثوا سنة في العذاب المهين، فالجنُّ تشكر الأرضة بما عملت بعصا سليمان، قال: فلا تكاد تراها في مكان إلا وجد عندها ماء وطين، فلما هلك سليمان وضع إبليس السحر وكتبه في كتاب ثم طواه وكتب على ظهره: هذا ما وضع آصف بن برخيا للملك سليمان بن داود من ذخائر كنوز العلم،

۱. تفسیر الفرات الکوفی / ۲۶۳، ح ۳۵۸.

۲. سورة الأنبياء / ۶۹.

۳. تفسیر الفرات الکوفی / ۲۶۳، ح ۳۵۸.

من أراد كذا وكذا فليفعَل كذا وكذا، ثم دفنه تحت السرير ثم استثاره^۱ لهم فقراه فقال الكافرون: ما كان سليمان يغلبنا إلا بهذا، وقال المؤمنون: بل هو عبد الله ونبيه^۲.

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان از ابو بصیر گفته: ابو جعفر امام باقر (علیه السلام) فرمود: وقتی سلیمان بن داود پریان را امر کرد: تا خانه‌ای بلورین برایش ساختند، در این میان که بر عصایش تکیه داشت و به دیوان نگاه می‌کرد که چگونه کار می‌کنند و آنان هم به وی نگاه می‌کردند ناگاه رو برگرداند و دید مردی در قصرش همراه اوست لذا ترسید و فرمود: تو کیستی؟ گفت: آن که نه رشوه گیرد، نه از پادشاهان ترسد، منم ملک الموت و تکیه بر عصا جانش را گرفت و دیوها یک سال به کار ساختمان مشغول بودند و به او می‌نگریستند و ادب نگه می‌داشتند و کار می‌کردند تا وقتی که خدا موربانه را فرستاد و عصای او را خورد و هنگامی که به زمین افتاد آدمیان فهمیدند که اگر جنیان غیب می‌دانستند یک سال در شکنجه‌ی خوارکننده نمی‌ماندند، و جنیان برای اینکه عصای سلیمان را موربانه خورده از او قدردانی می‌کنند، سپس حضرت فرمود: هرگز موربانه را در جایی نبینی جز اینکه آب و گل در کنار آنها است. و چون سلیمان درگذشت ابلیس جادو را ساخت و در کتابی نوشت و تا کرده و بر پشت آن نوشت «این ساخته آصف بن برخیا برای سلیمان بن داود از گنجینه‌های دانش، هر که خواهد چنین و چنان شود، چنین و چنان کند» و آنگاه آن را زیر تخت دفن کرده و آنان را بر آن آگاه کرده و بر ایشان خواند، کافران گفتند: سلیمان به خاطر این جادو بر ما مسلط بود، و مؤمنان گفتند: بلکه او بنده و پیغمبر خدا بود.

مؤلف گوید: اسناد روایت صحیح می‌باشد. استثاره: ظاهرش کرد.

۱. وفي البحار: استثاره.

۲. تفسیر القمی ۴۶/ من طبع الحجري، و ۲۰۰/۲ من طبع الحروفی؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۲۷۹/۶۰، ح ۱۶۷.

منکر اهل بیت علیهم السلام در ردیف ابلیس است

۶۹- المفید رفعه إلى الصادق علیه السلام أنه قال: إن الله تبارك وتعالى جعلنا حججه على خلقه، وأمناءه على علمه، فمن جحدنا كان بمنزلة إبليس في تعنته على الله، حين أمره بالسجود لآدم، ومن عرفنا وأتبعنا كان بمنزلة الملائكة الذين أمرهم الله بالسجود لآدم فأطاعوه.^۱

شیخ مفید در حدیث مرفوعه‌ای گفته: امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند متعال ما را بر مردمان حجت قرار داد، و بر علم خود امین گردانید، هر کس ما را انکار کند مانند شیطان است که از امر خداوند سرپیچیده و بر آدم سجده نکرد، و هر کس از ما اطاعت کند مانند فرشتگان است که امر پروردگار را اطاعت کردند و بر آدم سجده نمودند.

حکومت ابلیس

۷۰- الكليني عن علي بن محمد عن صالح بن أبي حماد عن رجل من الكوفيين عن أبي خالد الكابلي عن أبي عبد الله علیه السلام أنه قال: إن الله تبارك وتعالى جعل الدين دولتين: دولة آدم - وهي دولة الله - ودولة إبليس، فإذا أراد الله أن يُعبد علانيةً كانت دولة آدم، وإذا أراد الله أن يُعبد في السرِّ كانت دولة إبليس، والمُذيع لما أراد الله ستره مارق من الدين.^۲

شیخ کلینی از علی بن محمد از صالح بن ابی حماد از مردی کوفی از ابو خالد کابلی گفته: حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک وتعالى دین را دو دولت قرار داده دولت آدم - و آن دولت خدا است - و دولت ابلیس، هنگامی که خداوند اراده فرماید که آشکارا پرستش شود دولت آدم بر سر کار باشد، و همین که اراده فرماید که در پنهانی پرستش شود دولت ابلیس بر سر کار آید، و آن کس که

۱. الاختصاص / ۳۳۴.

۲. الکافی ۳۷۲/۲، ح ۱۱.

فاش کند چیزی که خداوند خواسته است پنهان باشد، او از دین بیرون رفته (و خارج شده) است.
 مارق: خارج

ابومنصور فرستاده‌ی ابلیس

۷۱- الکشي عن ابن قولويه والحسين بن الحسن بن بندار عن سعد بن عبدالله ابن أبي خلف^۱ عن أحمد بن محمد بن أبيه ويعقوب بن يزيد والحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن إبراهيم بن عبد الحميد عن حصن^۲ بن عمرو النخعي، قال: كنت جالساً عند أبي عبدالله عليه السلام فقال له رجل: جعلت فداك أن أبا منصور حدثني أنه رفع إلى ربه ومسح على رأسه وقال له بالفارسية: يا پسر، فقال له أبو عبدالله عليه السلام: حدثني أبي عليه السلام عن جدّي عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إن إبليس اتخذ عرشاً فيما بين السماء والأرض، واتخذ زبانية كعدد الملائكة، فإذا دعا رجلاً فأجابه ووطئ عقبه وتحطت إليه الأقدام، تراءى له إبليس ورفع إليه، وإن أبا منصور كان رسول إبليس، لعن الله أبا منصور، لعن الله أبا منصور ثلاثاً.^۳

کشی از ابن قولویه و حسین بن حسن بن بندار از سعد بن عبدالله ابن ابی خلف^۴ از احمد بن محمد از پدرش و یعقوب بن یزید و حسین بن سعید از ابن ابی عمیر از ابراهیم بن عبدالحمید عن حصن^۵ (حفص) بن عمرو نخعی گفت: من در خدمت امام صادق عليه السلام نشسته بودم مردی به آن جناب عرض کرد فدایت شوم ابومنصور برایم صحبت کرد که او را تا نزد خدا برده‌اند و خدا دست بر سرش کشیده و به زبان فارسی به او گفته است ای پسر! حضرت صادق عليه السلام فرمود: پدرم

۱. يظهر التعليق في السند من الحديث ۵۴۱ من رجال الكشي / ۳۰۱.
 ۲. كذا في المطبوعة ولكن الصحيح الحفص كما في بعض النسخ.
 ۳. رجال الكشي / ۳۰۳، ح ۵۴۶.
 ۴. يظهر التعليق في السند من الحديث ۵۴۱ من رجال الكشي / ۳۰۱.
 ۵. كذا في المطبوعة ولكن الصحيح الحفص كما في بعض النسخ.

از جدم نقل کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان دارای تختی است میان آسمان و زمین به تعداد فرشتگان مأمور دارد هرگاه شخصی را دعوت به جانب خود کند و او بپذیرد و به جانب شیطان برود، شیطان برایش مجسم خواهد شد و به طرف او بلند می‌شود ابومنصور یکی از سفرای شیطان است. خدا ابو منصور را لعنت کند، حضرت این سخن را سه مرتبه تکرار نمود.

مؤلف گوید: رجال مذکور در سند همه ثقات اند مگر حصن یا حفص که مهمل یا مجهول است و تخت ابلیس در عنوان دعوت ابلیس به نماز حین طلوع خورشید خواهد آمد.

می و شراب، نوشیدنی و ادرار ابلیس

۷۲- فی الفقه الرضوي: الخمر تورث قساوة القلب، يسود الإنسان ويبخر الفم

ويبعد من الله ويُقرب من سخطه، وهو من شراب إبليس.^۱

در کتاب فقه الرضوي آمده: ... می و شراب باعث سخت‌دلی و قساوت می‌شود و دندان را سیاه کرده و دهان را بدبو سازد و از خدا دور کند و به خشم او نزدیک نماید، و آن نوشیدنی ابلیس است.

۷۳- الكليني بإسناده عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في حديث: «... ثم إن إبليس

لعنه ذهب بعد وفاة آدم عليه السلام فبال في أصل الكرمة والنخلة فجرى الماء على عروقها من بول عدو الله فمن ثم يختمر العنب والتمر فحرم الله عليه السلام على ذرية آدم كل مسكر لأن الماء جرى ببول عدو الله في النخلة والعنب وصار كل مختمر خمراً، لأن الماء اختمر في النخلة والكرمة من رائحة بول عدو الله إبليس لعنه الله.^۲

شیخ کلینی به اسنادش گفته: امام ششم عليه السلام در حدیثی فرمود: پس از

۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام / ۲۵۴.

۲. الكافي ۳۹۳/۶، ج ۲.

مرگ آدم عليه السلام، ابلیس رفت و کنار ریشه انگور و خرما ادرار کرد و آب، ادرار آن دشمن خدا را در چوب آن دو جاری ساخت و به همین دلیل خرما و انگور تخمیر می‌شوند و خداوند عز وجل هر مسکری را برای فرزندان آدم حرام کرد. چرا که آب، ادرار دشمن خدا را در خرما و انگور جاری ساخت و از این رو هرچه جوش آید، به شراب تبدیل شود. چون آب در درخت خرما و انگور از بوی ادرار دشمن خدا، ابلیس لعنه الله تخمیر شد.

مؤلف گوید: بیان علامه مجلسی اعلی الله مقامه ذیل حدیث این است: «فمن ثم یختمر العنب» یعنی جوش آید و بدبو شود و مست‌کننده گردد. «لان الماء اختمر في النخلة» یعنی جوش آمد و دگرگون و بدبو شد از بوی بول دشمن خدا. فیروزآبادی گوید: الخمر بالتحریک: متغیر شدن از حالت قبل، و گوید: اختمار الخمر: رسیدن و به جوش آمدنش^۱ انتهی. و ممکن است مقصود از اختمار انگور و خرما پوشیدن سر ظرف‌های آنها باشد تا شراب شوند و مقصود از اختمار آب حبس آن در درخت است ولی بعید است.

چشم‌چرانی تیری از تیرهای ابلیس

۷۴- البرقي عن محمد بن علي عن ابن فضال عن علي بن عقبة عن أبيه عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: النظر سهم من سهام إبليس مسموم، وكم من نظرة أورثت حسرة طويلة.^۲

برقی از محمد بن علی از ابن فضال از علی بن عقبه از پدرش گفته: از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: نگاه (حرام)، تیری از تیرهای زهرآلود ابلیس است، و چه بسا یک نگاه (کوتاه)، حسرت و اندوه طولانی را به همراه داشته باشد. مؤلف گوید: این روایت را نیز صدوق در کتاب عقاب الأعمال^۳ نقل کرده است.

۱. القاموس المحيط ۲/۲۳.

۲. المحاسن ۱/۱۹۶، ح ۱۲۲.

۳. عقاب الأعمال/ ۳۱۴، ح ۱.

۷۵- صاحب جامع الأخبار رفعه عن النبي ﷺ أنه قال: النظرة سهم مسموم من سهام إبليس، فمن تركها خوفاً من الله، أعطاه الله إيماناً يجد حلاوته في قلبه.^۱

صاحب جامع الأخبار در حدیث مرفوعه‌ای گفته: پیامبر ﷺ فرمود: نگاه (حرام)، تیری مسموم از تیرهای شیطان است، هر که از ترس خدا آن را ترک کند خداوند ایمانی به او می‌دهد که شیرینی آن را در دل خود احساس می‌کند.

۷۶- وفي الفقه الرضوي في بحث الصيام: «... واجتنب المسّ والقبلة والنظر، فإتّما سهم من سهام إبليس...»^۲

در کتاب فقه الرضوی در مبحث روزه آمده است: «... از مس (جماع یا لمس با شهوت) و بوسیدن و نگاه حرام اجتناب و دوری کن چرا که اینها تیری از تیرهای شیطان است...».

سخن چین، شریک ابلیس

۷۷- الصدوق عن البرقي عن أبيه عن جدّه عن جعفر بن عبدالله الناونجي عن عبد الجبار بن محمد عن داود الشعيري عن الربيع صاحب المنصور في حديث طويل أنّ الصادق (عليه السلام) قال للمنصور: لا تقبل في ذي رحمك وأهل الرعاية من أهل بيتك قول من حرّم الله عليه الجنّة وجعل مأواه النار، فإنّ التّمام شاهدٌ زورٍ وشريك إبليس في الإغراء بين الناس وقد قال الله تعالى: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ تَدْمِيمٌ﴾^۳ الحديث.^۴

۱. جامع الأخبار / ۴۰۷، ح ۳.

۲. الفقه الرضوي / ۲۰۶.

۳. سورة الحجرات / ۶.

۴. أمالي الصدوق، المجلس التاسع والثمانون، ح ۷۱۰/۱، رقم ۹۷۸.

شیخ صدوق از برقی از پدرش از جدّش از جعفر بن عبدالله ناونجی از عبدالجبار بن محمد از داود شعیری ربیع حاجب و نگهبان منصور دوانیقی گفته: امام صادق (علیه السلام) در روایتی طولانی به منصور دوانیقی فرمود: ... درباره خویشانت و کسانی از خاندانت که رعایت آنها بر تو واجب است، سخن کسی را که خدا بهشت را بر او حرام و دوزخ را جایگاهش قرار داده، قبول نکن، چرا که سخن چنین گواهی ناحق و شریک شیطان در ایجاد فتنه میان مردم است و خدای تعالی فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید اگر فاسقی به شما خبر داد، تحقیق کنید مبدا ندانسته به قومی بی‌گناه حمله کنید و بعداً که اطلاع یافتید از کرده‌ی خود پشیمان شوید»، تا آخر حدیث.

شرابخوار، برادر ابلیس

۷۸- الکلینی عن حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعه عن غیر واحد عن ابان بن عثمان عن حماد بن بشیر عن ابي عبد الله (علیه السلام) قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): من شرب الخمر بعد أن حرّمها الله تعالى على لسانی فليس بأهل أن يزوّج إذا خطب ولا يصدّق إذا حدّث ولا يشفّع إذا شفّع ولا يؤتمن على أمانة فمن اتّمنه على أمانة فأكلها أو ضيّعها فليس للذي اتّمنه على الله أن يأجره ولا يخلف عليه.

وقال أبو عبد الله (علیه السلام): إنّي أردت أن أستبضع بضاعة إلى اليمن فأنتيت أبا جعفر (علیه السلام) فقلت له: إنني أريد أن أستبضع فلاناً بضاعة، فقال لي: أما علمت أنه يشرب الخمر؟ فقلت: قد بلغني من المؤمنين أنهم يقولون ذلك، فقال لي: صدّقهم فإن الله يقول: ﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱، ثم قال: إنك إن استبضعته فهلكت أو ضاعت فليس لك على الله أن يأجره ولا يخلف عليك، فاستبعتُ فضيّعها فدعوت الله أن يأجرني، فقال: يا بُنيّ مه ليس لك على الله أن يأجره ولا يخلف عليك، قال: قلت له:

ولم؟ فقال لي: إن الله يقول: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا﴾^۱
 فهل تعرف سفيهاً أسفه من شارب الخمر؟

قال: ثم قال (عليه السلام): لا يزال العبد في فسحة من الله (عز وجل) حتى يشرب الخمر فإذا
 شربها حرق الله عنه سرباله وكان وليه وأخوه إبليس لعنه الله وسمعه وبصره ويده ورجله
 يسوقه إلى كل ضلال ويصرفه عن كل خير.^۲

شیخ کلینی از حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه از گروهی از
 ابان بن عثمان از حماد بن بشیر گفته: امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)
 فرمود: کسی که بعد از اعلام تحریم من، شراب را بنوشد شایسته نیست که
 خواستگاریش را قبول کنند و سخنش را تصدیق یا شفاعتش را قبول کرده یا
 امینش بشمارند پس چنانچه به او امانتی سپرده شد و آن را تلف یا ضایع کرد، در
 این صورت برای کسی که او را امین شمرده، اجری بر عهده خدا نیست و ضرر از
 بین رفتن یا ضایع شدن امانتش را نیز جبران نمی کند و امام صادق (علیه السلام) فرمودند:
 خواستم مال التجاره به یمن بفرستم و نزد پدرم آمدم و گفتم: می خواهم
 سرمایه ای با فلانی بفرستم فرمود: نمی دانی که او شراب خوار است؟ گفتم: از
 مؤمنان به من چنین خبری رسیده. فرمود: باورشان کن زیرا خدا می فرماید:
 «ایمان دارد به خدا و ایمان آرد به مؤمنان (یعنی باور می دارد خدا را و باور
 می دارد گفته مؤمنان را)» سپس پدرم فرمود: چنانچه به او سرمایه سپردی و تلف
 یا ضایع شد بر خدا نیست که به تو اجری بدهد یا جبران کند، ولی من سرمایه ای
 به او دادم و آن را ضایع کرد لذا از خدا خواستم به من اجر بدهد، سپس پدرم
 فرمود: پسرم آهسته باش و سکوت کن اجر و جبرانی برایت از جانب خدا در کار
 نیست، آنگاه به پدرم گفتم: برای چه؟ پدرم پاسخ داد: خدای (عز وجل) می فرماید: «و
 اموال خود را - که خداوند آن را وسیله قوام [زندگی] شما قرار داده - به سفیهان
 ندهید» پس آیا سفیهی نادان تر از شراب خوار هم هست؟ حضرت فرمود: انسان تا

۱. سورة النساء / ۵.

۲. الکافی ۳۹۷/۶، ح ۹.

شراب ننوشد رحمت خدا بر او باشد و چون بنوشد پرده‌ی (حفظ) خدا از او برداشته شود و شیطان یار و گوش و چشم او شود و او را به سوی بدی‌ها سوق دهد و از نیکی‌ها منصرف کند.

مؤلف گوید: همچنین شیخ طوسی از کلینی در کتابش تهذیب^۱، و عیاشی شبیه آن را در تفسیرش^۲، و همچنین شبیه آن را کلینی به سند صحیح در کافی^۳ نقل کرده‌اند.

السربال: پیراهن، و گفته شده: زره، یا هر چیز پوشیدنی.

دو سوم آب انگور سهام ابلیس

۷۹- الکلینی عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن أبي نصر عن أبان عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما هبط نوح من السفينة غرس غرساً فكان فيما غرس الحبة^۴ ثم رجع إلى أهله فجاء إبليس لعنه الله فقلعها، ثم إن نوحاً عليه السلام عاد إلى غرسه فوجده على حاله ووجد الحبة قد قلعت ووجد إبليس عندها فاتاه جبرئيل عليه السلام فأخبره أن إبليس لعنه الله قلعها، فقال نوح عليه السلام لإبليس لعنه الله: ما دعاك إلى قلعها فوالله ما غرست غرساً أحب إليّ منها، ووالله لا أدعها حتى أغرسها، وقال إبليس لعنه الله: وأنا والله لا أدعها حتى أقلعها، فقال له: اجعل لي منها نصيباً، قال: فجعل له منها الثلث، فأبى أن يرضى فجعل له النصف فأبى أن يرضى وأبى نوح عليه السلام أن يزيد، فقال جبرئيل عليه السلام لنوح: يا رسول الله أحسن فإنّ منك الإحسان، فعلم نوح عليه السلام أنّه قد جعل الله له عليها سلطاناً فجعل نوح له الثلثين، فقال أبو جعفر عليه السلام: فإذا أخذت عصيراً فاطبخه حتى يذهب الثلثان فذاك نصيب الشيطان فكل واشرب حيثنذ^۵.

۱. التهذيب ۱۰۳/۹، ح ۱۸۵.

۲. تفسیر العیاشی ۳۶۷/۱، ح ۲۱.

۳. کافی ۲۹۹/۵، ح ۱.

۴. الحبة: القضب من الكرم.

۵. کافی ۳۹۴/۶، ح ۳.

شیخ کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی نصر از ابان از زراره گفته: امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی که حضرت نوح علیه السلام از کشتی پیاده شد، درختانی کاشت که در بین آنها درخت انگور نیز وجود داشت. سپس به طرف خانواده‌اش بازگشت. ابلیس خدا لعنتش کند آمد و آن درخت را از جای درآورد. وقتی نوح برای کاشت درختان دیگری بازگشت، همه درختان را به جز انگور در جای خود دید و ابلیس را نیز آنجا یافت. جبرئیل علیه السلام به طرف نوح آمده و به او خبر داد که ابلیس لعین آن را از جای درآورده است. نوح علیه السلام به او گفت: چرا این کار را انجام دادی؟ به خدا قسم هیچ‌یک از درختانی که کاشتم را بیش از آن انگور دوست نداشتم و قسم می‌خورم تا آن را نکارم، دست‌بردار نباشم. ابلیس که خدا لعنتش کند گفت: من هم قسم می‌خورم که نگذارم مگر اینکه سهمی از آن برایم قرار دهی. امام علیه السلام فرمود: نوح یک‌سوم آن را سهم ابلیس قرار داد ولی قبول نکرد و راضی نشد. پس نوح نصف آن را سهم ابلیس قرار داد و باز هم قبول نکرد و راضی نشد. نوح از سهم بیشتر برای او ابا کرد. جبرئیل علیه السلام به نوح علیه السلام گفت: ای رسول خدا احسان و بخشندگی کن که از تو چنین انتظار می‌رود. نوح متوجه شد که خدا بخش زیادی از انگور را به ابلیس اختصاص داده، پس دو سوم آن را سهم ابلیس کرد. امام باقر علیه السلام فرمودند: وقتی آب انگور را گرفتی آن را بجوشان تا اینکه دو سوم آن که سهم شیطان است، بخار شود و سپس بقیه را استفاده کن.

مؤلف گوید: اسناد روایت صحیح می‌باشد.

سهام ابلیس از گوسفند

۸۰- الصدوق عن محمد بن موسى بن المتوكل عن علي بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن أبان بن عثمان قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: كيف صار الطحال حراماً وهو من الذبيحة؟ فقال: إن إبراهيم هبط عليه الكبش من ثبير وهو جبل بمكة ليذبحه، أتاه إبليس فقال له: أعطني نصيبي من هذا الكبش، قال: وأيّ نصيب لك وهو قربان لربي وفداء لإبني؟ فأوحى

الله ﷻ إليه؛ إنَّ له فيه نصيباً وهو الطحال، لأنَّه مجمع الدم. وحرّم الخصيتان لأنَّهما موضع للنكاح ومجرى للنطفة، فأعطاه إبراهيم الطحال والأنتين - وهما الخصيتان - .
 قال: قلت: فكيف حرّم النخاع؟ قال: لأنَّه موضع الماء الدافق من كلّ ذكرٍ وأُنثى، وهو المخ الطويل الذي يكون في فقار الظهر.

قال أبان: ثمَّ قال أبو عبدالله (عليه السلام): يكره من الذبيحة عشرة أشياء منها: الطحال والانتين، والنخاع والدم والجلد والعظم والقرن والظلف والغدد والمذاكير وأُطلق في الميتة عشرة أشياء: الصوف والشعر والريش والبيضة والناَب والقرن والظلف والأنفحة والإهاب واللبن وذلك إذا كان قائماً في الضرع.^۲

شیخ صدوق از محمد بن موسی بن متوکل از علی بن الحسین سعدآبادی، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن بزنطی، از ابان بن عثمان گفته: به حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) عرض کردم: چرا تناول طحال (سپرز) حرام گشته با این که جزئی از ذبیحه است (و قاعدتاً باید حلال باشد)؟
 حضرت فرمودند: قوچی از ثبیر که کوهی است در مکه بر جناب ابراهیم (علیه السلام) فرود آمد تا آن حضرت ذبحش نماید، ابلیس نزد آن جناب آمد و عرض کرد: نصیب من را از این قوچ بده.
 ابراهیم (علیه السلام) فرمود: تو چه نصیبی در این داری با این که این قوچ، قربانی پروردگرم و فدا برای فرزندم می باشد.
 خداوند متعال به حضرت وحی فرمود: او در این قوچ نصیبی دارد و آن طحال حیوان می باشد زیرا طحال مرکز تجمع خون است و بیضتین نیز حرام است زیرا مکان نکاح و جماع بوده و مجرای نطفه می باشد، برای همین ابراهیم طحال و بیضتین را به ابلیس دادند.
 راوی می گوید: محضر مبارکش عرض کردم: چرا نخاع حرام شده است؟

۱. قال العلامة المجلسي رحمه الله: الظاهر أنّ «حرّم» زيد من النسخ. بحار الأنوار ۳۷/۶۳ (۲۴۱/۲۵).

۲. علل الشرائع ۵۶۲/۲، ح ۱.

حضرت فرمودند: زیرا محل آب جهنده (منی) بوده که در هر مذکر و مؤنثی می‌باشد نخاع رشته مغزی است طولانی که در مهره‌های پشت کشیده شده است. ابان می‌گوید: سپس حضرت ابو عبدالله (علیه السلام) فرمودند: از حیوانی که سر بریده‌اند، خوردن ده چیز مکروه (حرام) است به این شرح: طحال (سپرز)، بیضتین، نخاع (مغز حرام)، خون، پوست، استخوان، شاخ، سُم، غده‌ها، آلت نرینه. و ده چیز از میت‌ه و مردار آزاد و غیر ممنوع است به این شرح: پشم، مو، پر، بیضه (تخم)، دندان، شاخ، سُم، نافچه، پوست، شیر زمانی که در پستان حیوان باشد و حیوان بمیرد. مؤلف گوید: در قاموس اللغه: «إهاب ککتاب: پوست یا چرمی که دباغی نشده باشد»^۱.

علامه مجلسی اعلی الله مقامه گوید: «ذکر پوست و شاخ و سم در هر دو جا برای بیان این است که اینها حرام نیستند بلکه مکروهند و بقیه حرامند زیرا کراهت در زبان حدیث اعم است از حرمت و کراهت اصطلاحی یا مقصود در بخش نخست حدیث، کراهت خوردن است و در بخش دوم حدیث، جواز به‌کاربردن و به هر تقدیر پوست حمل بر تقیه شود زیرا بیشتر عامه آن را با دباغی شدن پاک دانند و به کار بردنش را روا دارند گرچه از مردار باشد و بسا حمل بر پوست شیردان شود که به‌زودی بدانی»^۲. مؤلف گوید: استعمال پوست میت‌ه اشکالی ندارد هر چند نجس باشد و با دباغی تطهیر نمی‌شود، هر چند اهل سنت قائل به تطهیرش شده‌اند وقتی دباغی شود.

بصره جایگاه ابلیس

۸۱- الرضي رفعه إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه كتب إلى عبدالله بن عباس وهو عامله على البصرة: واعلم أن البصرة مهبط إبليس ومغرس الفتن، فحادث أهلها بالإحسان إليهم، واحلل عقدة الخوف عن قلوبهم، الكتاب^۳.

سید رضی در حدیث مرفوعه‌ای از امیرمؤمنان (علیه السلام) در نامه به فرماندار خود

۱. القاموس المحيط ۳۹/۱.

۲. بحار الأنوار ۳۷/۶۳ (۲۴۱/۲۵).

۳. نهج البلاغة، الكتاب ۱۸.

عبدالله بن عباس در بصره (در سال ۳۶ هجری پس از جنگ جمل) مرقوم فرمودند: بدان، که بصره امروز جایگاه شیطان، و کشتزار فتنه‌هاست. با مردم آن به نیکی رفتار کن، و گره وحشت را از دل‌های آنان بگشای، تا آخر نامه.

بازار جولانگاه ابلیس

۸۲- الصدوق عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن البزنطي عن مفضل بن سعيد عن أبي جعفر (عليه السلام) عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) أنه قال في حديث: وشرّ بقاع الأرض الأسواق وهي ميدان إبليس يغدو برايته ويضع كرسيه ويبت ذرّيته فين مطفّف في قفيز أو طائش في ميزان أو سارق في ذراع أو كاذب في سلعة فيقول: عليكم برجل مات أبوه وأبوكم حيّ، فلا يزال الشيطان مع أول من يدخل وآخر من يرجع، وخير البقاع المساجد وأحبّهم إليه أولهم دخولاً وآخرهم خروجاً، الحديث.^۱

شیخ صدوق از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از بزنطی از مفضل بن سعید از امام باقر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در حدیثی فرمود: ... بدترین قطعه‌های زمین بازار می‌باشد چرا که آنجا جولانگاه شیطان است، هر بامداد پرچم خود را می‌افرازد، و تخت خود را می‌نهد، و اولادش را پراکنده می‌سازد، پس (با وسوسه‌ی آنان) یکی پیمان‌ه را کم دهد، یا کفه ترازویی را که جنس در آن است سبک می‌گیرد، و یا در متراژ پارچه می‌دزدد، یا درباره جنسی دروغ گوید، شیطان (به فرزندان) گوید: سفارش می‌کنم شما را به (گمراهی) کسی که پدرش (آدم (علیه السلام)) مرده، و پدر شما (شیطان) زنده است، و شیطان همواره با نخستین فردی که وارد بازار می‌شود، و آخرین نفری که باز می‌گردد همراه می‌باشد، و از او جدا نمی‌گردد. و ممتازترین قطعه‌های زمین مساجد است، و محبوب‌ترین مردم نزد خدا نخستین شخصی است که وارد آن شود و آخرین نفری باشد که بیرون رود.

مؤلف گوید: رجال حدیث همگی ثقات می‌باشند مگر مفضل بن سعید که امامی

۱. معانی الأخبار / ۱۶۸، ح ۱.

مجهول است. القفیز: ترازو، طَقَفَ فيه: نقص و کمبود، طاش في المیزان: کم فروشی، فاعل فیقول: همان ابلیس لعنه الله تعالی است.

۸۳- الرضیّ رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام أنه كتب في كتابه إلى الحارث الهمداني: ... وإيّاك ومقاعد الأسواق فإنّها محاضر الشيطان ومعارض الفتن، الكتاب.^۱

سید رضی در حدیث مرفوعه‌ای از امیرمؤمنان عليه السلام گفته: حضرت در نامه‌اش به حارث همدانی مرقوم فرمودند: ... از نشستن در گذرگاه‌های عمومی، و بازار، پرهیز کن که جای حاضر شدن شیطان، و برانگیخته شدن فتنه‌هاست.

وسيله‌ی نقلیه‌ی ابلیس

۸۴- الكليني عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن محمد بن إسماعيل، وعن عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن حنان بن سدير، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال النبي صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام: إيّاك أن تركب ميثرة حمراء فإنّها ميثرة إبليس.^۲

شیخ کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن محمد بن اسماعیل، و از علی بن ابراهیم از پدرش از حنان بن سدير، گفته: شنیدم امام صادق عليه السلام فرمود: پیغمبر صلى الله عليه وآله به حضرت علی عليه السلام فرمود: پرهیز از زین ابریشمی سرخ که زین شیطان است.

۸۵- الصدوق عن أبيه عن أحمد بن إدريس عن الأشعري عن محمد بن الحسن عن عبد الله بن جبلة عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام: إنّي أحبُّ لك ما أحبّ لنفسی وأكره لك ما أكره لنفسی فلا تتختم خاتم ذهب فإنّه زینتنا فی

۱. نهج البلاغة، الكتاب ۶۹.

۲. الكافي ۵۴۱/۶، ح. ۴.

الآخرة، ولا تلبسوا القرمز فإنه من أردية إبليس ولا تركبوا ميثرة حمراء فإنها من مراكب إبليس ولا تلبس الحرير فيحرق الله عز وجل جلدك يوم القيامة.^۱

شیخ صدوق از پدرش از احمد بن ادريس از اشعری از محمد بن حسن از عبدالله بن جبلة از ابوجارود از امام باقر علیه السلام گفته: نبی اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: من دوست دارم برای تو آنچه را که برای خود دوست دارم و کراهت دارم برای تو آنچه برای خود کراهت دارم؛ لذا سفارش می‌کنم: انگشتر طلا به دست مکن زیرا زینت ما در آخرت است و لباس قرمز مپوش زیرا لباس ابلیس می‌باشد و سوار مرکبی که بالشچه سرخ پیش زین آن نهاده‌اند مشو زیرا آن از مراکب شیطان است و لباس حریر به تن مکن که خدا در روز قیامت پوست تو را می‌سوزاند.

مؤلف گوید: در قاموس^۲ قرمز بالكسر: رنگی ارمنی که از عصاره کرمی در بیشه‌زارها و نیزارهای آن‌هاست.

در نه‌یاه گوید: «از "میثرة" به رنگ ارغوانی نهی شده است و "میثرة" بالكسر مفعلة از الوثارة، يقال: وثر وثاره فهو وثير یعنی خوش‌نشین و نرم، و "میثرة" عبارت است از زین‌های عجمی که از حریر یا دیباج می‌سازند و داخلش را با پنبه یا پشم پر می‌کنند و سوارکار آن را زیر خود و روی زین می‌گذارد.^۳

خواب ابلیس

۸۶- الصدوق یاسناده فی خبر الشامي أنه سأل أمير المؤمنين علیه السلام عن النوم علی کم وجه هو؟ فقال أمير المؤمنين علیه السلام: النوم علی أربعة أصناف: الأنبياء تنام علی أقيمتها مستلقية وأعينها لا تنام متوقعة لوحی ربها، والمؤمن ينام علی يمينه مستقبل القبلة، والملوك وأبناؤها علی شائئها لیستمرئوا ما يأكلون، وإبليس وإخوانه وكل مجنون وذو

۱. علل الشرائع ۳۴۸/۲، ح ۳.

۲. قاموس اللغة ۱۹۴/۲.

۳. النهاية ۱۵۰/۵.

عاهة ینامون علی وجوههم منبطحین.^۱

شیخ صدوق به اسنادش در خبر شامی که از امیرمؤمنان (علیه السلام) پرسید: خواب چند قسم است؟ فرمود: چهار قسم، پیغمبران بر پشت بخوابند و چشمشان نخوابد و در انتظار وحی پروردگارش (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) باشند، و مؤمن بر پهلو راست برابر قبله خوابد، و شاهان و فرزندانشان بر پهلو چپ تا خوراکشان گوارا باشد، و ابلیس و برادرانش و هر دیوانه و آفتزده با شکم بر رو خوابند.

برخی اشعار از ابلیس است

۸۷- فی تفسیر ابي الجارود الدخيل فی تفسیر القمّي رفعه إلى رسول الله ﷺ أنه قال فی خطبته: ... والشعر من إبليس...^۲

در تفسیر ابی جارود که داخل شده در تفسیر قمی است، در حدیث مرفوعه‌ای از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) نقل کند که حضرت در خطبه‌اش فرمود: ... (و آن) شعر (که از حکمت منحرف و به قول زور منصرف باشد) از ابلیس است.

اشعاری از ابلیس

۸۸- الصدوق یاسناده إلى الرضا (علیه السلام) عن آباءه (علیهم السلام) عن أمير المؤمنين (علیه السلام) فی ما سأله الشامي عنه (علیه السلام) فی حدیث: وسأله عن أول من قال الشعر، فقال آدم (علیه السلام)، قال: وما كان شعره؟ قال (علیه السلام): لما أنزل إلى الأرض من السماء فرأى تربتها وسعتها وهواها وقتل قابيل هابيل قال آدم (علیه السلام):

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| تغیّرت البلاد ومن علیها | فوجه الأرض مغبرٌ قبیحٌ |
| تغیّر کلّ ذی طعم ولونٍ | وقلّ بشاشة الوجه الملیح |

۱. الخصال ۱/ ۲۶۳، ح ۱۴۰؛ علل الشرائع ۲/ ۵۹۷، ح ۴۴؛ عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ۱/ ۲۴۶.

۲. تفسیر القمّي ۱/ ۲۹۰.

أرى طول الحياة عليّ غمّاً
وما لي لا أجود بسكبٍ دمعِ
قتل قابيل هايبلاً أخاه
فأجابه إبليس لعنه الله:

تنحّ عن البلاد وساكنيها
وكنّت بها وزوجك في قرارِ
فلم تنفكّ من كيدي ومكري
وبدّل أهلها أثلاً وخطأً
فلولا رحمة الجبار أضحى
فبي في الخلد ضاق بك الفسيحُ
وقلبك من أذى الدنيا مريح
إلى أن فاتك الثمن الريح
بحبّات وأبواب منيح
بكفك من جنان الخلد ريح^۱

شیخ صدوق به اسنادش تا امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان از امیرمؤمنان علیه السلام در سؤال‌های مرد شامی از ایشان گوید: آن مرد پرسید: اولین کسی که شعر گفت چه کسی بود؟

حضرت فرمودند: آدم علیه السلام.

آن مرد پرسید: شعرش چه بود؟

حضرت فرمودند: زمانی که آدم به زمین آورده شد خاک زمین و وسعت و فضای آن را دید و نیز مشاهده کرد که قابیل هابیل را کشت این ابیات را سرود:
شهرها و انسان‌های ساکن در آن دگرگون گشتند / و چهره زمین غبارآلود و زشت گشت،

رنگ و طعم هر رستنی و خوراکی تغییر یافت / و چهره گشاده و خنده‌رو اندک گشت،

می‌بینم که در بقیه عمرم اندوهگین باقی خواهم ماند / و آیا من در زندگی آرامش خواهم داشت؟

چگونه از دیدگان چون سیل اشک نیفشانم / با وجودی که گور جسم

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱/ ۲۴۲ و ۲۴۳.

هابیل را در میان خویش دارد
قابیل به قتل برادرش همت گماشت / افسوس بر آن خوش سیمای نمکین
که از میان رفت.

ابلیس در جواب آن حضرت گفت:
از این سرزمین و ساکنین آن دور شو / چون توسط من، آن فضای وسیع
بهشت، دیگر جایی برای تو نداشت.

تو و همسرت در زمینی هموار می‌زیستید / قلبت از آزار دنیا در راحتی بود.
ولی از مکر و حيله من دور نشدی / تا آنکه آن بهای ارزنده از دست رفت.
و خدای بخشنده به جای بهشت برین و نعمت‌های گوارا درخت گز و خمط
(گیاه تلخ) داد.

پس اگر از خداوند جبار، رحمتی به من آشکار نمی‌شد / تو اکنون از بهشت
این چنین بی‌بهره نبودی و اثری از آن در دست تو باقی می‌ماند.
مؤلف گوید: صدوق در علل الشرایع^۱ مختصر روایت فوق را آورده است.

ابلیس بنیان‌گزار قیاس در دین

۸۹- الصدوق باسناده عن ابن أبي لیلی قال: دخلت علی أبي عبدالله ومعني نعمان
فقال أبو عبدالله عليه السلام: مَنْ الذي معك؟ فقلت: جعلت فداك هذا رجل من أهل الكوفة
له نظر ونفاذ رأي يُقال له: نعمان، قال: فلعلّ هذا الذي يقيس الأشياء برأيه؟ فقلت:
نعم، - ... - ثم قال [أبو عبدالله عليه السلام]: يا نعمان إياك والقياس فقد حدّثني أبي عليه السلام عن
آبائه: عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه قال: مَنْ قاس شيئاً بشيءٍ قرنه الله صلى الله عليه وآله مع إبليس في النار فإنّه
أول من قاس على ربّه، فدع الرأي والقياس، فإنّ الدّين لم يوضع بالقياس والرأي.^۲

شیخ صدوق به اسنادش از ابن ابی لیلی گفته: من و نعمان (ابو حنیفه) بر
امام صادق عليه السلام وارد شدیم امام به من فرمود: این که همراه توست، کیست؟ عرض

۱. علل الشرائع / ۵۹۴.

۲. علل الشرائع / ۹۱، ح ۶.

کردم: فدایت شوم مردی از اهل کوفه که دارای رأی و نظر و اجتهاد است (در احکام دین اسلام). فرمود: گویا این همان مردیست که چیزها را با رأی و نظر خود قیاس می‌کند و به نظر خود حکم و فتوا می‌دهد؟ عرض کردم: بله هموست، ... - سپس حضرت فرمودند: ای نعمان از قیاس نمودن در احکام دین، دوری کن چرا که از پدرم (علیه السلام) و او از پدران خود (علیهم السلام) از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرده‌اند که می‌فرمود: هر که در چیزی از دین (و حکمی را به حکمی بدون مناسبت و علت منصوصه) قیاس کند خداوند او را با شیطان در جهنم هم‌قرین نماید، زیرا شیطان اول کسی بود که قیاس کرد (و گفت: سجده بر آدم نمی‌کنم زیرا من بهترم از او چون مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک) ای ابو حنیفه رأی و قیاس را فرو گذار، زیرا دین خدا به رأی و قیاس (تو و امثال تو) واگذار نشده است.

حسن بصری برادر ابلیس

۹۰- أبو منصور الطبرسی رفعه عن ابن عباس قال: مرَّ أمير المؤمنين (عليه السلام) بالحسن البصري وهو يتوضأ، فقال: يا حسن أسبغ الوضوء، فقال: يا أمير المؤمنين لقد قتلت بالأمس أناساً يشهدون أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأنَّ محمداً عبده ورسوله، يصلُّون الخمس ويسبغون الوضوء. فقال له أمير المؤمنين (عليه السلام): فقد كان ما رأيتَ فما منعك أن تُعين علينا عدونا؟ فقال: والله لأصدقنَّك يا أمير المؤمنين، لقد خرجتُ في أوَّل يومٍ فاغتسلتُ وتحنَّطتُ وصببتُ عليَّ سلاحي، وأنا لا أشكُّ في أنَّ التخلُّفَ عن أمِّ المؤمنين عائشة هو الكفر، فلمَّا انتهيتُ إلى موضعٍ من الخريبة^۱ ناداني منادٍ: يا حسن إلى أين؟ ارجع فإنَّ القتالَ والمقتولَ في النار، فرجعتُ ذعراً وجلستُ في بيتي، فلمَّا كان اليوم الثاني لم أشكُّ أنَّ التخلُّفَ عن أمِّ المؤمنين عائشة هو الكفر فتحنَّطتُ وصببتُ عليَّ سلاحي وخرجتُ أريد القتالَ حتَّى انتهيتُ إلى موضعٍ من الخريبة فناداني منادٍ من

۱. الخريبة مصغراً موضع بالبصرة، عندها كانت وقعة الجمل.

خلفی: یا حسن إلى أين؟ مرّة بعد أخرى فإنّ القاتل والمقتول في النار.
 قال عليّ (عليه السلام): صدقت، أفتدري من ذلك المُنادي؟ قال: لا، قال (عليه السلام): ذاك أخوك
 إبليس وصدقك، إنّ القاتل والمقتول منهم في النار، فقال الحسن البصري: الآن عرفتُ
 يا أمير المؤمنين أنّ القوم هلكي.^۱

ابو منصور طبرسی در حدیث مرفوعه‌ای از ابن عباس گفته: امیرمؤمنان (علیه السلام)
 (پس از بازگشت از جمل) در میان راه به حسن بصری که در حال وضو گرفتن
 بود رسیده و فرمود: ای حسن در وضوی خود دقت کن و آداب آن را بجای آور. او
 گفت: ای امیرمؤمنان دیروز افرادی را کشتی که همگی شهادت به توحید و
 رسالت داده و نمازهای پنجگانه را اقامه می‌کردند و با تمام آداب وضو می‌گرفتند!
 حضرت در پاسخش فرمود: اگر این‌گونه بوده و تو شاهد آن بودی پس برای چه به
 یاری دشمنان ما نشستافتی؟

حسن بصری گفت: به خدا که راست فرمودی، و من آن را قبول داشته و
 تصدیق می‌کنم، ماجرا از این قرار بود که در روز اوّل جنگ بود که از خانه بیرون
 آمده غسل کردم و حنوط به بدنم مالیدم و شمشیر را با خود برداشتم، و من هیچ
 شک و تردیدی نداشتم که تخلف از امّ المؤمنین عائشه کفر است، ولی وقتی به
 «خریبه» (نام محلی در بصره) رسیدم صدایی بلند مرا ندا داد که: «ای حسن کجا
 می‌روی؟ برگرد، که قاتل و مقتول هر دو (در این کارزار) جهتمی هستند»، پس با
 حالتی ترسان بازگشته و در خانه‌ام نشستم، پس چون روز دوم رسید هیچ شک
 نکردم که تخلف از امّ المؤمنین عائشه کفر است، ولی همچون روز گذشته حنوط
 به بدن مالیده و سلاح بر کمر بسته و قصد رفتن به کارزار را نمودم، تا به
 «خریبه» رسیدم ندایی از پشت سرم گفت: «ای حسن دوباره کجا می‌روی، که
 قاتل و مقتول هر دو اهل آتشند».

حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: راست گفتی، آیا هیچ فهمیدی که آن منادی که
 بود؟

۱. الاحتجاج ۱/۱۷۱، ونقل عنه في بحار الأنوار ۴۲/۱۴۱، ح ۱.

گفت: نه. فرمود: او برادرت ابلیس بود، و راست گفت که قاتل و مقتول از آنان هر دو اهل آتشند. حسن بصری گفت: ای امیرمؤمنان اکنون دریافتم که این قوم در هلاکت و گمراهی هستند...

زمان، گسیل لشکریان ابلیس

۹۱- الکلبینی عن العدة عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن أبي جميلة عن جابر عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: إن إبليس عليه لعائن الله يئث جنود الليل من حين تغيب الشمس وتطلع، فأكثروا ذكر الله ﷻ في هاتين الساعتين وتعوذوا بالله من شر إبليس وجنوده، وعوذوا صغاركم في تلك الساعتين فإثمها ساعتا غفلة^۱.

شیخ کلینی از جماعتی از احمد بن محمد از ابن فضال از ابی جمیل از جابر از حضرت باقر (علیه السلام) که گفته: همانا ابلیس که لعنت‌های خداوند بر او باد لشکرهای شبانه خود را از آنجا که خورشید غروب کند و از آنجا که برآید (به اطراف) پراکنده کند، پس در این دو زمان ذکر خدا را بسیار گویند، و از شر ابلیس و لشکریانش به خدا پناه برید، و خردسالان خود را در این دو وقت به خدا بسپارید زیرا که این دو موقع، مواقع غفلت است (که انسان‌ها غالباً) در این دو وقت از یاد خدا غافلند).

مؤلف گوید: رجال سند جملگی ثقة‌اند به غیر از ابو جمیل محمد بن صالح و چنانچه قائل به ثقة بودنش بشویم سند روایت معتبر می‌گردد.

۹۲- ورواها الصدوق بسنده عن جابر عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: إن إبليس إنما يئث جنود الليل من حين تغيب الشمس إلى مغيب الشفق، ويئث جنود النهار من حين يطلع الفجر إلى مطلع الشمس، وذكر أن نبي الله ﷺ كان يقول: أكثروا ذكر الله ﷻ في هاتين الساعتين، وتعوذوا بالله ﷻ من شر إبليس وجنوده، وعوذوا صغاركم في هاتين

الساعتين فإتتهما ساعتا غفلة.^۱

شیخ صدوق به سندش از جابر از امام محمدباقر علیه السلام گفته: همانا ابلیس لشکرهای (مخصوص) شبانه خود را از هنگام فرو رفتن آفتاب تا ناپدیدشدن سرخی شفق بسیج کرده و به اطراف و اکناف می‌فرستد، و نیز لشکرهای (مخصوص) روزانه خود را از هنگام شروع صبح تا طلوع خورشید گسیل داشته (تا بندگان را در این دو وقت با فضیلت از عبادت و اعمال خیر مشغول و به خواب وادارند) و نیز فرمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: در این دو وقت خداوند تعالی را بسیار ذکر گویند و از شر ابلیس و لشکریانش به خدا پناه برید، و کودکان خود را در این دو وقت با دعاها تعویذ (حفظ) کنید چرا که آن دو زمان وقت بی‌خبری و غافل شدن است (و شیطان بندگان را از یاد خدا غافل می‌سازد).

کم جلوه‌دادن مسلمانان توسط ابلیس به چشم کافران در جنگ بدر

۹۳- الکلینی عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن ابن أبي عمیر عن أبان عن زرارة عن أبي جعفر علیه السلام قال: کان إبلیس یوم بدر یقتل المسلمین فی أعین الکفار ویکثر الکفار فی أعین المسلمین، فشدَّ علیه جبرئیل بالسیف فهرب منه وهو یقول: یا جبرئیل إني مؤجل إني مؤجل، حتی وقع فی البحر، قال زرارة: فقلت لأبي جعفر علیه السلام: لأی شیء کان یخاف وهو مؤجل؟ قال: علی أن یقطع بعض أطرافه.^۲

شیخ کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از ابن ابی عمیر از ابان از زراره از امام باقر علیه السلام گفته: ابلیس در روز بدر مسلمانان را در نگاه کافران، اندک و کافران را در نگاه مسلمانان، فراوان جلوه می‌داد، پس جبرئیل به او یورش برد و او از جبرئیل می‌گریخت در حالی که می‌گفت: ای جبرئیل! من مهلت دارم، من مهلت دارم تا آنکه به دریا افتاد. زراره می‌گوید: من به امام

۱. الفقیه ۵۰۱/۱، ح ۱۴۴۰.

۲. الکافی ۲۷۷/۸، ح ۴۱۹.

باقر (علیه السلام) عرض کردم: اگر مهلت داشت از چه می‌ترسید؟ حضرت فرمود: از اینکه بعضی از اعضای او را قطع کند.^۱
مؤلف گوید: اسناد روایت صحیح می‌باشد.

ادّعی ابلیس نسبت به نماز برای او موقع طلوع خورشید

۹۴- ابن شهر آشوب السروی عن علی بن محمد عن أبيه رفعه قال: قال رجل لأبي عبد الله (علیه السلام): إنَّ الشمس تطلع بين قرني الشيطان؟ قال: نعم، إنَّ إبليس اتخذ عرشاً بين السماء والأرض، فإذا طلعت الشمس وسجد في ذلك الوقت الناس، قال إبليس: إنَّ بني آدم يصلون لي.^۲

ابن شهر آشوب سروی از علی بن محمد از پدرش در حدیث مرفوعه‌ای گوید: مردی به امام صادق (علیه السلام) گفت: خورشید میان دو شاخ شیطان طلوع می‌کند؟! فرمود: آری، ابلیس برای خود تختی میان آسمان و زمین برقرار کرده است که هرگاه خورشید طلوع می‌کند و در آن وقت مردمانی برای آن به سجده می‌افتند، ابلیس می‌گوید: فرزندان آدم برای من نماز می‌خوانند!

۹۵- ولكن ورد في التوقيع الذي ذكره الشيخ الصدوق عن الشيباني والدقاق وابن المؤدّب وابن الورّاق عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي قال: كان فيما ورد عليّ من الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان قدّس الله روحه في جواب مسألتي إلى صاحب الزمان (علیه السلام): أمّا ما سألت عنه من الصلاة عند طلوع الشمس وعند غروبها فلئن كان كما يقولون إنَّ الشمس تطلع بين قرني الشيطان وتغرب بين قرني الشيطان فما أرغم أنف الشيطان أفضل من الصلاة، فصلّها وارغم أنف الشيطان.^۳

۱. مترجم گوید: برای اطلاع بیشتر به روایت شماره ۱۳۵ همین کتاب مراجعه کنید.

۲. المناقب ۲۵۷/۴ (۲۷۹/۴).

۳. کمال الدین وتمام النعمة ۵۲۰/، ح ۴۹.

در توقیع و نامه‌ای که آن را شیخ صدوق از شیبانی ودقاق و ابن مؤدب و ابن وراق از ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی رحمته ذکر کرده گوید: توسط شیخ ابوجعفر محمد ابن عثمان قدس الله روحه از صاحب الزمان علیه السلام سؤال‌هایی کردم و این پاسخ‌ها صادر شد: اما آنچه پرسیدی از نماز خواندن هنگام طلوع و غروب آفتاب، اگر مطلب چنان باشد که می‌گویند آفتاب از میان دو شاخ شیطان طلوع می‌کند و در همان جا هم غروب می‌کند، هیچ عملی بهتر از نماز بینی شیطان را به خاک نمی‌مالد پس نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.

مؤلف گوید: سند توقیع صحیح می‌باشد در نتیجه صدور این روایت به صورت مرفوعه از باب تقیه بوده یا حمل بر کراهت می‌شود چنانچه نظر مشهور امامیه همین است و الله العالم.

نگاه حسدآلود ابلیس به نمازگزار

۹۶- الصدوق باسناده عن حدیث الأربعة أن أمير المؤمنين عليه السلام قال في حدیث: إذا قام الرجل إلى الصلاة أقبل إليه إبليس ينظر إليه حسداً لما يرى من رحمة الله التي تغشاه، الحدیث.^۱

شیخ صدوق به اسنادش از حدیث چهارصدگانه نقل کند که امیرمؤمنان علیه السلام در قسمتی از آن فرمودند: وقتی انسان برای نماز مهیّا می‌شود (و اقامه می‌خواند)، ابلیس به خاطر رحمتی که می‌بیند از جانب خدا انسان را فرا گرفته، با حسرت به او می‌نگرد.

بی‌غیرت جایی در بهشت ندارد

۹۷- البرقي قال: وفي رواية محمد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال: سمعته يقول: عرض إبليس لنوح عليه السلام وهو قائم يصلي فحسده على حسن صلاته، فقال: يا نوح إن الله تعالى خلق جنة عدن بيده وغرس أشجارها واتخذ قصورها، وشق أنهارها ثم أطلع إليها

فقال: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱ [أ] لا وعزّي وجلالي لا يسكنها ديّوث.^۲

برقی گفته: در روایت محمد بن قیس از امام باقر (علیه السلام) گوید که شنیدم امام باقر (علیه السلام) فرمود: ابلیس با حضرت نوح (علیه السلام) مواجه شد در حالی که نوح ایستاده و نماز می‌خواند ابلیس به زیبایی نماز نوح رشک برد پس گفت: ای نوح! خداوندت را بهشت عدن را با دستش (قدرت خود) آفرید و درختانش را کاشت و قصرهایش را ساخت و نهرهایش را روان نمود آنگاه به آن توجه کرد و فرمود: «مؤمنان رستگار شدند» به عزّت و جلالم سوگند دیّوث (بی‌غیرت) ساکن بهشت نمی‌شود.

بانگ "ای وای" ابلیس موقع رکوع و سجود طولانی

۹۸- الکلبینی عن محمد بن یحیی عن ابن عیسی عن علی بن نعمان عن أبي أسامة قال: سمعت أبا عبد الله (علیه السلام) يقول: عليك بتقوى الله، والورع والاجتهاد وصدق الحديث، وأداء الأمانة وحسن الخلق، وحسن الجوار، وكونوا دعاة إلى أنفسكم بغير ألسنتكم، وكونوا زیناً ولا تكونوا شیناً، وعليكم بطول الركوع والسجود، فإن أحدكم إذا أطال الركوع والسجود هتف إبليس من خلفه فقال: ياويله أطاع وعصيت، سجد وأبیت.^۳

شیخ کلینی از محمد بن یحیی از ابن عیسی از علی بن نعمان از ابو اسامه نقل کرده است که از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: بر تو باد که دارای تقوای الهی باشی! بر شما باد به ورع و پرهیزکاری؛ کوشش و راستگویی؛ حفظ امانت؛ خوش خلقی و خوش همسایه‌داری؛ و مردم را با عمل خود، نه با زبان تنها به خود جلب نموده و دعوت کنید. و اینکه زینت بخش اجتماع و شیعیان و ما باشید و موجب ننگ و عار نباشید. بر شما باد به رکوع و سجده طولانی که هر

۱. سورة المؤمنون /۱.

۲. المحاسن ۱/۲۰۵، ح ۱۴۲.

۳. الكافي ۲/۷۷، ح ۹.

وقت یک نفر از شما رکوع و سجده خود را طول دهد، شیطان ناله و فریاد می‌کند و می‌گوید: ای وای! این شخص اطاعت خدا کرد و من معصیت و مخالفت کردم؛ این شخص سجده کرد و من امتناع کردم! مؤلف گوید: اسناد روایت صحیح است. و برقی نیز در المحاسن^۱ آن را ذکر کرده است.

ناخشنودی ابلیس از سجده‌های طولانی

۹۹- الکلینی عن علیّ عن محمد بن عیسی عن یونس عن هارون بن خارجه عن زید الشّحّام عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سمعته يقول: إنَّ العبد إذا سجد فأطال السجود نادى إبليس: يا ويلاه أطاع وعصيت وسجد وأبیت.^۲

شیخ کلینی از علیّ عن محمد بن عیسی از یونس از هارون بن خارجه از زید شحام روایت می‌کند که شنیدم امام جعفر صادق (عليه السلام) می‌فرماید: راستی چون بنده سجده کند و طولش دهد، ابلیس فریاد زند وای بر من، او فرمان بُرد و من نافرمانی کردم او سجده کرد و من نکردم. مؤلف: اسناد روایت معتبر می‌باشد. و در دعائم الإسلام^۳ از امیرمؤمنان (عليه السلام) روایت شده است.

«الویل: حزن و نابودی و رنج از عذاب و هر که در ورطه نابودی بیفتد فریاد "واویلا" بر می‌آورد و معنی فریاد از آن یعنی: ای وای من و ای اندوه و عذاب من! حاضر باش که اینک وقت و زمان توست، پس گویا فریاد "واویلا" سر داده به‌خاطر اینکه زمان شدّت و سختی و عذاب او رسیده است.^۴

۱۰۰- الصدوق عن أبيه عن سعد عن اليقطيني عن القاسم بن يحيى عن جدّه

۱. المحاسن ۸۳/۱، ح ۵۰.

۲. الکافی ۲۶۴/۳، ح ۲.

۳. دعائم الإسلام ۱۳۶/۱.

۴. النهاية ۲۳۶/۵.

عن أبي بصير عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قال أمير المؤمنين (عليه السلام): أطيلوا السجود، فما من عمل أشدَّ على إبليس من أن يري ابن آدم ساجداً، لأنَّه أمر بالسجود فعصى، وهذا أمر بالسجود فأطاع ونجا.^۱

شیخ صدوق از پدرش از سعد از یقینینی از قاسم بن یحیی از جدش از ابوبصیر از امام صادق (عليه السلام) گفته: امیرمؤمنان (عليه السلام) فرمود: سجده‌هایتان را طولانی کنید، زیرا از جمله اعمالی که بر شیطان گران و سخت می‌آید این است که ببیند انسان سجده می‌کند، چرا که به او گفته شد سجده کند و او سجده نکرد و این فرد (نمازگزار) به سجده امر شد و اطاعت کرد و رستگار شد.

عبادت و بندگی حقیقی باید طبق امر الهی باشد

۱۰۱- الکلینی عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن عبد الحمید بن ابی العلاء عن ابی عبد الله (عليه السلام) قال: قال لي: يا أبا محمد والله لو أن إبليس سجد لله بعد المعصية والتكبر عمر الدنيا ما نفعه ذلك، ولا قبله الله (عليه السلام) منه ما لم يسجد لأدم كما أمره الله أن يسجد له، الحديث.^۲

شیخ کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از هشام بن سالم از عبد الحمید بن ابی علاء گفته: امام جعفر صادق (عليه السلام) به من فرمود: ای ابومحمد به خدا اگر ابلیس پس از نافرمانی و تکبر تا آخر دنیا برای خدا سجده کند او را سود ندهد، و خدا (عليه السلام) آن را از او نپذیرد مگر وقتی که بر آدم چنانچه خدایش فرمود و امر کرد، سجده کند. مؤلف گوید: اسناد روایت صحیح است.

۱۰۲- الراوندي بسنده الصحيح عن الصادق (عليه السلام) قال: أمر الله إبليس السجود

۱. علل الشرائع ۳۴۰/۲، ح ۲؛ الخصال ۶۱۶/۲.

۲. الکافی ۲۷۰/۸، ح ۳۹۹.

لآدم فقال: ياربِّ وعزَّتْكَ إنْ أعفيتني من السجود لآدم لأعبدنَّكَ عبادة ما عبدك أحدٌ قطَّ مثلها، قال اللهُ ﷻ: إنِّي أحبُّ أنْ أطاع من حيث أريد، الحديث.^۱

قطب راوندی به سند صحیحش از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل کند که حضرت فرمودند: خداوند ابلیس را به سجده بر آدم فرمان داد و او گفت: پروردگارا اگر مرا از سجده بر آدم معاف کنی تو را چنان پرستش کنم، که هیچ کسی مانند آن را نکرده باشد، خدا فرمود: من می‌خواهم از راهی که خود می‌خواهم، فرمانم برند، تا آخر حدیث.

دشمنی ابلیس با امانتداری

۱۰۳- الصدوق عن ابن إدريس عن أبيه عن الأشعري عن محمد بن آدم عن الحسن بن عليّ الخزاز عن الحسين بن أبي العلاء عن الصادق (علیه السلام) قال: سمعته يقول: أحبُّ العباد إلى الله ﷻ صدوق في حديثه، محافظ على صلواته وما افترض الله عليه، مع أداء الأمانة، ثم قال (علیه السلام): مَنْ أُوْتِمِنَ على أمانةٍ فأدّاها فقد حلَّ ألف عقدة من عنقه من عقد النار، فبادروا بأداء الأمانة فإنَّ مَنْ أُوْتِمِنَ على أمانةٍ وكل به إبليس مائة شيطان من مرّدة أعوانه ليُضلّوه ويوسوسوا إليه حتّى يهلكوه، إلا من عصم الله ﷻ.^۲

شیخ صدوق از ابن ادريس از پدرش از اشعری از محمد بن آدم از حسن بن علیّ خزاز از حسین بن ابو العلاء از امام صادق (علیه السلام) نقل کند که: شنیدم امام صادق (علیه السلام) فرمود: محبوب‌ترین بندگان در نزد خدای (ﷻ) کسی است که راستگو باشد و بر نمازهای خود و بر واجباتش مواظبت کند و همواره امانتدار باشد، سپس فرمود: کسی که امانتدار باشد و امانت را به صاحب آن بازگرداند، گویا هزار گره از گره‌های آتش را از گردن خود باز کرده است. پس امانتدار باشید که همانا هر کس

۱. قصص الأنبياء ۴۳، ح ۷.

۲. أمالي الصدوق، المجلس ۴۹، ح ۳۷۱/۸، رقم ۴۶۷؛ ونقل عنه في بحار الأنوار: ۳۸۴/۶۶ و ۱۱۴/۷۲.

امانتداری کند، شیطان صد نفر از قوی‌ترین یاران خود را مأمور می‌کند تا او را گمراه کنند و او را وسوسه کنند تا او را هلاک گردانند، مگر اینکه خداوند عز و جل او را حفظ کرده و بر امانتداری نگه دارد.

حفظ‌شدن از ابلیس با ترس راستین

۱۰۴- ابن شعبه الحرانی رفعه إلى أبي جعفر الباقر عليه السلام في وصاياہ لجابر بن یزید الجعفی أنه قال: ... وتحرّز من إبليس بالخوف الصادق، وإيّاك والرجاء الكاذب فإنه يوقعك في الخوف الصادق، الحديث.^۱

ابن شعبه حرانی در حدیث مرفوعه‌ای از امام باقر علیه السلام نقل کند که در سفارشات امام باقر علیه السلام به جابر بن یزید جعفی، حضرت فرمود: ... با ترسی راستین و حقیقی از شیطان برحذر باش، مبادا امید دروغین بندی، که تو را به وادی هراس واقعی اندازد. تا آخر حدیث.
مؤلف گوید: ضمیر در «فإنه» به اجتناب کردن از امید دروغین برمی‌گردد.

ناامیدی ابلیس از اطاعتش موقع نزول قرآن

۱۰۵- الرضي رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال في الخطبة القاصعة: ... ولقد سمعتُ رنةَ الشيطان حين نزل الوحي عليه (على الرسول الأعظم عليه السلام)، فقلتُ: يا رسول الله صلى الله عليه وآله ما هذه الرنة؟ فقال: هذا الشيطان قد أيسس من عبادته، إنك تسمع ما أسمع وتري ما أرى، إلا أنك لست بنبيٍّ ولكنك الوزير وإنك لعلّ خير. الخطبة.^۲

سید رضی در حدیث مرفوعه‌ای از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کند که حضرت در خطبه قاصعه فرمود: ... من هنگامی که وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود می‌آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله‌ی کیست؟ گفت: شیطان است که

۱. تحف العقول / ۲۸۵.

۲. نهج البلاغة، الخطبة ۱۹۲.

از پرستش خویش مایوس گردید و فرمود: «علی! تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی، و آنچه را که من می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و بر قلّه‌ی خوبی‌ها هستی». تا آخر خطبه.

ابلیس به پنج دسته راه ندارد

۱۰۶- الصدوق عن الفامی عن ابن بطّة عن البرقی عن أبیه عن صفوان بن یحیی رفعه إلى أبي عبدالله (عليه السلام) أنه قال: قال إبليس: خمسة أشياء ليس لي فيها حيلة وسائر الناس في قبضتي: مَنْ اعتصم بالله عن نية صادقة واتكل عليه في جميع أموره، ومَنْ كثّر تسبيحه في ليله ونهاره، ومَنْ رضي لأخيه المؤمن ما يرضاه لنفسه، ومَنْ لم يجزع على المصيبة حين تُصيبه، ومَنْ رضي بما قسم الله له ولم يهتم لرزقه.^۱

شیخ صدوق از فامی از ابن بطّه از برقی از پدرش از صفوان بن یحیی سند به امام صادق (عليه السلام) می‌رساند که حضرت فرمود: ابلیس گفت: پنج کس (و دسته) هستند که من برای فریفتن آنان هیچ راهی ندارم و به جز آنان همه مردم دیگر در چنگ من هستند: هر کس که با نیت راستین (و خالص) خود به خدا متوسّل شود و در همه کارها بر او توکل کند و هر کس که در روز و شب بسیار تسبیح خدا را بگوید و هر آنچه را که برای خود می‌پسندد برای برادر مومنش نیز بپسندد و هر کس که هنگام وارد شدن مصیبت بر او جزع و ناله نکند. و هر کس به رزقی که خداوند برای او مقدّر فرموده راضی باشد و غصّه رزق و روزی خود را نخورد.

خراش صورت ابلیس و زخم او

۱۰۷- الكليني عن الحسين بن محمد و محمد بن يحيى جميعاً عن علي بن محمد بن سعد عن محمد بن أسلم عن محمد بن علي بن عدي قال: أملاً عليّ محمد بن سليمان عن إسحاق بن عمّار قال: قال أبو عبدالله (عليه السلام): أحسن يا إسحاق إلى أوليائي ما استطعت،

فما أحسن مؤمنٍ إلى مؤمنٍ ولا أعانه إلا خمش وجه إبليس وقرح قلبه.^۱

شیخ کلینی از حسین بن محمد و محمد بن یحیی همگی از علی بن محمد بن سعد از محمد بن مسلم از محمد بن علی بن عدی گوید: محمد بن سلیمان از اسحاق بن عمار بر من املا کرد و خواند که «امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: «ای اسحاق، تا می‌توانی به دوستانم نیکی کن، زیرا مؤمنی به مؤمن دیگر نیکی نمی‌کند و به او کمک نمی‌رساند، مگر آنکه در چهره ابلیس خراشی بیفتد و در دلش زخمی پدیدار شود».

مؤلف گوید: خمش وجهه: صورتش را خراشید و سیلی زد و ضربه بر آن زد و عضوی از آن را برید.

القرح: درد زخم و در اینجا کنایه از غم سنگین و پایدار می‌باشد.

دیدار مؤمنین، کشنده‌ترین چیز برای ابلیس

۱۰۸- الکلینی عن الحسين بن محمد و محمد بن یحیی جمیعاً عن علی بن محمد بن سعد عن محمد بن مسلم عن أحمد بن زکریا عن محمد بن سلیمان عن محمد بن محفوظ عن أبي المغراء قال: سمعت أبا الحسن (علیه السلام) يقول: ليس شيء أنكى لإبليس وجنوده من زيارة الإخوان في الله بعضهم لبعض، قال: وإن المؤمنین يلتقيان فيذكران الله ثم يذكران فضلنا أهل البيت فلا يبقى على وجه إبليس مضغة لحم إلا تحدد حتى أن روحه لتستغيث من شدة ما يجد من الألم فتحس ملائكة السماء وخران الجنان فيلعنونه حتى لا يبقى ملكٌ مقربٌ إلا لعنه، فيقع خاسئاً حسيراً مدحوراً.^۲

شیخ کلینی از حسین بن محمد و محمد بن یحیی همگی از علی بن محمد بن سعد از محمد بن مسلم از احمد بن زکریا از محمد بن سلیمان از محمد بن محفوظ از ابی المغرا گفت: شنیدم امام کاظم (علیه السلام) می‌فرمود: «هیچ

۱. الکافی ۲/۲۰۷، ح ۹.

۲. الکافی ۲/۱۸۸، ح ۷.

چیز، ابلیس و لشکریانش را بیشتر از دیدار برادران دینی از یکدیگر، برای رضای خدا، سرکوب نمی‌کند». و فرمود: «دو مؤمن به هم برمی‌خورند و ذکر خدا می‌کنند و سپس از فضیلت ما خاندان یاد می‌کنند؛ و در چهره ابلیس تکه گوشتی نمی‌ماند، جز اینکه چروک بیفتد، تا روحش از سختی دردی که می‌کشد، فریاد «به دادم برسید» برآورد؛ و فرشته‌های آسمان و خازنان بهشت، آن ناله را می‌شنوند و به او لعنت می‌فرستند، تا اینکه هیچ فرشته مقرب‌تری نمی‌ماند، مگر اینکه او را لعنت می‌کند؛ پس، دفع شده و وامانده و رانده شده می‌ماند».

مؤلف گوید: نکی العدوّ وفيه نكايّة: مجروح کرد و کشت، المصّغة: قطعه گوشت، حدّد لحمه وتحدّد: چروک و لاغر شدن صورت، حساً الكلب: راندن و طرد کردن، حسر: افسوس و حسرت خوردن، الذّحر: طرد و دوری.

اعمالی که باعث دوری ابلیس از ما می‌شود

۱۰۹- الصدوق عن محمد بن عليّ ماجيلويه عن عمّه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن محمد بن سنان عن المفصل بن عمر عن يونس بن ظبيان قال: قلت للصادق (عليه السلام): يابن رسول الله ما الذي يباعد عنّا إبليس؟ قال: الصوم يسوّد وجهه، والصدقة تكسر ظهره، والحبّ في الله والموازرة على العمل الصالح يقطعان دابره، والاستغفار يقطع وتينه.^۱

شیخ صدوق از محمد بن علیّ ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابو عبدالله برقی از پدرش از محمد بن سنان از مفصل بن عمر از یونس بن ظبیان گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: یابن رسول الله چه کاری شیطان را از ما دور می‌کند؟ حضرت فرمود: روزه چهره شیطان را سیاه کند، صدقه پشتش را بشکند، دوستی در راه خدا و همدستی در کار خوب دنباله‌اش را ببرد، استغفار شاهرگ را پاره کند.

۱. فضائل الأشهر الثلاثة / ۷۶، ح ۵۸.

صدقه، ابلیس را سیاه‌رو می‌کند

۱۱۰- ابن شعبه الحرانی رفعه إلى أبي جعفر عليه السلام أنه قال: ألا أنبئكم بشيء إذا فعلتموه يبعثُ السلطان والشيطان منكم؟ فقال أبو حمزة: بلى، أخبرنا به حتى نفعله، فقال عليه السلام: عليكم بالصدقة فبگروا بها فإتھا تُسود وجه إبليس وتكسر شرّة السلطان الظالم عنكم في يومكم ذلك.

وعليكم بالحبّ في الله والتودّد والموازرة على العمل الصالح فإنه يقطع دابرهما - يعني السلطان والشيطان - وألجوا في الاستغفار فإنه ممحاةٌ للذنوب.^۱

ابن شعبه حرّانی سند به امام باقر عليه السلام رساند که حضرت فرمود: آیا [می‌خواهید] شما را به چیزی آگاه کنم که با انجام آن (جور) سلطان و (شرّ) شیطان از شما دور شوند؟! ابو حمزه [ثابت بن دینار] گفت: آری، بفرمایید تا انجامش دهیم. فرمود: روز را با صدقه دادن آغاز کنید، که آن چهره ابلیس را سیاه می‌نماید و شرّ سلطان ستمگر را در آن روز بر شما بی‌اثر می‌کند. و بر شما باد به دوستی و محبّت در راه خدا و همکاری بر اعمال شایسته و خوب، که آن ریشه سلطان و شیطان را قطع می‌کند. و دیگر اینکه: در آمرزش خواهی (استغفار) سماجت کنید و اصرار ورزید، چرا که موجب محو گناهان است. مؤلف گوید: الشیرة: بدی و خشم و تندی (سختی و سنگینی).

ذکری که خشم ابلیس را برمی‌انگیزد

۱۱۱- القطب الراوندي بإسناده عن الصدوق عن أبيه عن سعد عن ابن عيسى عن الوشاء عن الحسن بن الجهم عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان في بني إسرائيل رجل يكثر أن يقول: الحمد لله ربّ العالمين والعاقبة للمتقين، فغاظ إبليس ذلك، فبعث إليه شيطاناً فقال: قل: العاقبة للأغنياء، فجاءه فقال ذلك، فتحاكما إلى أول من يطلع

علیها علی قطع ید الذی یحکم علیہ، فلقیا شخصاً فأخبراه بحالهما، فقال: العاقبة للأغنیاء فرجع، وهو یحمد الله ویقول: العاقبة للمتّقین، فقال له: تعود أيضاً فقال: نعم، علی یدی الأخری، فخرجا فطلع الآخر فحکم علیہ أيضاً، فقطعت یده الأخری، وعاد أيضاً یحمد الله ویقول: العاقبة للمتّقین، فقال له: تحاکمنی علی ضرب العتق؟ فقال: نعم، فخرجا فرأیا مثالاً فوقفا علیہ، فقال: إنی كنتُ حاکمْتُ هذا وقصاً علیہ قصّتها، قال: فمسح یدیه فعادتا ثمَّ ضرب عتق ذلك الخیث وقال: هكذا العاقبة للمتّقین.^۱

قطب راوندی به اسنادش از صدوق از پدرش از سعد از ابن عیسی از وشاء از حسن بن جهّم از کسی که نامش را نبرده از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: در میان بنی اسرائیل مردی بود که بسیار این جمله را بر زبان می‌آورد: «الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتّقین: حمد و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان و عاقبت از آن پرهیزگاران است»، این مسأله شیطان را خشمگین ساخت پس یکی از شیاطین را به سوی آن مرد فرستاد و گفت: بگو: (العاقبة للأغنیاء: عاقبت از آن ثروتمندان است)، شیطان نزد آن مرد آمد و سخن ابلیس را تکرار کرد، پس آن دو موافقت کردند که نخستین کسی که در مقابل آنها ظاهر می‌شود در میان‌شان قضاوت کند و حکم به قطع دست کسی بدهد که در قضاوت مغلوب می‌شود، آن‌گاه با شخصی روبه‌رو شدند و او را از احوال خویش آگاه ساختند، پس آن شخص گفت: عاقبت از آن ثروتمندان است، مرد (بعد از قطع شدن دستش) بازگشت در حالی که خداوند را ستایش می‌کرد و همچنان می‌گفت: عاقبت از آن پرهیزگاران است؛ شیطان به او گفت: آیا باز هم این جمله را تکرار می‌کنی؟ مرد گفت: آری، بر سر دست دیگرم شرط می‌بندم، پس با هم خارج شدند و شخص دیگری ظاهر شد و دوباره علیه او قضاوت کرد. بنابراین دست دیگرش نیز قطع شد، حال آنکه خداوند را ستایش می‌کرد و می‌گفت: عاقبت از آن پرهیزگاران است. پس شیطان به او گفت: آیا موافقی که کسی میان ما قضاوت کند و هر

۱. قصص الأنبياء/ ۱۷۹، ح ۲۱۳؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۲۹۳/۶۷، ح ۳۶.

کسی که محکوم شد گردنش زده شود؟ مرد گفت: آری، پس خارج شدند و مثالی و شبهی را دیدند بنابراین نزد او توقف کردند. گفت: من این شخص را به قضاوت فرا خوانده‌ام؛ و داستان خود را بازگو کردند، آن‌گاه دست‌های آن مرد را مسح کرد پس به حالت اولیه خود بازگشتند. سپس گردن آن خبیث را قطع کرد و گفت: این‌گونه، عاقبت از آن پرهیزگاران است.

عزرائیل ابلیس را از نماز گزار می‌راند

۱۱۲- الکلینی عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن محمد بن عیسی عن یونس عن الهیثم بن واقد عن رجل عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: دخل رسول الله (صلى الله عليه وآله) على رجل من أصحابه وهو يجود بنفسه فقال: يا ملك الموت ارفق بصاحبي فإنه مؤمن، فقال: أبشر يا محمد فإنني بكل مؤمن رفيق، واعلم يا محمد أني أقبض روح بن آدم فيجزع أهله فأقوم في ناحية من دارهم فأقول: ما هذا الجزع فوالله ما تعجلناه قبل أجله وما كان لنا في قبضه من ذنبٍ فإن تحسبوا وتصبروا تؤجروا، وإن تجزعوا تأثموا وتؤزروا، واعلموا أن لنا فيكم عودة ثم عودة فالحذر الحذر إنه ليس في شرقها ولا غربها أهل بيت مَدَرٍ ولا وَبَرٍ إلا وأنا أتصفّحهم في كل يوم خمس مرات ولأنا أعلم بصغيرهم وكبيرهم منهم بأنفسهم ولو أردت قبض روح بعوضة ما قدرت عليها حتى يأمرني ربّي بها، فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): إننا يتصفّحهم في مواقيت الصلاة فإن كان ممن يواظب عليها عند مواقيتها لقنه شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله ونحى عنه ملك الموت إبليس.^۱

شیخ کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن عیسی از یونس از هیثم بن واقد از کسی که نامش را نبرده از امام صادق (عليه السلام) که گفته:

۱. الکافی ۱۳۶/۳، ح ۲.

رسول خدا ﷺ بر یکی از یاران خود وارد شد که در حال جان دادن بود. حضرت ﷺ فرمود: ای ملک الموت با دوست ما مهربان باش، او مؤمن است. ملک الموت عرض کرد: تو را بشارت باد ای محمد ﷺ من با هر مؤمنی دوست هستم، و بدان ای محمد ﷺ، من روح هر کدام از فرزندان آدم را که قبض می‌کنم خانواده او گریه و شیون می‌کنند، من در گوشه‌ای از خانه ایستاده و می‌گویم: این بی‌تابی و شیون برای چیست؟ به خدا سوگند ما پیش از فرا رسیدن زمان مرگش به سراغ او نیامده‌ایم، و در قبض روح او گناهی نداریم، اگر این امر را پذیرفته و بر آن صبر پیشه کنید، پاداش می‌برید، و اگر بی‌تابی نمایید مرتکب گناه شده‌اید. و بدانید که ما بارها و بارها به سوی شما باز می‌گردیم، پس بپرهیزید و بر حذر باشید!

در شرق و غرب عالم و در شهر و روستا هیچ کس نیست مگر این که من روزی پنج نوبت بر احوال آن‌ها می‌نگرم و من به ریز و درشت اعمالشان از خودشان آگاه‌ترم، و حتی اگر بخواهم جان پشه‌ای را بگیرم، قدرت این کار را ندارم مگر این که پروردگار مرا به آن امر کند.

رسول خدا ﷺ فرمود: ملک الموت در زمان نمازهای پنج‌گانه بر آن‌ها وارد می‌شود، و آنان را نظاره می‌کند، اگر از کسانی باشد که بر نماز خود مداومت دارد، خود شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله را به او تلقین می‌کند و ملک الموت، ابلیس را از او دور می‌سازد.

مؤلف گوید: اهل بیت مدر: اهالی شهر و روستا، اهل بیت وبر: چادر نشینان، بادیه‌نشین، چرا که خانه آنها از سنگ و گل ساخته شده و اینان از کرک. لَقْنَه: یعنی عزرائیل کسی را که اجلس نزدیک شده تلقین می‌کند. رجال حدیث همگی ثقات‌اند مگر کسی که از امام نقل می‌کند که او شناخته شده نیست.

ابلیس بر عقل مؤمن مسلط نمی‌شود

۱۱۳- الکلینی عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان عن عثمان النواء عمن ذكره عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إنَّ الله (تعالى) يبتلي المؤمن بكلِّ بليَّةٍ ويميته بكلِّ ميتةٍ ولا يبتليه بذهاب عقله، أما ترى أيوب كيف سلط إبليس على ماله وعلى ولده

وعلی أهله وعلی کل شیء منه ولم یسلط علی عقله؟ ترك له یوحّد الله به.^۱

شیخ کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از محمد بن سنان از عثمان النواء از کسی که او را ذکر کرده از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: «خدای تعالی مؤمن را به هر بلا گرفتار می‌کند، و به هرگونه مردن می‌میراند، ولی به دیوانگی و بی‌خردی گرفتارش نمی‌کند. آیا نمی‌دانی که چگونه خدا ابلیس را بر مال و فرزند و همه چیز حضرت ایوب (علیه السلام) مسلط کرد و او را بر خردش مسلط نکرد و آن را برایش پابرجا نهاد تا با آن یکتاپرست بماند».

مؤلف گوید: علامه مجلسی پاک‌روان ذیل روایت جهت مراجعه بیانی دارند.^۲

وقتی نهایت تلاش ابلیس هم به نتیجه نمی‌رسد

۱۱۴- الشهید الثاني بإسناده عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال في فضائل شهر رمضان في حديث: ... مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ إِحْدَى عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ رَكَعَتَيْنِ: يقرأ في كل ركعة الحمد مرة و ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾^۳ عشرين مرة لم يتبعه ذنب ذلك اليوم، وإن جهد إبليس جهده، الحديث.^۴

شهید ثانی به اسنادش از امیرمؤمنان (علیه السلام) در فضایل ماه مبارک رمضان در حدیثی طولانی فرمودند: هر که در شب یازدهم ماه رمضان دو رکعت نماز بگذارد: در هر رکعت یک حمد و بیست مرتبه سوره کوثر بخواند، در آن روز گناهی در پیاپی اش و دنبالش نباشد؛ هرچند که شیطان تمام تلاشش را کند... تا آخر حدیث.

چه کسی از ابلیس در امان است؟

۱۱۵- الصدوق بإسناده عن ابن عباس عن رسول الله ﷺ أنه قال في حديث

۱. الکافی ۲/۲۵۶، ح ۲۲.

۲. بحار الأنوار ۲۰۶/۶۴، ذیل ح ۵ (۱۳۵/۲۶).

۳. سورة الكوثر /۱.

۴. الأربعون حديثاً للشهيد الثاني ۸۸؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۳۸۳/۹۴ (۴۹۶/۳۹).

فضائل شعبان: ... وَمَنْ صَامَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ شَعْبَانَ عَصِمَ مِنْ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ دَهْرَهُ وَعَمْرَهُ، الْحَدِيثُ.^۱

شیخ صدوق به اسنادش از ابن عباس از رسول خدا ﷺ گفته که در حدیث فضایل ماه شعبان فرمودند: و کسی که هفت روز از ماه شعبان روزه بگیرد، از ابلیس و لشکریانش در تمام عمر در امان خواهد بود... تا آخر حدیث. در نسخه چاپ شده از کتاب ثواب الأعمال^۲ چنین وارد شده است: «من ابلیس و جنوده و همزه و غمزه» به جای «دهره و عمره» ولی در پاورقی از برخی از نسخه‌ها «دهره و عمره» نقل شده است، لکن شیخ صدوق در کتاب امالی^۳ همان گونه نقل کرده که در کتاب فضائل (و متن ما) آمده است.

خواندن سوره‌ی لقمان، ابلیس را می‌راند

۱۱۶- الصدوق عن محمد بن موسى بن المتوكل عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن حسان عن إسماعيل بن مهران عن الحسن بن علي عن عمرو بن جبیر العرزمي عن أبيه عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: مَنْ قرأ سورة لقمان في كل ليلة وكل الله به في ليلته ملائكة يحفظونه من إبليس و جنوده حتى يصبح، فإذا قرأها بالنهار لم يزالوا يحفظونه من إبليس و جنوده حتى يمسي.^۴

شیخ صدوق از محمد بن موسی بن متوکل از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از محمد بن حسان از اسماعیل بن مهران از حسن بن علی از عمرو بن جبیر عرزمی از پدرش گفته: امام باقر (علیه السلام) فرمود: هرکس سوره لقمان را در هر شب بخواند، تا صبح فرشتگانی بر او گماشته می‌شوند تا او را از شر ابلیس و

۱. فضائل الأشهر الثلاثة ۴/۷، ح ۲۴.

۲. ثواب الأعمال ۸۷.

۳. أمالی الصدوق، المجلس السابع، ح ۷۶/۱، رقم ۴۳.

۴. ثواب الأعمال ۱۳۶.

لشکریانش محافظت کنند.

دعای حفظ از ابلیس در سفر

۱۱۷- الصدوق بإسناده عن عليّ بن اسباط عن الرضا عليه السلام قال: قال لي: إذا خرجت من منزلك في سفر أو حضر فقل: «بسم الله، آمنتُ بالله، توكلت على الله، ما شاء الله، لا حول ولا قوة إلا بالله»، فتلقاه الشياطين فتضرب الملائكة وجوهها وتقول: ما سبيلكم عليه وقد سمى الله وآمن به وتوكل على الله؟! وقال: ماشاء الله لا حول ولا قوة إلا بالله.^۱

شیخ صدوق به اسنادش از علی بن اسباط می گوید: امام رضا علیه السلام به من فرمودند: چون در سفر یا حضر از خانه بیرون روی بگو: «بسم الله آمنت بالله، توكلت على الله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العظیم»، که چون شیاطین با او برخورد کنند، فرشته‌ها به چهره آن‌ها بکوبند و بگویند: چه کاری به او دارید با اینکه خدا را نام برده و به او گرویده و بر خدا توکل کرده و گفته: ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله.

مؤلف گوید: این روایت از نظر سند موثق بوده و کلینی نیز آن را به سند موثق خود در کتاب کافی^۲ نقل نموده است.

دعای حفظ از ابلیس

۱۱۸- نقل العلامة المجلسي عن خط الشهيد قال: روي عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: سألت النبي صلى الله عليه وآله عن تفسير المقاليد فقال: يا عليّ سألت عظيمًا، المقاليد^۳ هو أن تقول عشراً إذا أصبحت وعشراً إذا أمسيت: «لا إله إلا الله والله أكبر، سبحان الله والحمد لله، أستغفر الله لا حول ولا قوة إلا بالله هو الأوّل والآخِر والظاهر والباطن، له

۱. الفقيه ۲/۲۷۲، ح ۲۴۱۶.

۲. الكافي: ۵۴۳/۲، ح ۱۲.

۳. المقاليد جمع المقلاد وهو المفتاح.

الملك وله الحمد يُحيي ويُميت وهو حيٌّ لا يموت بيده الخير وهو على كلِّ شيءٍ قديرٌ». من قالها عشراً إذا أصبح وعشراً إذا أمسى أعطاه الله خصلاً ستّاً: أولهنّ: يجرسه من إبليس وجنوده فلا يكون لهم عليه سلطان، والثانية: يُعطى قنطاراً من الجنة أثقل في ميزانه من جبل أحد، والثالثة: يرفع الله له درجة لا يناها إلا الأبرار، والرابعة: يزوجه الله من الحور العين، والخامسة: يشهده اثني عشر ملكاً يكتبونها في رقٍّ منشور يشهدون له بها يوم القيامة، والسادسة: كان كَمَن قرأ التوراة والإنجيل والزبور والفرقان، وكَمَن حجَّ واعتمر فقبل الله حجَّته وعمرته، وإن مات من يومه أو ليلته أو شهره طبع بطابع الشهداء، فهذا تفسير المقاليد.^۱

علامه مجلسی رحمته الله از خط شهید نقل نموده و گوید: از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمودند: در مورد معنای "مقالید" از پیامبر پرسیدم، پس فرمودند: یا علی مسأله‌ی بزرگ و مهمی را پرسیدی، "مقالید" (کلیدهای گشایش و پیروزی) آن است که صبح و شب در هر مرتبه ده بار بگویی: «لا إله إلا الله والله أكبر، سبحان الله والحمد لله، أستغفر الله لا حول ولا قوة إلا بالله هو الأوّل والآخِر والظاهر والباطن، له الملك وله الحمد يُحيي ويُميت وهو حيٌّ لا يموت بيده الخير وهو على كلِّ شيءٍ قديرٌ».

هرکس چنین گوید: خداوند شش خصلت و ویژگی به عطا فرماید: نخست: او را از ابلیس و لشکریانش حفظ می‌کند تا بر او مسلط نشوند، دوم: قنطاری (مال زیاد و باارزش) از بهشت که در میزان اعمالش از کوه احد سنگین تر است به او عطا می‌کند، سوم: او را به درجه‌ای می‌رساند که جز ابرار و نیکان خاص به آنجا نرسند، چهارم: حور العين را به همسری او درآورد، پنجم: دوازده فرشته که شهادتشان را در کتابی نوشته‌اند، به نفع او (بر این ذکر) در قیامت گواهی می‌دهند، ششم: اجر او همانند کسانی که کتب آسمانی تورات و انجیل و زبور و

۱. بحار الأنوار ۲۸۱/۸۳، ج ۴۲ (۴۳۳/۳۴) کلاهما من طبع بیروت.

قران را قرائت نموده و حج و عمره می مورد قبول خدا انجام داده‌اند، می‌باشد، و چنانچه در آن روز یا شب یا ماه از دنیا برود مهر می‌خورد به مهر شهدا (یعنی اجر شهید دارد یا مواردی مانند آن)، پس این همان تفسیر "مقالید" است.
مؤلف گوید: در حاشیه البلد الأمين^۱ شبیه این روایت را نقل نموده است.

دعایی که هفتاد فرشته را نگهبان انسان قرار می‌دهد

١١٩- المجلسي^٢ نقلاً من الكتاب العتيق الغروي قال: روي عن العالم جعفر ابن محمد الصادق (عليه السلام) قال: قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام): علمني حبيبي رسول الله دعاءً ولا أحتاج معه إلى دواء الأطباء، قيل: وما هو يا أمير المؤمنين؟ قال: سبع وثلاثون تهليلة من القرآن من أربع وعشرين سورة من البقرة إلى المزمل، ما قالها مكروبٌ إلا فرّج الله كربه، ولا مديونٌ إلا قضى الله دينه ولا غائبٌ^٣ إلا ردّ الله غربته، ولا ذو حاجةٍ إلا قضى الله حاجته، ولا خائفٌ إلا آمن الله خوفه، ومن قرأها في كل يوم حين يصبح أمن قلبه من الشقاق والنفاق، ودفع عنه سبعين نوعاً من أنواع البلاء أهونها الجذام والجنون والبرص، وأحياه الله رياناً وأماته رياناً وأدخله الجنة رياناً، ومن قالها وهو على سفرٍ لم ير في سفره إلا خيراً، ومن قرأها في كل ليلة حين يأوي إلى فراشه وكلّ الله به سبعين ملكاً يحفظونه من إبليس وجنوده حتى يصبح، وكان في نهاره من المحفوظين والمرزوقين حتى يمسي، ومن كتبها وشربها بماء المطر لم يصبه في بدونه سوء ولا خصاصة، ولا شيء من أعين الجنّ، ولا نفثهم ولا سحرهم، ولا كيدهم، ولم يزل محفوظاً من كلّ آفة، مدفوعاً عنه كلّ بليّة في الدنيا، مرزوقاً بأوسع ما يكون، آمناً من كلّ شيطانٍ مرید، وجبارٍ عنيد ولم يخرج عن دار الدنيا حتى يريه الله (عليه السلام) في منامه مقعده من

١. بلد الأمين / ٥٥.

٢. بحار الأنوار / ٩٢ (٢٨٧-٢٩١) و ٣٨ (٤٤٠-٤٤٣) كلاهما من طبع بيروت.

٣. كذا في النسختين من المطبوعة البيروتية وكذا في الطبعة الحجرية ٢٦٥/١٩ ولكن يمكن فيها قراءة غريب بدلاً من غائب.

الجنة وهذا أوله: من سورة البقرة اثنتان: ﴿وَالنَّهْمُ إِلَهُ وَاحِدٌ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾^١ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾^٢.

ومن آل عمران خمسة: ﴿المر * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ * نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾^٣، ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^٤، ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^٥، ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^٦.

ومن النساء واحدة: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾^٧.

ومن المائدة واحدة: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^٨.

ومن الأنعام اثنتان: ﴿ذَالِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾^٩، ﴿اتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾^{١٠}.

١. سورة البقرة / ١٦٣.

٢. سورة البقرة / ٢٥٥.

٣. سورة آل عمران / ١-٣.

٤. سورة آل عمران / ٦.

٥. سورة آل عمران / ١٨-١٩.

٦. سورة آل عمران / ٦٢.

٧. سورة النساء / ٨٧.

٨. سورة المائدة / ٧٣.

٩. سورة الأنعام / ١٠٢.

١٠. سورة الأنعام / ١٠٦.

ومن الأعراف واحدة: ﴿قُلْ يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ۗ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي ۖ وَيُمِيتُ ۗ فَطٰمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمٰتِهِ ۗ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^١.

ومن براءة اثنان: ﴿اتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَزُهَبِنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلٰهًا وَاحِدًا ۗ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۗ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^٢، ﴿فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ ۗ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۗ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾^٣.

ومن يونس واحدة: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَأَمِنْتُ أَنَّهُ لَآ إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرٰءِيلَ وَأَنَا مِّنَ الْمَسْلُومِينَ﴾^٤.

ومن هود واحدة: ﴿فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۗ فَهَلْ أَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^٥.

ومن الرعد واحدة: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ ۗ قُلْ هُوَ رَبِّي ۗ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ﴾^٦.

ومن النحل واحدة: ﴿يُنزِلُ الْمَلٰٓئِكَةَ بِالرُّوحِ مِن أَمْرِهِ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِّنْ عِبَادِهِ ۗ أَن أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَآ إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾^٧.

١. سورة الأعراف / ١٥٨.

٢. سورة التوبة / ٣١.

٣. سورة التوبة / ١٢٩.

٤. سورة يونس / ٩٠.

٥. سورة هود / ١٤.

٦. سورة الرعد / ٣٠.

٧. سورة النحل / ٢.

ومن طه ثلاثة: ﴿يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^١،
 ﴿وَأَنَا آخَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى * إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِرِّمِ الصَّلَاةَ
 لِذِكْرِي﴾^٢، ﴿إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^٣.
 ومن الأنبياء اثنتان: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ
 إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^٤، ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْتَضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي
 الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^٥.
 ومن المؤمنين واحدة: ﴿فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
 الْكَرِيمِ﴾^٦.

[ومن النمل واحدة: ﴿وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ
 الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾^٧].

ومن القصص اثنتان: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ
 الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^٨، ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا
 وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^٩.

ومن فاطر واحدة: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَدْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ

١. سورة طه / ٨-٧.

٢. سورة طه / ١٤-١٣.

٣. سورة طه / ٩٨.

٤. سورة الأنبياء / ٢٥.

٥. سورة الأنبياء / ٨٧.

٦. سورة المؤمنون / ١١٦.

٧. سورة النمل / ٢٦-٢٥.

٨. سورة القصص / ٧٠.

٩. سورة القصص / ٨٨.

يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿١﴾

ومن الصافات واحدة: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴾^۲

ومن ص واحدة: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنَّ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^۳

ومن غافر اثنان: ﴿ذَالِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى

تُؤْفَكُونَ﴾^۴، ﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۗ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ﴾^۵

ومن الدخان واحدة: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمْ

الْأُولَئِينَ﴾^۶

ومن الحشر اثنان: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُهُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ

الْمُهَيَّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۷

ومن التغابن واحدة: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۸

ومن المزمل واحدة: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾^۹

علامه مجلسی از کهنه کتابی که در نجف اشرف یافت شده است نقل

۱. سورة فاطر / ۳.

۲. سورة الصافات / ۳۵.

۳. سورة ص / ۶۵.

۴. سورة غافر / ۶۲.

۵. سورة غافر / ۶۵.

۶. سورة الدخان / ۸.

۷. سورة الحشر / ۲۲-۲۳.

۸. سورة التغابن / ۱۳.

۹. سورة المزمل / ۹.

می‌کند از جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت است، فرمودند: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله دعایی به من آموختند که با وجود آن به داروی هیچ طیبی نیاز نخواهم داشت، گفته شد: چه دعایی ای امیرمؤمنان؟ فرمودند: سی و هفت تهلیل از قرآن از بیست و چهار سوره از بقره تا مزمل، هیچ اندوهگینی آن را نمی‌خواند مگر آنکه خداوند اندوه او را بزداید و نه هیچ بدهکاری جز اینکه خداوند قرض او را ادا کند و نه هیچ غایبی مگر آنکه خداوند غربت او را برگرداند و نه هیچ نیازمندی جز اینکه خداوند حاجت او را برآورده سازد، و نه هیچ بیمناکی مگر اینکه خداوند، ترس او را تبدیل به ایمنی گرداند، و هرکس آن را هر روز بخواند، خداوند قلب او را از دشمنی و نفاق ایمن گرداند، و هفتاد نوع از انواع بلاها را از او دور می‌کند، که ساده‌ترین و کم‌ترین آنها، جذام، دیوانگی و پیسی است، خداوند او را در نعمت‌ها زنده می‌دارد و در نعمت‌ها می‌میراند و او را در نعمت‌ها به بهشت می‌برد، و هر مسافری که آن را بخواند، در سفر خویش فقط خیر می‌بیند و هرکس آن را هر شب زمانی که به رختخواب می‌رود بخواند، خداوند هفتاد فرشته را بر او می‌گمارد تا او را از شر ابلیس و لشکریانش تا صبح حفظ کنند، و در روز تا وقت شب مورد حفاظت و بخشش روزی قرار می‌گیرد و هرکس آن را با آب باران بنویسد و بنوشد هیچ زشتی و خللی در بدن او پدیدار نمی‌گردد و به چشم زخم جنیان، جادو و سحر و مکر آنان دچار نمی‌گردد، و پیوسته از هر آفتی در امان است و هر بلایی در دنیا از او دور می‌شود و از گسترده‌ترین آنچه هست، روزی داده می‌شود و از هر شیطان سرکش و عصیان‌گر زورگو ایمن می‌گردد و از سرای دنیا نمی‌رود مگر آنکه خداوند تبارک و تعالی جایگاه او را در بهشت به او بنمایاند.

دو آیه از سوره بقره: «و معبود شما، معبود یگانه‌ای است که جز او هیچ معبودی نیست، بخشایشگر مهربان». «خداست که معبودی جز او نیست زنده و برپادارنده است نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران».

پنج آیه از سوره آل عمران: «الم * خداست که هیچ معبودی جز او نیست و زنده و پاینده است * این کتاب را به حق بر تو نازل کرد»، «اوست کسی که شما را آن‌گونه که می‌خواهد در رحم‌ها صورتگری می‌کند. هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست»، «خدا که همواره به عدل، قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز

او هیچ معبودی نیست و فرشتگان و دانشوران گواهی می‌دهند که جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست * دین نزد خدا همان اسلام است آری، داستان درست همین است و معبودی جز خدا نیست، و خداست که در واقع، همان شکست ناپذیر حکیم است.»

یک آیه از سوره نساء: «خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست. به یقین، در روز رستاخیز که هیچ شکی در آن نیست، شما را گرد خواهد آورد، و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟»

یک آیه از سوره مائده: «کسانی که گفتند: خدا سومین سه است، قطعاً کافر شده‌اند، و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست. و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند، به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید.»

دو آیه از سوره انعام: «این است خدا، پروردگار شما، هیچ معبودی جز او نیست، آفریننده هر چیزی است. پس او را بپرستید، و او بر هر چیزی نگهبان است. * از آنچه از پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن. هیچ معبودی جز او نیست، و از مشرکان روی بگردان.»

یک آیه از سوره اعراف: «بگو: ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم، همان که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست. هیچ معبودی جز او نیست که زنده می‌کند و می‌میراند. پس به خدا و فرستاده او - که پیامبر درس نخوانده‌ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد بگروید و او را پیروی کنید، امید که هدایت شوید.»

دو آیه از سوره توبه: «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزه است او از آنچه شریک می‌گردانند. * پس اگر روی برتافتند، بگو: خدا مرا بس است. هیچ معبودی جز او نیست. بر او توکل کردم، و او پروردگار عرش بزرگ است.»

یک آیه از سوره یونس: «تا وقتی که در سُرفِ غرق شدن قرار گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده‌اند، نیست، و من از تسلیم شدگانم.»

یک آیه از سوره هود: «پس اگر آنان دعوت شما را اجابت نکردند [که هرگز

اجابت نمی‌کنند] بدانید که آنچه نازل شده به دانش خداست و هیچ معبودی جز او نیست، پس آیا تسلیم [حق] می‌شوید؟»

یک آیه از سوره رعد: «در حالی که آنان به رحمان کفر می‌ورزند. بگو: اوست پروردگار من. معبودی به جز او نیست. بر او توکل کرده‌ام و بازگشت من به سوی اوست.»

یک آیه از سوره نحل: «فرشتگان را با روح، به فرمان خود، بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند، که بیم دهید که معبودی جز من نیست. پس، از من پروا کنید.»

سه قسمت از سوره طه: «و اگر سخن خود را با صدای بلند آشکار کنی [یا پنهان بداری، برای خدا یکسان است]؛ زیرا او پنهان و پنهان‌تر را می‌داند * خدای یکتاست که جز او هیچ معبودی نیست، نیکوترین نام‌ها فقط ویژه اوست»، «و من تو را [به پیامبری] برگزیدم، پس به آنچه وحی می‌شود، گوش فرا دار * همانا! من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا بپرست و نماز را برای یاد من برپا دار»، «معبود شما فقط خدای یکتاست که جز او معبودی نیست، دانش او همه چیز را فرا گرفته است.»

دو آیه از سوره انبیاء: «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید». «و صاحب ماهی [حضرت یونس] را [یاد کن] زمانی که خشمناک [از میان قومش] رفت و گمان کرد که ما [زندگی] را [بر او تنگ نخواهیم گرفت، پس در تاریکی‌های شب، زیر آب، و دل ماهی] ندا داد که معبودی جز تو نیست تو از هر عیب و نقصی منزه‌ای، همانا من از ستمکارانم.»

یک آیه از سوره مؤمنون: «پس برتر است خدا آن فرمانروای حق [از آنکه کارش بیهوده و عبث باشد]، هیچ معبودی جز او نیست، [او] پروردگار عرش نیکو و باارزش است.»

یک آیه از سوره نمل: «و آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌نمایید می‌داند. خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست، پروردگار عرش بزرگ است.»

دو آیه از سوره قصص: «و اوست خدا که معبودی جز او نیست، همه ستایش‌ها در دنیا و آخرت ویژه اوست، و فرمانروایی فقط برای اوست، و تنها به

سوی او بازگردانده می‌شوید». «و با خدا معبودی دیگر مخوان، جز او معبودی نیست، هر چیزی مگر ذات او هلاک‌شدنی است، فرمانروایی ابر همه جهان هستی] ویژه اوست، و فقط به سوی او بازگردانده می‌شوید».

یک آیه از سوره فاطر: «ای مردم! نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید. آیا جز خدا آفریننده‌ای هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد؟ هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه [از حق] منصرفتان می‌کنند؟»

یک آیه از سوره صافات: «زیرا آنان چنین بودند که هر زمان به آنان می‌گفتند: معبودی جز خدا نیست، تکبر می‌کردند».

یک آیه از سوره ص: «بگو: من فقط هشداردهنده‌ای هستم، و جز خدای یگانه قهار معبودی دیگر نیست».

دو آیه از سوره غافر: «این است خدا، پروردگار شما آفریننده هر چیزی است: خدایی جز او نیست. پس چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟» «زنده‌ی واقعی اوست، معبودی جز جز او نیست. پس او را بخوانید در حالی که دین خود را برای او خالص کرده‌اید. ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است».

یک آیه از سوره دخان: «هیچ معبودی جز او نیست، زنده می‌کند و می‌میراند، پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست».

دو آیه از سوره حشر: «اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، دانای نهان و آشکار است، او رحمان و رحیم است * اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، همان فرمانروای پاک، سالم از هر عیب و نقص، ایمنی‌بخش، چیره و مسلط، شکست‌ناپذیر، جبران‌کننده، شایسته بزرگی و عظمت است. خدا از آنچه شریک او قرار می‌دهند، منزّه است».

یک آیه از سوره تغابن: «خدا جز او معبودی نیست، و مؤمنان باید تنها بر خدا اعتماد کنند».

یک آیه از سوره مزمل: «پروردگار خاور و باختر، خدایی جز او نیست، پس او را کارساز خویش اختیار کن».

سه روز خوردن میوهی "به" باعث حفظ از ابلیس و سپاهیان‌ش می‌شود
 ۱۲۰- الصدوق بإسناده إلى دارم عن الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام عن علي عليه السلام قال:
 دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً وفي يده سفرجلة، فجعل يأكل ويطعمني ويقول: كُلْ يا
 عليّ فإنّها هدية الجبّار إليّ وإليك، قال: فوجدت فيها كلّ لذة، فقال لي: يا عليّ من أكل
 السفرجلة ثلاثة أيام على الريق صفا ذهنه وامتلاً جوفه حلماً وعلماً، ووقى من كيد
 إبليس وجنوده.^۱

شیخ صدوق به اسنادش تا دارم از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارشان علیهم السلام
 گفته: علی علیه السلام فرمود: یک روز در حالی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد گشتم که یک
 میوهی «به» در دست داشت، پس شروع به خوردن نموده، به من نیز دادند و
 فرمود: ای علی بخور که این هدیه خداوند جبّار به من و تو است. امام علی علیه السلام
 گوید: بسیار لذیذ و گوارا بود، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی، هر کس «به»
 را سه روز ناشتا تناول کند، ذهن او جلا می‌یابد و درونش سرشار از بردباری و
 دانش می‌گردد و از شرّ ابلیس و سربازانش مصون می‌ماند.
 مؤلّف گوید: الرّيق: آب دهان، وقتی گویند: شربت أو أكلت على الرّيق: یعنی
 قبل از آنکه چیزی بخورد، ناشتا. السّفرجل: به فارسی میوه "به" گویند.

پناه‌بردن به خدا موقع شنیدن صدای سگ و الاغ

۱۲۱- الصدوق عن أبيه عن محمد بن يحيى العطار، وعن محمد بن أحمد
 الأشعري عن البرقي عن رجل عن ابن أسباط عن عمّه رفع الحديث إلى علي عليه السلام قال:
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله في كلام كثير: لا تؤوا مندبل اللحم في البيت فإنّه مريض الشيطان،
 ولا تؤوا التراب خلف الباب فإنّه مأوى الشياطين... وإذا بلغ أحدكم باب حجرته
 فليسم فإنّه يفرّ الشيطان - إلى أن قال: - إذا سمعتم نباح الكلب ونهيق الحمار فتعوّذوا

۱. عيون أخبار الرضا عليه السلام ۷۳/۲، ح ۳۳۸؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۱۲۵/۳۹، ح ۱۰.

بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَاتِّمُّمِ يَرْوَنَ وَلَا تَرْوَنَ، فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ وَنِعْمَ اللَّهُ الْمَغْزَلُ
لِلْمَرْأَةِ الصَّالِحَةِ.^۱

شیخ صدوق از پدرش از محمد بن یحیی عطار، و از محمد بن احمد اشعری از برقی از کسی از ابن اسباط از عمویش در حدیث مرفوعه‌ای گفته: امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در سخنی طولانی فرمود: دستمال گوشت را در اتاق نگذارید چرا که بستر شیطان (و میکروب، عامل بیماری‌های روحی و جسمی) است؛ خاکروبه را پشت در اتاق نگذارید که جایگاه شیطان (و میکروب) است، ... هرگاه کسی به در اتاق یا خانه‌ی خود رسید، «بسم الله» گوید که شیطان را دور کند، - تا اینکه فرمود: - و چون عوعو سگ یا عرعر خر را شنیدید، به خدا پناه برید از شر شیطان رجیم که آنها چیزهایی می‌بینند و شما نمی‌بینید؛ آنچه به شما دستور داده شده است را انجام دهید، و برای زنان درستکار نخریسی سرگرمی خوبی است.

چهره‌ای از سربازان ابلیس، که در هر شماییلی به نزد مردم می‌آید

۱۲۲- الكشي عن سعد عن أحمد بن محمد بن محمد عن أبيه والحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير - وعن سعد عن محمد بن عيسى عن يونس وابن أبي عمير - عن محمد بن عمر ابن أذينة عن برید بن معاوية العجلي قال: كان حمزة بن عمار البربري لعنه الله يقول لأصحابه: إنَّ أبا جعفر (عليه السلام) يأتيني في كلِّ ليلة، ولا يزال إنسان يزعم أنَّه قد أراه إِيَّاه، فُقدَّر لي أنَّي لقيتُ أبا جعفر (عليه السلام) فحدَّثته بما يقول حمزة، فقال: كذب، عليه لعنة الله، ما يقدر الشيطان أن يتمثل في صورة نبيٍّ ولا وصيِّ نبيٍّ.^۲

کشی از سعد از احمد بن محمد از پدرش و حسین بن سعید از ابن

۱. علل الشرائع ۵۸۲/۲، ح ۲۳؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۶۴/۶۲، ح ۲۱ (۴۳/۲۵).

۲. رجال الكشي ۳۰۴/، ح ۵۴۸؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۲۱۴/۶۹، ح ۵.

ابی عمیر - و از سعد از محمد بن عیسی از یونس و ابن ابی عمیر - از محمد بن عمر بن اذینه از برید بن معاویه عجلای گوید: حمزه بن عماره بربری می گفت: ابوجعفر علیه السلام هر شب نزد من می آید و انسان هایی هم بودند که گمان می کردم حمزه آن حضرت را به آنها نشان داده است، گوید: من خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و جریان را عرض کردم فرمودند: او دروغ می گوید خداوند او را لعنت کند، شیطان نمی تواند در صورت پیامبر و وصی پیامبر در آید.
مؤلف: هر دو سند روایت صحیح می باشد.

۱۲۳- قال الكشي: وجدت بخط جبرئيل بن أحمد حدّثني محمد بن عيسى عن عليّ ابن الحكم عن حماد بن عثمان عن زرارة قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: أخبرني عن حمزة أيزعم أنّ أبي يأتيه؟ قلت: نعم، قال: كذب والله ما يأتيه إلا المتكؤون، إنّ إبليس سلّط شيطاناً يقال له: المتكؤون يأتي الناس في أيّ صورة شاء، إنّ شاء في صورة صغيرة وإن شاء في صورة كبيرة، ولا والله ما يستطيع أن يجيء في صورة أبي عليه السلام.^۱

کشی گوید: به خط جبرئیل بن احمد دیدم که: محمد بن عیسی از علی بن حکم از حماد بن عثمان از زراره نقل کرده، حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند: از حمزه چه خبر؟ آیا هنوز مدعی است که پدرم پیش او می آید؟ عرض کردم: آری. فرمودند: به خدا دروغ می گوید. جز متکون چیز دیگری پیش او نمی آید. ابلیس، شیطانی دارد که نامش متکون است؛ به هر شکل و قیافه ای که بخواهد پیش مردم می رود، اگر بخواهد با صورتی بزرگ و اگر بخواهد با صورتی کوچک. نه، به خدا سوگند نمی تواند با صورت پدرم علیه السلام ظاهر شود.
مؤلف: اسناد روایت معتبر می باشد.

ابلیس در چهار سیما ظاهر می شود

۱۲۴- الطوسي عن المفيد عن أبي عبدالله بن أبي رافع عن جعفر بن محمد بن

۱. رجال الكشي / ۳۰۰، ح ۵۳۷؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۲۱۴/۶۹، ح ۴.

جعفر الحسینی عن عیسی بن مهران عن یحیی بن الحسن بن فرات عن ثعلبة بن زید الأنصاری قال: سمعت جابر بن عبدالله الأنصاری؛ يقول: تمثل إبلیس لعنه الله في أربع صور: تمثل يوم بدر في صورة سراقه بن جعشم المدلجی فقال لقريش: ﴿لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ﴾^۱ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفُتَاتَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ^۲، وتصوّر يوم العقبة في صورة منبه بن الحجاج فنادى: إِنَّ مُحَمَّدًا وَالصُّبَاةَ مَعَهُ عِنْدَ الْعُقْبَةِ فَأَدْرِكُوهُمْ، فقال رسول الله ﷺ للأَنْصَارِ: لَا تَخَافُوا فَإِنَّ صَوْتَهُ لَنْ يَعْدُوهُمْ، وتصوّر يوم اجتماع قريش في دار الندوة في صورة شيخ من أهل نجد وأشار عليهم في النبي ﷺ بما أشار، فأنزل الله تعالى: ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ^۳، وتصوّر يوم قبض النبي ﷺ في صورة المغيرة بن شعبه فقال: أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَجْعَلُوهَا كَسِرْوَانِيَّةٍ وَلَا قَيْصِرَانِيَّةٍ، وَسَعَوْهَا تَتَّسِعُ، فَلَا تَرُدُّوهَا فِي بَنِي هَاشِمٍ فَتُنْتَظَرُ بِهَا الْحُبَالَى^۴.

شیخ طوسی از شیخ مفید از ابو عبدالله بن ابی رافع از جعفر بن محمد بن جعفر حسینی از عیسی بن مهران از یحیی بن حسن بن فرات از ثعلبة بن زید انصاری گوید: شنیدم جابر بن عبدالله انصاری می گفت: ابلیس به چهار صورت در آمده: در روز بدر به صورت سراقه بن جعشم مدلجی در آمد و به قریش گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد، و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم». در روز عقبه به صورت منبه بن حجاج در آمد و (برای برهم زدن بیعت انصار با پیغمبر اسلام در عقبه منی) فریاد زد: که محمد و بی دینان همراهش در عقبه هستند آن ها را دریابید، رسول خدا ﷺ به انصار فرمود: نترسید

۱. سورة الأنفال / ۴۸.

۲. سورة الأنفال / ۳۰.

۳. أمالي الطوسي، المجلس السادس، ح ۱۷۶/۵۰، رقم ۲۹۸.

که صدا (و دعوتش) را جز خودش نشنود. در روز اجتماع قریش در دار الندوه به صورت شیخ نجدی درآمد و برای آنان درباره پیغمبر سخن گفت که خداوند آیه زیر را نازل کرد: «و [یاد کن] هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا [از مکه] اخراج کنند، و نیرنگ می زدند، و خدا تدبیر می کرد، و خدا بهترین تدبیرکنندگان است». روزی که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در گذشت به صورت مغیره بن شعبه در آمد و گفت: ای مردم آن را (خلافت را) مانند خسروان عجم و قیصرهای روم قرار ندهید بلکه آن را به خانواده‌ها توسعه دهید، تا توسعه یابد، آن را به بنی هاشم برگردانید تا برای پیشوایی چشم به راه زنان آبستن بمانید.

مؤلف گوید: الصّابة جمع صابیء: کسی که از آئینی به آئین دیگر در آید. فینتظر بها الحبالی: علامه مجلسی در معنایش گوید: یعنی اگر خلافت ویژه بنی هاشم گردد کار به جایی رسد که مردم چشم به راه زاییدن زنان آبستن آن‌ها بمانند تا خلیفه شود و خلافت را به دیگری ندهند.^۱

دیده شدن ابلیس در کنار جمرات

۱۲۵- الصدوق یاسناده عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث أنه قال: ... ثم أخذ جبرئيل عليه السلام بيد آدم فانطلق به إلى البيت فعرض له إبليس عند الجمرة فقال له: يا آدم أين تريد؟ قال جبرئيل: يا آدم ارمه بسبع حصيات وكبر مع كل حصاة تكبيرة ففعل ذلك آدم كما أمره جبرئيل فذهب إبليس.

ثم أخذ جبرئيل بيده في اليوم الثاني فانطلق به إلى الجمرة فعرض له إبليس فقال له جبرئيل: ارمه بسبع حصيات وكبر مع كل حصاة تكبيرة ففعل ذلك آدم فذهب إبليس.

ثم عرض له عند الجمرة الثالثة فقال له: يا آدم أين تريد؟ فقال له جبرئيل: ارمه بسبع حصيات وكبر مع كل حصاة تكبيرة، ففعل ذلك آدم فذهب إبليس ثم فعل ذلك

به فی الثالث والرابع، فقال له جبرئیل: إِنَّكَ لَنْ تَرَاهُ بَعْدَ مَقَامِكَ هَذَا أَبَدًا، الْحَدِيثُ.^۱

شیخ صدوق به اسنادش از امام صادق (علیه السلام) در حدیثی فرمود: ... سپس جبرئیل دست آدم را گرفت و او را به بیت - خانه خدا - برد. شیطان در جمره بر او ظاهر شد و به آدم گفت: ای آدم کجا می‌روی؟ جبرئیل گفت: ای آدم هفت سنگ به او پرتاب کن و با هر سنگی یک تکبیر بگو و آدم آن کار را که جبرئیل به او دستور داده بود انجام داد و شیطان رفت. سپس در روز دوم دستش را گرفت و او را به جمره برد. شیطان بر او ظاهر شد. پس جبرئیل به او گفت: با هفت سنگ او را بزن و با هر سنگی تکبیر بگو و آدم چنین کرد و شیطان رفت و در جمره دوم خودش را بر او ظاهر کرد و گفت ای آدم کجا می‌روی؟ جبرئیل به او گفت با هفت سنگ او را بزن و با هر سنگی تکبیر بگو و آدم چنین کرد و شیطان رفت سپس در جمره سوم بر او ظاهر شد و گفت ای آدم کجا می‌روی؟ جبرئیل به او گفت هفت سنگ را پرتاب کن و با هر سنگ یک تکبیر بگو و آدم چنین کرد. و شیطان رفت. در روز سوم و چهارم نیز همین کار را انجام داد و شیطان رفت. جبرئیل به او گفت تو پس از رسیدن به این مقام هرگز او را نخواهی دید... تا آخر حدیث.

۱۲۶- الحمیری عن عبدالله بن الحسن عن علي بن جعفر عن أخيه موسى (عليه السلام)، وسألته عن رمي الجمار لم جعل؟ قال: لأن إبليس كان يتراءى لإبراهيم (عليه السلام) في موضع الجمار فرجهم إبراهيم (عليه السلام) فجرت به السنة.^۲

حمیری از عبدالله بن حسن از علی بن جعفر از برادرش امام موسی (علیه السلام) گوید: از وی درباره سبب رمی جمره پرسیدم. در پاسخ فرمود: از آنجا که ابلیس در مکان جمرات در مقابل ابراهیم نمایان شد و ابراهیم او را با پرتاب سنگ راند، سنت بر این امر جاری شد.

۱. علل الشرائع / ۴۰۰، ح ۱.

۲. قرب الإسناد / ۲۳۸، ح ۹۳۴.

مؤلف گوید: شیخ صدوق به سند صحیحش در علل الشرائع^۱ روایت را نقل کرده است.

۱۲۷- الصدوق عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أيوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن معاوية بن عمّار عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: أول من رمى الجمار آدم (عليه السلام) وقال أتى جبرئيل (عليه السلام) إبراهيم فقال: ارم يا إبراهيم، فرمى جمرة العقبة، وذلك إن الشيطان تمثّل له عندها.^۲

شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از ایوب بن نوح از صفوان بن یحیی از معاویة بن عمّار گفته: امام صادق (علیه السلام) فرمود: نخستین کسی که رمی جمره کرد، آدم (علیه السلام) بود. حضرت همچنین فرمود: جبرئیل نزد ابراهیم (علیه السلام) آمد و فرمود: ای ابراهیم، با سنگ بزن و ابراهیم (علیه السلام) رمی جمره عقبه کرد. دلیلش این بود که شیطان در آنجا بر او نمایان شد. مؤلف گوید: اسناد روایت معتبر است.

دیدار حضرت ابراهیم (علیه السلام) با ابلیس

۱۲۸- الصدوق عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أحمد وعبدالله ابني محمد بن عيسى عن محمد بن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبي قال: سألت أبا عبدالله (عليه السلام) لم جعل السعي بين الصفا والمروة؟ قال: لأنّ الشيطان تراءى لإبراهيم (عليه السلام) في الوادي فسعى وهو منازل الشيطان.^۳

شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از حمّاد از حلّبی می گوید: از امام صادق (علیه السلام)

۱. علل الشرائع / ۴۳۷، ح ۱.

۲. علل الشرائع / ۴۳۷، ح ۲.

۳. علل الشرائع / ۴۳۳، ح ۲.

پرسیدم: چرا سعی میان صفا و مروه قرار داده شد؟ حضرت پاسخ داد: زیرا شیطان در این وادی که از منازل شیطان است بر ابراهیم علیه السلام جلوه کرد و او سعی کرد (به حالت هروله برای راندنش رفت).
مؤلف گوید: اسناد روایت صحیح بوده و شبیه آن را عیاشی مرسلأ در تفسیرش^۱ آورده است.

۱۲۹- الصدوق عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أيوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن معاوية بن عمّار عن أبي عبدالله عليه السلام قال: صار السعي بين الصفا والمروة لأنّ إبراهيم عليه السلام عرض له إبليس فأمره جبرئيل عليه السلام فشدّ عليه فهرب منه فجرت به السنّة - يعني بالهرولة^۲.

شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از ایوب بن نوح از صفوان بن یحیی از معاویة بن عمّار گفته: امام صادق علیه السلام فرمود: سعی میان صفا و مروه بدین جهت واجب شد که ابلیس بر ابراهیم علیه السلام ظاهر شد و جبرئیل به ابراهیم علیه السلام فرمان داد که به ابلیس حمله کند و شیطان نیز از وی گریخت. از این رو سنت هروله جاری شد.
مؤلف گوید: اسناد روایت معتبر بلکه صحیح می باشد.

منع ابلیس از آسمان های هفت گانه در ولادت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

۱۳۰- الشيخ الجليل أبو جعفر محمد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي رحمته الله قال: حدّثنا عليّ بن أحمد بن عبدالله بن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، قال: حدّثني أبي، عن جدّه أحمد بن أبي عبدالله، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البنظي، عن أبان بن عثمان، عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام، قال: كان إبليس لعنه الله يخرق السماوات

۱. تفسیر العیاشی ۱/۱۷۱، ح ۱۳۹.

۲. علل الشرائع ۴۳۲، ح ۱.

السبع، فلما ولد عيسى عليه السلام حُجِبَ عن ثلاث سماوات، وكان يخترق أربع سماوات، فلما ولد رسول الله صلى الله عليه وآله حُجِبَ عن السبع كلها، ورميت الشياطين بالنجوم، وقالت قريش: هذا قيام الساعة الذي كنا نسمع أهل الكتب يذكرونه، وقال عمرو بن أمية وكان من أزجر أهل الجاهلية: انظروا هذه النجوم التي يُهْتَدَى بها، ويُعرف بها أزمان الشتاء والصيف، فإن كان رُمي بها فهو هلاك كل شيء، وإن كانت ثبتت ورُمي بغيرها فهو أمرٌ حَدَثَ.

وأصبحت الأصنام كلها صبيحة مولد النبي صلى الله عليه وآله ليس منها صنم إلا وهو مُنكَبٌ على وجهه، وارتجس^١ في تلك الليلة إيوان كسرى، وسقطت منه أربعة عشر شُرْفَةً، وغاضت بحيرة ساوة، وفاض وادي السماوة، وكحدت نيران فارس، ولم تحمُد قبل ذلك بألف عام، ورأى المؤبدان^٢ في تلك الليلة في المنام إبلاً صعباً تقود خيلاً عراباً، قد قطعت دجلة، وانسربت في بلادهم؛ وانقصم طاق الملك كسرى من وسطه، وانخرقت عليه دجلة العوراء، وانتشر في تلك الليلة نورٌ من قِبل الحجاز، ثم استطار حتى بلغ المشرق، ولم يبق سريراً لملك من ملوك الدنيا إلا أصبح منكوساً، والملك مُحْرَساً لا يتكلم يومه ذلك، وانتزع علم الكهنة، وبطل سحر السحرة، ولم تبق كاهنة في العرب إلا حُجبت عن صاحبها، وعظمت قريش في العرب، وسُمّوا آل الله صلى الله عليه وآله، قال أبو عبد الله الصادق عليه السلام: إِنَّمَا سُمِّوا آل الله صلى الله عليه وآله لأنهم في بيت الله الحرام.

وقالت أمّة: إنَّ ابني والله سقط فاتقى الأرض بيده، ثم رفع رأسه إلى السماء فنظر إليها، ثم خرج مني نورٌ أضاء له كل شيء، وسمعتُ في الضوء قائلاً يقول: إنك قد ولدت سيّد الناس، فسَمِّيه محمّداً، وأُتِي به عبد المطلب لينظر إليه وقد بلغه ما قالت أمّه،

١. الارتجاس: الاضطراب والتزلزل.

٢. المؤبد: فقيه الفرس وحاكم المجوس، وقيل: المؤبدان كقاضي القضاة للمسلمين، والمؤبد كالقاضي.

فأخذه فوضعه في حجره، ثم قال:

الحمدُ لله الذي أعطاني هذا الغلام الطيب الأردن

قد ساد في المهد على الغلمان

ثم عوّذه بأركان الكعبة^١، وقال فيه أشعاراً.

قال: وصاح إبليس لعنه الله في أبالسته، فاجتمعوا إليه، فقالوا: ما الذي أفرعك يا سيّدنا؟ فقال لهم: ويلكم، لقد أنكرت السماء والأرض منذ الليلة، لقد حدّث في الأرض حدثاً عظيماً ما حدث مثله منذ رُفِعَ عيسى بن مريم، فاخرجوا وانظروا ما هذا الحدث الذي قد حدث، فافترقوا ثم اجتمعوا إليه، فقالوا: ما وجدنا شيئاً. فقال إبليس: أنا لهذا الأمر. ثم انغمس في الدنيا، فجالها حتى انتهى إلى الحرم، فوجد الحرم محفوظاً^٢ بالملائكة، فذهب ليدخل، فصاحوا به فرجع، ثم صار مثل الصّر - وهو العصفور - فدخل من قبل حراء، فقال له جبرئيل: وراءك لعنك الله، فقال له: حرفٌ أسألك عنه يا جبرئيل، ما هذا الحدث الذي حدث منذ الليلة في الأرض؟ فقال له: ولد محمد ﷺ، فقال له: هل لي فيه نصيب؟ قال: لا، قال: ففي أمته؟ قال: نعم، قال: رضيتُ^٣.

شيخ جليل القدر ابو جعفر محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمى رحمته الله گوید: علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله برقی گوید: پدرم، از جدش احمد بن ابی عبدالله، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی، از ابان بن عثمان، گوید: امام جعفر صادق عليه السلام که فرمود: ابليس ملعون هفت آسمان را درمی نوردید. وقتی عیسی زاده شد، او از ورود به سه آسمان منع شد و تنها چهار آسمان را طی می کرد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله زاده شد، او از هر هفت آسمان بازداشته شد و همه شیاطین به تیر ستارگان رانده شدند. آنگاه قریشیان گفتند:

۱. أي مسحه بها، أو دعا له عندها.

۲. وفي بعض النسخ: محفوظاً.

۳. أمالي الصدوق، المجلس الثامن والأربعون، ح ۳۶۰/۱، رقم ۴۴۴.

این هنگام قیامتی است که می‌شنیدیم اهل کتاب درباره‌اش سخن می‌گفتند. عمرو بن امیّه که از ماهرترین کاهنان اهل جاهلیت بود، گفت: بنگرید به ستارگانی که مردم با آنها راه می‌جویند و اوقات زمستان و تابستان را از آنها می‌شناسند، اگر آنها پرتاب شوند همه چیز نابود می‌شود، و اگر آنها بر جا ماندند و ستارگان دیگر پرتاب شدند، رویدادی در راه است.

صبح روزی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زاده شد، همه بتان سرنگون شدند و در آن شب ایوان کسرا به لرزه افتاد و چهارده کنگره از آن فرو ریخت، دریاچه ساوه خشکید و از بیابان سماوه آب جوشید، آتشکده فارس که هزار سال بود خاموش نشده بود، خاموش شد و موبد موبدان در آن شب خواب دید شتری تنومند که اسب‌هایی اصیل را به افسار کشیده، دجله را شکافت و به سرزمین آنان راه یافت، طاق کاخ کسری از وسط شکافت و آب دجله در آن جاری شد، شب هنگام نوری از سوی حجاز تابید و تا مشرق پرتو افکند، تخت همه پادشاهان دنیا وارونه شد و پادشاهان همه لال شدند و در آن روز هیچ سخن نگفتند، علم کاهنان از کار افتاد و سحر ساحران باطل شد و هر کاهنی در عرب از شیطانِ همراه خود پوشیده شد، قریشیان در میان عرب عظمت یافتند و آل الله نام گرفتند. امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: آنان آل الله نامیده شدند زیرا در بیت الله الحرام خانه داشتند.

حضرت آمنه عَلَيْهَا السَّلَام گفت: به خدا سوگند وقتی پسر من رسید و متولد شد، دست‌هایش را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان کرد و به آن نگریست. آن‌گاه از من نوری بیرون آمد که همه جا را روشن کرد و شنیدم که صدایی در میان آن نور می‌گفت: تو سرور همه مردم را زاییده‌ای، نام او را محمد بگذار. عبدالمطلب عَلَيْهِ السَّلَام آمد تا او را ببیند، حال آن که سخنان مادرش به گوش او رسیده بود. او را گرفت و در دامان خود گذاشت و گفت:

سپاس مخصوص خداوندی است که این پسر خوب را به من عطا کرد
که در گهواره سرور همه پسران است.

سپس حضرت را به ارکان کعبه تعویذ کرد و اشعاری درباره ایشان سرود. ابلیس ملعون در میان شیاطین خود فریاد برآورد و آنان نزد او جمع شدند و گفتند: چه چیز تو را به وحشت انداخته‌ای سرور ما! گفت: وای بر شما! از سر شب آسمان و زمین را دگرگون می‌بینم، به حتم حادثه‌ای شگفت در زمین روی داده

که همانندش از زمان عروج عیسی بن مریم به بعد رخ نداده، بروید ببینید چه اتفاقی افتاده! آنان پراکنده شدند و سپس گرد آمدند و گفتند: چیزی نیافتیم. ابلیس ملعون گفت: این کار، کار خودم است. سپس در زمین سیر کرده و چرخ زد تا به حرم مکه رسید و حرم را در محافظت فرشتگان دید. خواست وارد حرم شود که بر سرش فریاد برآوردند. او بازگشت و سپس به شکل گنجشکی درآمد و از جانب حراء وارد شد. جبرئیل به او گفت: بازگرد خدا لعنت کند! گفت: فقط یک سؤال دارم ای جبرئیل! این چه اتفاقی است که از سر شب در زمین افتاده. جبرئیل فرمود: محمد زاده شده است. گفت: آیا مرا در او سهمی هست؟ فرمود: نه. گفت: در امتش چطور؟ فرمود: آری. گفت: راضی شدم. مؤلف گوید: اسناد روایت معتبر می باشد.

طرد ابلیس از قم توسط پیامبر خاتم النبیین

۱۳۱- الصدوق عن الوراق عن سعد عن ابن عیسی والفضل بن عامر عن سلیمان بن مقبل عن محمد بن زیاد الأزدي عن عیسی بن عبدالله الأشعري عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال: حدّثني أبي عليه السلام عن جدّي عليه السلام عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لما أُسري بي إلى السماء حملني جبرئيل على كتفه الأيمن، فنظرت إلى بقعة بأرض الجبل حمراء أحسن لوناً من الزعفران وأطيب ريحاً من المسك فإذا فيها شيخ على رأسه برنس، فقلت لجبرئيل: ما هذه البقعة الحمراء التي هي أحسن لوناً من الزعفران وأطيب ريحاً من المسك؟ قال: بقعة شيعتك وشيعة وصيك عليّ، فقلت: من الشيخ صاحب البرنس؟ قال: إبليس، قلت: فما يريد منهم؟ قال: يريد أن يصدّهم عن ولاية أمير المؤمنين ويدعوهم إلى الفسق والفجور، فقلت: يا جبرئيل أهوينا إليهم، فأهوى بنا إليهم أسرع من البرق الخاطف والبصر اللامح، فقلت: قم يا ملعون، فشارك أعداءهم في أموالهم وأولادهم ونسائهم، فإن شيعتي وشيعة عليّ ليس لك عليهم سلطان

فسمیت قم.^۱

شیخ صدوق از وراق از سعد از ابن عیسی و فضل بن عامر از سلیمان بن مقبل از محمد بن زیاد از دی از عیسی بن عبدالله اشعری از امام صادق (علیه السلام) گفته: پدرم، از جدم، از پدرش (علیه السلام) نقل کردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان سیر و عروج دادند جبرئیل مرا بر کتف راستش حمل می کرد پس چشمم در زمین به بقعه ای سرخ که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک خوشبوتر بود افتاد، در آن بقعه پیر مردی که بر سرش کلاه بلندی نهاده بود دیدم، به جبرئیل گفتم: این بقعه سرخ رنگی که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطرتر است چیست؟ جبرئیل عرضه داشت: اینجا مکان شیعیان شما و پیروان وصی شما (علیه السلام) است. به جبرئیل گفتم: این شیخ و پیر مردی که کلاه بلند بر سر دارد کیست؟ جبرئیل عرض کرد: این ابلیس است. به او گفتم: او از این شیعیان چه می خواهد؟ جبرئیل عرضه داشت: می خواهد ایشان را از ولایت و دوستی امیرمؤمنان (علیه السلام) باز دارد و آنها را به فسق و فجور دعوت کند. به او گفتم: ای جبرئیل، به سوی ایشان فرود آییم، پس با سرعتی سریع تر از برق جهنده و تیزتر از شعاع چشم خود را به ایشان رسانیدیم، به ابلیس گفتم: قم یا ملعون (بایست ای مطرود درگاه حق) و در اموال و اولاد و زنان دشمنان شیعیانم شرکت کن نه در اموال و اولاد و زنان ایشان زیرا بر شیعه من و علی تو را دستی (و نفعی) نیست و سلطه ای بر ایشان نخواهی داشت، از این رو این سرزمین به نام «قم» موسوم گشت.

مؤلف گوید: البرنس: جامه ای با سرپوش و کلاه بلند است که زاهدان در صدر اسلام بر تن می کرده اند و علامه مجلسی به نقل از جوهری در کتاب صحاح^۲ آن را در بحار الأنوار^۳ نقل کرده است.

۱. علل الشرائع / ۵۷۲، ح ۱.

۲. الصحاح ۲ / ۹۰۸.

۳. بحار الأنوار ۲۰۷ / ۵۷ (۱۴۱ / ۲۳).

امر پیامبر خاتم النبیین ﷺ به ابليس مبنی بر دوری از شهر قم

۱۳۲- الحسن بن محمد بن الحسن القمّي صاحب تاريخ قم قال: ومن روايات الشيعة في فضل قم وأهلها ما رواه الحسن بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه بأسانيد ذكرها عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام أنّ رجلاً دخل عليه فقال: يا ابن رسول الله إنني أريد أن أسألك عن مسألة لم يسألك أحد قبلي ولا يسألك أحد بعدي، فقال: عساک تسألني عن الحشر والنشر؟ فقال الرجل: إي والذي بعث محمداً بالحق بشيراً ونذيراً ما أسألك إلا عنه، فقال: محشر الناس كلهم إلى بيت المقدس إلا بقعة بأرض الجبل يقال لها قم، فإتهم يحاسبون في حفرهم ويحشرون من حفرهم إلى الجنة. ثم قال: أهل قم مغفور لهم. قال: فوثب الرجل على رجله وقال: يا ابن رسول الله هذا خاصة لأهل قم؟ قال: نعم ومن يقول بمقاتلتهم. ثم قال: أزيدك؟ قال: نعم، [قال]: حدّثني أبي عن أبيه عن جدّه قال: قال رسول الله ﷺ: نظرت إلى بقعة بأرض الجبل خضراء أحسن لوناً من الزعفران وأطيب رائحة من المسك وإذا فيها شيخ بارك على رأسه برنس، فقلت: حبيبي جبرئيل ما هذه البقعة؟ قال: فيها شيعة وصيبي علي بن أبي طالب. قلت: فمن الشيخ البارك فيها؟ قال: ذلك إبليس اللعين عليه اللعنة قلت: فما يريد منهم؟ قال: يريد أن يصدّهم عن ولاية عليّ ويدعوهم إلى الفسق والفجور. فقلت: يا جبرئيل أهوينا إليه، فأهوى بنا إليه أسرع من برق خاطف. فقلت له: قم يا معلون فشارك المرجئة في نساءهم وأموالهم، لأنّ أهل قم شيعتي وشيعة وصيبي علي بن أبي طالب.^۱

حسن بن محمد بن حسن قمی نویسنده کتاب تاریخ قم گوید: از جمله روایات شیعه در فضیلت شهر قم و اهالی آن روایتی است که آن را حسن بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه با سندهایش از امام صادق عليه السلام نقل می کند که مردی بر آن حضرت وارد شد و گفت: یا ابن رسول الله! می خواهم از تو پرسشی

۱. تاریخ قم ۹۱/ و ۹۲ بالفارسیة ونقل عنه في بحار الأنوار ۲۱۸/۵۷، ح ۴۸.

کنم که تاکنون کسی نکرده و پس از این هم نکند. فرمود: بسا می‌خواهی از حشر و نشر بپرسی؟ آن مرد گفت: آری، قسم به آنکه محمد را به راستی، مژده بخش و بیم ده برانگیخت. از تو جز آن را نپرسم.

فرمود: محشر همه مردم بیت المقدس است، جز یک سرزمین در کوهستان به نام قم که در همان گورشان حسابرسی شوند و از آنجا به بهشت روند. سپس فرمود: اهل قم آمرزیده‌اند. راوی گوید: آن مرد بر سر پا جست و گفت: یا ابن رسول الله! این مخصوص مردم قم است؟ فرمود: آری، و هر که هم عقیده آن‌ها است.

سپس فرمود: بیشتر برایت بگویم؟ گفت: آری. فرمود: پدرم از پدرش، از جدش به من گفت که رسول خدا ﷺ به یک سرزمین کنار کوه (کوهستانی) نگاه کردند که سبز و خوشرنگ‌تر از زعفران و خوشبوتر از مشک بود، و ناگاه دید پیری در آن خفته و کلاه درازی بر سر دارد. گفتم: دوستم جبرئیل! این چه سرزمینی است؟ فرمود: شیعه و پیروان وصی و جانشین تو علی بن ابی طالب در آن زندگی می‌کنند. گفتم: این پیر که در آن خوابیده کیست؟ گفت: ابلیس لعین است. گفتم: از آن‌ها چه می‌خواهد؟ گفت: آن‌ها را از ولایت علی (علیه السلام) باز دارد و به فسق و هرزگی کشاند. گفتم: ای جبرئیل! ما را به آنجا ببر. و جبرئیل ما را تندتر از برق جهنده بدان جا فرو آورد، و گفتم: برخیز ای ملعون! و با گروه مرجئه در زنان و اموالشان شریک شو، زیرا مردم قم شیعه من و شیعه وصی‌ام علی بن ابی طالب هستند.

۱۳۳- وعنه قال: وفي روايات الشيعة أنّ رسول الله ﷺ لما أُسري به رأى إبليس

باركاً بهذه البقعة، فقال له: قم يا ملعون فسميت بذلك.^۱

و به همان سند قبل: در روایات شیعه است که وقتی رسول خدا را به معراج بردند، ابلیس را دید که در آن سرزمین زانو زده است. فرمود: قم! برخیز ای ملعون! و قم نامیده شد.

۱. تاریخ قم / ۲۵ بالفارسیة؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۲۱۷/۵۷، ح ۴۲.

ابلیس، تسلطی بر شیعه ندارد

۱۳۴- العیاشی رفعه عن أبي بصير قال: سمعت جعفر بن محمد (عليه السلام) وهو يقول: نحن أهل بيت الرحمة، وبيت النعمة، وبيت البركة، ونحن في الأرض بُنيان، وشیعتنا عُرى الإسلام، وما كانت دعوة إبراهيم إلا لنا ولشیعتنا، ولقد استثنى الله إلى يوم القيامة على إبليس فقال: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ﴾^۱.

عیاشی در حدیث مرفوعه‌ای از ابو بصیر گفته: از حضرت صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمود: ما خاندان رحمت و خانه (جایگاه) نعمت و دودمان برکتیم. ما در زمین (به منزله) بنیان و ریشه و اساس هستیم و شیعه ما، دستگیره‌های اسلامند. دعای حضرت ابراهیم (عليه السلام) جز برای ما و شیعیانمان نباشد و خداوند تا روز قیامت ما را از دسترس شیطان دور ساخته، چنانچه می‌فرماید: «همانا تو را بر بندگان من سلطه نباشد».

مؤلف گوید: عری الإسلام: دستگیره‌های اسلام که مایه استواری اوست یا دستگیره کسی که بخواهد از آن بالا رود یا به قله و نقطه نهایی آن برسد. و ممکن است مقصود از دعای حضرت ابراهیم (عليه السلام) این باشد که گفت: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾^۲، یا: ﴿فَأَجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ يَهْوَىٰ إِلَيْهِمْ﴾^۳.

صلوات عامل پیروزی بر ابلیس

۱۳۵- في التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): ألا فاذكروا يا أمة محمدٍ محمداً وآله عند نوائبكم وشدائدكم لينصر الله بهم ملائكتكم على

۱. سورة الحجر / ۴۲.

۲. تفسير العیاشی ۴۲۹/۲، ح ۱۸.

۳. سورة إبراهيم / ۴۱.

۴. سورة إبراهيم / ۳۷.

الشیاطین الذین یقصدونکم، فإنّ کلّ واحد منکم معہ ملک عن یمینہ یکتب حسناتہ، وملك عن یساره یکتب سیئاتہ ومعہ شیطانان من عند إبليس یغویانہ فإذا وسوسا فی قلبہ ذکر الله وقال: لا حول ولا قوۃ إلا بالله العلیّ العظیم وصلیّ الله علی محمد وآلہ، حبس الشیطانان، ثمّ صارا إلى إبليس فشکواہ وقالا لہ: قد أعیانا أمرہ فأمددنا بالمردۃ، فلا یزال یمدّھا حتّٰی یمدّھا بألف مارد فیأتونہ، فکلّمہ راموہ ذکر الله وصلیّ الله علی محمد وآلہ الطیبین لم یجدوا علیہ طریقاً ولا منفذاً، قالوا لإبليس: لیس لہ غیرک تباشرہ بجنودک فتغلّبہ وتغویہ، فیقصدہ إبليس وجنودہ فیقول الله تعالیّ للملائکة: هذا إبليس قد قصد عبدی فلاناً، أو أمّتی فلانۃ بجنودہ، ألا فقاتلوہم، فیقاتلوہم بإزاء کلّ شیطان رجیم منهم مائۃ ألف ملک وهم علی أفراس من نار بأیدیہم سیوف من نار ورماح من نار وقسیّ ونشاشیب وسکاکین وأسلحتہم من نار، فلا یزالون یخرجونہم ویقاتلونہم بہا ویأسرون إبليس فیضعون علیہ تلك الأسلحة فیقول: یاربّ وعدک وعدک، قد أجلبتني إلى یوم الوقت المعلوم، فیقول الله تعالیّ للملائکة: وعدتہ أن لا أمیتہ، ولم أعدہ أن لا أسلّط علیہ السلاح والعذاب والآلام، استبقوا منہ ضرباً بأسلحتکم فإني لا أمیتہ، فیسخرنہ بالجراحات، ثمّ یدعونہ فلا یزال سخرین العین علی نفسہ وأولادہ المقتولین، ولا یندمل شیء من جراحاتہ إلا بسماحہ أصوات المشرکین بکفرہم فإن بقي هذا المؤمن علی طاعة الله وذكرہ والصلاة علی محمد وآلہ بقى علی إبليس تلك الجراحات، وإن زال العبد عن ذلك وانهمک فی مخالفة الله ﷻ ومعاصیہ اندملت جراحات إبليس ثمّ قوی علی ذلك العبد حتّٰی یلجمہ ویسرج علی ظهرہ ويرکبہ ثمّ ینزل عنہ ويرکب ظهرہ شیطاناً من شیاطینہ ویقول لأصحابہ: أما تذکرون ما أصابنا من شأن هذا؟ ذلّ، وانقاد لنا الآن حتّٰی صار یرکبہ هذا، ثمّ قال رسول الله ﷺ: فإن أردتم أن تدمیوا علی إبليس من سخنة عينہ وألم جراحاتہ فداموا علی طاعة الله وذكرہ والصلاة علی محمد وآلہ، وإن

زلتم عن ذلك كنتم أسراء فيركب أقيمتكم بعض مردته.^۱

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: ... هان، ای امت محمد ﷺ، در هنگام سختی‌ها و گرفتاری‌ها محمد و آل او را یاد کنید تا خداوند فرشتگانی شما را بر شیاطینی که شما را هدف گرفته یاری کند. هر کدام از شما دو فرشته به همراه خود دارید. یکی در سمت راست شماست که کارهای خوبتان را می‌نویسد و دیگری در سمت چپ شماست که کارهای بدتان را ثبت و ضبط می‌کند و برای هر کدام از شما دو شیطان از جانب ابلیس فرستاده شده تا شما را گمراه سازد. پس هرگاه کسی، در دل خود وسوسه‌ای احساس کرد خدا را یاد کند و بگوید: «لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم وصلى الله على محمد وآله الطيبين». وقتی این ذکر را بگوید آن دو شیطان از او دور شده و به ابلیس شکایت می‌کنند و می‌گویند از عهده او بر نیامدیم و چاره‌ای جز این نیست که شیاطین سرکش را به کمک ما بفرستی. ابلیس هم نیروهای کمکی برای آن دو می‌فرستد. تا این که هزار نیرو به آن‌ها می‌دهد. هرگاه که شیاطین قصد فریب آن انسان مؤمن را داشته باشد و او خدا و محمد و خاندان پاکش را یاد کند، شیاطین هیچ راه نفوذی بر او نمی‌یابند. و به ابلیس می‌گویند: چاره‌ای جز این نیست که خودت با سپاهیان به سراغ او رفته و او را وسوسه نموده و فریب دهی. ابلیس با سپاهیان خود، به سراغ او می‌رود و خداوند تعالی به ملائکه می‌فرماید: این ابلیس است که به سراغ فلان بنده من می‌رود. با او مقابله کنید. پس در مقابل هر شیطانی صد هزار فرشته به کمک آن بنده مؤمن می‌شتابند. فرشتگان سوار بر اسب‌های آتشین، شمشیرها و نیزه‌ها و کمان‌ها و کاردهای آتشین و دیگر سلاح‌های آتشین با خود دارند و همچنان با سپاهیان ابلیس مبارزه می‌کنند و آنان را نابود می‌سازند وقتی ابلیس را دستگیر کرده و با سلاح‌های خود او را هدف می‌گیرند، شیطان می‌گوید: پروردگارا تو وعده‌ای به من داده‌ای و مرا تا زمان مشخص مهلت داده‌ای.

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري ۳۹۶/۷؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۲۷۱/۶۰، ح ۱۵۸ (۴۰۳/۲۴).

خداوند متعال به فرشتگان می‌فرماید: من به او وعده داده‌ام که جانش را نگیرم. اما وعده نداده‌ام که سلاح و عذاب و درد را بر او مسلط نکنم. با اسلحه‌هایتان او را بزنیید و دلتان را خنک سازید. من جان او را نمی‌گیرم. فرشتگان ابلیس را می‌زنند و به شدت مجروح می‌کنند و سپس رهایش می‌کنند. ابلیس همچنان به خاطر ضربه‌های به او وارد شده و کشته‌شدن اولاد و افرادی، اندوهگین است. و زخم‌های او التیام نمی‌یابد مگر این که صدای مشرکین را بشنود که کفر می‌گویند.

اگر این بنده مؤمن همچنان بر بندگی و اطاعت خداوند و یاد محمد و آل محمد باقی بماند، آن زخم‌ها نیز بر ابلیس باقی می‌ماند. ولی اگر بنده مؤمن راه خود را تغییر داد و به نافرمانی خداوند پرداخت، زخم‌های ابلیس التیام می‌یابد و کم‌کم ابلیس بر آن بنده چیره می‌شود تا این که او را لگام زده و زین بر او می‌نهد و بر پشتش سوار می‌شود. وقتی از پشت او پیاده شد می‌گوید: اکنون دیگر پشت او مال ما شده است هر وقت که بخواهیم سوارش می‌شویم.

آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: اگر می‌خواهید کاری کنید که اندوه و زخم ابلیس همچنان باقی بماند، همواره به یاد خداوند بوده و طاعت و بندگی او را بجای آورید و بر محمد و خاندان او درود بفرستید. ولی اگر راهی غیر از این برگزینید، به اسارت ابلیس در می‌آیید و برخی سپاهیان او بر پشت شما سوار شده و بر شما مسلط می‌شوند.

مؤلف گوید: النشاشیب: جمع نُشَاب به معنی تیر، سخنة العين: نقیض چشم روشنی و قرّت العين وأسخن الله عینه: گریان. قسی: یعنی شدید و در اینجا یعنی سخت‌تر از آتش.

معنی آیه ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾

۱۳۶- الصدوق یاسناده عن أبي سعيد الخدري قال: كنا جلوساً مع

رسول الله ﷺ إذ أقبل إليه رجل فقال: يا رسول الله أخبرني عن قول الله ﷻ:

﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾^۱ فَمَنْ هُمْ يارسول الله الذين هم أعلى من الملائكة؟ فقال رسول الله ﷺ: أنا وعليّ وفاطمة والحسن والحسين، كنا في سرادق العرش نسيح الله وتسيح الملائكة بتسيحنا قبل أن خلق الله ﷻ آدم بألفي عام، فلما خلق الله ﷻ آدم أمر الملائكة أن يسجدوا له ولم يأمرنا بالسجود، فسجدت الملائكة كلّهم أجمعون إلا إبليس فإنه أبى أن يسجد، فقال الله تبارك وتعالى: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ أي من هؤلاء الخمس المكتوب أسماؤهم في سرادق العرش، الحديث.^۲

شیخ صدوق به اسنادش از ابو سعید خدری گوید با رسول خدا ﷺ نشستیم بودیم مردی پیش او آمد و عرض کرد یا رسول الله خبر ده به من از فرمایش خدا به ابلیس که فرمود: «آیا کبر ورزیدی یا تو از والامقامان هستی؟» والامقامان چه کسانی هستند؟ آیا از فرشتگان والامقام ترند؟ رسول خدا ﷺ فرمود من و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) در برابر عرش پروردگار جهانیان بودیم و او را تسبیح می کردیم و فرشتگان پیش از دو هزار سال قبل از خلقت آدم، به تسبیح ما، تسبیح می گفتند و هنگامی که خداوند آدم را آفرید به فرشتگان امر کرد آدم را سجده کنند و ما را به این سجده امر نکرد تمام فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که سرباز زد و سجده ننموده و سپس خداوند بزرگ فرمود: «آیا کبر ورزیدی یا تو از والامقامان هستی؟» مقصود از عالین پنج تن بودند که نام آنها بر سرادق عرش الهی نوشته شده بود. الی آخر حدیث.

دعای ابلیس برای نجات یافتنش به وسیله ی اصحاب کساء (علیهم السلام)

۱۳۷- الصدوق عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن محمد بن عبد الحميد العطار عن محمد بن راشد البرمكي عن عمر بن سهل الأسدي عن سهيل بن غزوان البصري، قال: سمعت أبا عبدالله (عليه السلام) يقول: إن امرأة من الجنّ كان يُقال لها عفرَاء، وكانت تأتي

۱. سورة ص / ۷۵.

۲. فضائل الشيعة / ۵۰، ح ۷؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۱۴۲/۱۱، ح ۹.

النبي ﷺ فتسمع من كلامه، فتأتي صالحى الجن فيسلمون على يديها، وإنها فقدتها النبي ﷺ فسأل عنها جبرئيل، فقال: إنها زارت أختاً لها تحبها في الله، فقال النبي ﷺ: طوبى للمتحايين في الله، إن الله تبارك وتعالى خلق في الجنة عموداً من ياقوتة حمراء عليه سبعون ألف قصر، في كل قصر سبعون ألف غرفة خلقها الله ﷻ للمتحايين والمتزاورين في الله.

ثم قال: يا عفراء أي شيء رأيت؟ قالت: رأيت عجائب كثيرة، قال: فأعجب ما رأيت؟ قالت: رأيت إبليس في البحر الأخضر على صخرة بيضاء، ماداً يديه إلى السماء وهو يقول: إلهي إذا بررت قسّمك وأدخلتني نار جهنم، فأسألك بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين، إلا خلّصتني منها وحشرتني معهم. فقلت: يا حارث ما هذه الأسماء التي تدعو بها؟ قال لي: رأيتها على ساق العرش من قبل أن يخلق الله آدم بسبعة آلاف سنة، فعلمت أنهم أكرم الخلق على الله ﷻ، فأنا أسأله بحقهم، فقال النبي ﷺ: والله لو أقسم أهل الأرض بهذه الأسماء لأجابهم.^۱

شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبدالله از محمد بن عبد الحمید عطار از محمد بن راشد برمکی از عمر بن سهل اسدی از سهیل بن غزوان بصری گفته: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: زنی از جنیان که عفرا نام داشت به حضور پیامبر ﷺ شرفیاب می شد و سخن آن حضرت را می شنید و به نزد شایستگان جنّ می آمد و آنها به دست او اسلام را می پذیرفتند، مدتی پیامبر او را ندید، از جبرئیل در مورد او پرسید، عرض کرد: او به زیارت یکی از خواهران دینی خود که به خاطر خدا او را دوست می دارد رفته است.

پیامبر ﷺ فرمود: خوشا به حال کسانی که به خاطر خدا یک دیگر را دوست می دارند! به راستی که خداوند متعال در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که هفتاد هزار کاخ بر آن استوار است و در هر کاخی هفتاد هزار اتاق است

۱. الخصال ۶۳۸/۲، ح ۱۳؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۸۰/۶۰، ح ۳۵.

که خداوند این‌ها را برای کسانی که به خاطر او به یک دیگر مهر ورزیده و به زیارت یک دیگر می‌روند، آفریده است. ای عفر! چه دیدی؟ گفت: ابلیس را در دریای سبز بر روی سنگی سفید دیدم که دستان خود را به آسمان بلند کرده و می‌گفت: خدای من! آنگاه که تو به سوگند خود وفا کرده و مرا به دوزخ وارد کنی، پس من تو را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین سوگند خواهم داد که مرا از آن رهایی بخشیده و با آنان محشور گردانی. من به او گفتم: ای حارث! این نام‌هایی که خدا را با آنها فرا می‌خوانی چیست؟ او به من گفت: من این نام‌ها را هفت هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند، بر پایه عرش دیدم، و دانستم که آنها گرمی‌ترین آفریدگان در پیشگاه خدا هستند. اینک خدا را به حق آنان می‌خوانم.

پیامبر فرمود: سوگند به خدا! اگر همه مردم روی زمین خدا را به این نام‌ها سوگند دهند، خداوند آنها را پاسخ می‌دهد
 مؤلف گوید: نظیر این روایت را برقی در المحاسن^۱ در حدیث مرفوعه‌ای آورده است. و نیز علی بن عیسی اربلی در کشف الغمّة^۲ آورده است.

ابلیس موقع عبادت، نور امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را دید

۱۳۸- الصدوق بإسناده عن المسعودي رفعه عن سلمان الفارسي رضی الله عنه قال: مرّ ابلیس بنفر يتناولون أمير المؤمنين (علیه السلام) فوق أمامهم، فقال القوم: مَنْ الذي وقف أمامنا؟ فقال: أنا أبو مَرَّة. فقالوا: يا أبا مَرَّة أما تسمع كلامنا؟ فقال: سَوَاءٌ لكم، تَسْبُونَ مولاكم عليّ بن أبي طالب، فقالوا له: من أين علمتَ أنّه مولانا؟ فقال: من قول نبيكم: مَنْ كنت مولاة فعليّ مولاة، اللهمّ والِ مَنْ والاه وعادِ مَنْ عاداه وانصر مَنْ نصره واخذل مَنْ خذله، فقالوا له: فأنت من موالیه وشيعته؟ فقال: ما أنا من موالیه ولا من شيعته، ولكني أحبّه وما يُبغضه أحدٌ إلّا شاركته في المال والولد.

۱. المحاسن ۵۸/۲، ح ۹۸.

۲. کشف الغمة ۱۷۵/۲ در چاپ جدیدش.

فقالوا له: يا أبا مرّة فتقول في عليّ شيئاً؟ فقال لهم: اسمعوا مني معاشر الناكثين والقاسطين والمارقين، عبدتُ الله ﷻ في الجانّ اثني عشر ألف سنة، فلما أهلك الله الجانّ شكوتُ إلى الله ﷻ الوحده، فعرج بي إلى السماء الدنيا، فعبدتُ الله ﷻ في السماء الدنيا اثني عشر ألف سنة أخرى في جملة الملائكة، فيينا نحن كذلك نسبحُ الله ﷻ ونقدّسه إذ مرّ بنا نور شَعْشَعائيّ، فخرّت الملائكة لذلك النور سُجّداً، فقالوا: سُبُوْحُ قَدّوس، نور ملكٍ مُقَرَّبٍ أو نبيّ مرسل، فإذا النداء من قِبَلِ الله ﷻ: لانور ملكٍ مقربٍ ولا نبيّ مرسل، هذا نور طينة عليّين أبي طالب (عليه السلام)!

شیخ صدوق به اسنادش از مسعودی در حدیث مرفوعه‌ای از سلمان فارسی گفته: ابلیس به چند تن رسید که به علی (علیه السلام) بد می‌گفتند، در برابر آنها ایستاد آن مردم گفتند: کیست که جلو ما ایستاده است؟ گفت: من ابو مرّه‌ام. گفتند: سخن ما را نشنیدی؟ گفت: بد ببینید به سرور خود علی بن ابی طالب بد می‌گویید. گفتند: از کجا دانستی او سرور ما است؟ گفت: از گفتار پیغمبر شما که فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه» (هرکس من مولا و صاحب اختیار و برتر از او به خودش هستم این علی همان جایگاه را برایش دارد) خدایا دوست دار هر که دوستش دارد و دشمن دار هر که دشمنش دارد، یاری کن هر که یاریش کند و واگذار هرکس واگذارش. گفتند: تو از ولامندان^۲ و شیعیان او هستی؟

گفت: نه اما او را دوست دارم و هر که با او دشمن باشد من در مال و فرزند او شریکم. گفتند: ای ابو مره درباره علی چیزی بگو. به آنها گفت: ای گروه ناکثان و قاسطان و مارقان، من خدا را در بین جتّیان و در مدّت دوازده هزار سال پرستش کردم و چون هلاک شدند از تنهایی به خدا شکایت کردم و مرا به آسمان دنیا بردند و در آنجا دوازده هزار سال خدا را پرستش کردم با فرشتگان در این میان که مشغول عبادت بودیم و خدای ﷻ خود را تسبیح و تقدیس می‌کردیم یک نور خیره‌کننده جهید که همه فرشتگان در برابرش رو بر زمین نهادند و گفتند:

۱. أمالي الصدوق، المجلس الخامس والخمسون، ح/۲۷/۶، رقم ۵۶۵.

۲. به روزنامه عاشورا/ ۲۴ ترجمه جویا جهانبخش مراجعه کنید.

ستوح قدوس این نور فرشته مقرب یا پیغمبر مرسلی است و ندا از طرف خدای ﷻ رسید این نور نه از فرشته مقرب و نه از پیغمبر مرسل است این نور طینت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

مؤلف گوید: روایت را شیخ صدوق نیز در علل الشرائع^۱ آورده است.

عزاداری ابلیس در روز غدیر

۱۳۹- علی بن ابراهیم القمی عن ابيه عن ابن ابي عمير عن ابن سنان عن ابي عبدالله (علیه السلام) قال: لما أمر الله نبيه أن ينصب أمير المؤمنين (علیه السلام) للناس في قوله: ﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^۲ في عليّ بغدير خم، فقال: مَنْ كنت مولاه فعليّ مولاه، فجاءت الأبالسة إلى إبليس الأكبر وحثوا التراب على رؤوسهم، فقال لهم إبليس: ما لكم؟ فقالوا: إنّ هذا الرجل قد عقد اليوم عقدة لا يحلّها شيء إلى يوم القيامة فقال لهم إبليس: كلاً إنّ الذين حوله قد وعدوني فيه عدّة لن يخلّفوني، فأنزل الله على رسوله: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ﴾^۳.

علی بن ابراهیم قمی از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن سنان گفته امام صادق (علیه السلام) فرمود: وقتی خداوند پیامبرش را در آیهی «ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت (در مورد علی (علیه السلام)) بر تو نازل شده (در غدیر خم) ابلاغ کن» و فرمان داد که امیرمؤمنان (علیه السلام) را برای مردم منصوب نماید، فرمود: هر که را من مولا هستم علی مولای اوست، و ابلیس‌ها نزد بزرگ‌ترین ابلیس آمدند و خاک بر سر کردند، ابلیس گفت: شما را چه شده؟ گفتند: این مرد امروز پیمانی منعقد کرد که تا روز قیامت چیزی آن را از بین نمی‌برد، ابلیس گفت: نه هرگز، آنان که گرد اویند به من وعده‌ای دادند که هرگز تخلف نکنند و خدا ﷻ بر رسولش این آیه را

۱. علل الشرائع ۱/۱۴۳، ح ۹.

۲. سورة المائدة / ۶۷.

۳. سورة سبأ / ۲۰.

۴. تفسیر القمی ۲/۱۷۶.

فرستاد «و همانا ابليس، پندارش را [که گفته بود: نسل آدم را گمراه می‌کنم] درباره آنان تحقق یافت».

مؤلف گوید: اسناد روایت صحیح است.

فرياد ابليس در روز غدیر

۱۴۰- العياشي رفعه عن جعفر بن محمد الخزازي عن أبيه قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يذكر في حديث غدیر خم أنه لما قال النبي (صلى الله عليه وآله) لعلي (عليه السلام) ما قال، وأقامه للناس، صرخ إبليس صرخةً، فاجتمعت له العفاريت، فقالوا: يا سيّدنا ما هذه الصرخة؟ فقال: ويلكم يومكم كيوم عيسى، والله لأضلنّ فيه الخلق، قال: فنزل القرآن ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱.

فقال: صرخ إبليس صرخةً، فرجعت إليه العفاريت، فقالوا: يا سيّدنا ما هذه الصرخة الأخرى؟ فقال: ويحكم حكى الله والله كلامي قرأنا وأنزل عليه: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾، ثم رفع رأسه إلى السماء، ثم قال: وعزّتك وجلالك لألحقنّ الفريقين بالجميع.

قال: فقال النبي (صلى الله عليه وآله): ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنٌ﴾^۲.

قال: صرخ إبليس صرخة فرجعت إليه العفاريت، فقالوا: يا سيّدنا ما هذه الصرخة الثالثة؟ قال: والله من أصحاب عليّ ولكنّ وعزّتك وجلالك ياربّ لأزيّن لهم المعاصي حتّى أبغضهم إليك.

قال: فقال أبو عبد الله (عليه السلام): والذي بعث بالحقّ محمّداً للعفاريت والأبالسة على المؤمن أكثر من الزنابير على اللّحم، والمؤمن أشدّ من الجبل والجبل تدنو إليه بالفأس

۱. سورة سبأ / ۲۰.

۲. سورة بني إسرائيل / ۶۵.

فتنحت منه، والمؤمن لا يستقل عن دینه.^۱

عیاشی در حدیث مرفوعه‌ای از محمد خزاعی گوید شنیدم امام ششم علیه السلام در حدیث غدیر می‌فرمود: چون پیغمبر در مورد علی علیه السلام مطالبی فرمود و او را پیشوای مردم ساخت، ابلیس یک جیغ کشید که همه عفریت‌هایش گرد او آمدند و گفتند: ای آقای ما این چه جیغی بود؟ گفت: وای بر شما امروز شما مانند روز عیسی است، به خدا که مردم را درباره او گمراه سازم، فرمود: در آیه قرآن آمده که «به یقین ابلیس گمان خود را درباره‌ی (گمراه ساختن) آدمیان به ثبوت رسانید از این رو همگان جز گروهی که سرای آخرت را باور داشتند، از او پیروی کردند». فرمود: پس ابلیس جیغی کشید و عفریت‌ها به طرف او باز گشتند و گفتند: ای سرور ما این جیغ دیگر چه بود؟ گفت: وای بر شما خداوند سخن مرا در قرآن حکایت کرده و بر پایه آن این آیه را فرو آورد «و همانا ابلیس، پندارش را [که گفته بود: نسل آدم را گمراه می‌کنم] درباره آنان تحقق یافت که همه جز گروهی از مؤمنان از او پیروی کردند». سپس سر به آسمان برداشت و گفت: به عزت و جلالت سوگند این گروه مؤمن را هم به دیگران ملحق سازم. گوید: پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به نام خدا که رحمتش بی‌اندازه است و مهربانی‌اش همیشگی * [ولی آگاه باش که] یقیناً تو را بر بندگانم هیچ تسلطی نیست» فرمود: پس ابلیس جیغی کشید و عفریت‌هایش به او باز گشتند و گفتند: ای سرور ما این جیغ سوم برای چه؟ گفت: به خدا از دست اصحاب علی است، و پروردگارا به عزت و جلالت قسم گناهان را برایشان زیبا جلوه دهم تا آنان را دشمن تو سازم گوید: امام ششم علیه السلام فرمود: قسم به خدایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به راستی فرستاده! عفریت‌ها و ابلیس‌ها بر سر مؤمن بیش‌تر از زنبورند بر سر گوشت، و مؤمن هم از کوه سخت‌تر است چرا که از کوه با تیشه بکنند ولی مؤمن از دینش برنگردد. مؤلف گوید: شبیه این روایت را کلینی در کافی^۲ آورده است، مراجعه فرمایید.

۱. تفسیر العیاشی ۶۱/۳، ح ۱۱۱.

۲. الکافی ۳۴۴/۸، ح ۵۴۲.

چهار فریادِ حزینِ ابلیس

۱۴۱- الحمیری عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد (علیه السلام) عن أبيه (علیه السلام): أن إبليس رنّ أرنّ ۱۷۶
 بع رنّات: يوم لئن ويوم أهبط إلى الأرض ويوم بعث النبي (صلى الله عليه وآله) ويوم الغدير.^۱

حمیری از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه گفته: امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش امام باقر (علیه السلام) نقل کرده که آن حضرت فرمود: ابلیس چهار دفعه جیغ و فریاد کشید، روزی که لعن شد، روزی که به زمین هبوط کرد (و از آن مقام طرد شد)، روز بعثت پیغمبر (صلى الله عليه وآله) و روز غدیر.
 مؤلف گوید: اسناد روایت معتبر می‌باشد. الرّنة: صدا و غالباً هنگام مصیبت یا بلای شدید روی می‌دهد. رنّ: فریاد حزین و مصیبت‌بار. نظیر همین روایت را صدوق با کمی اختلاف در صیحه‌ی چهارم در خصال^۲ و نیز قطب راوندی به سند صحیحش در قصص الأنبياء^۳ آورده اند.

۱۴۲- علي بن إبراهيم القمي عن أبيه عن ابن فضال عن علي بن عقبة عن أبي عبدالله (علیه السلام) قال: إن إبليس رنّ رنيناً لما بعث الله نبيّه (صلى الله عليه وآله) على حين فترة من الرسل، وحين أنزلت أم الكتاب.^۶

علی بن ابراهیم قمی از پدرش از ابن فضال از علی بن عقبه گفته: امام صادق (علیه السلام) فرمود: شیطان چهار مرتبه ناله و فریاد کرد: روزی که لعنت شد، وقتی که آدم به زمین آمد (از مقام قرب رانده شد)، هنگام بعثت محمد (صلى الله عليه وآله) و موقعی

۱. قرب الإسناد ۹/، ح ۳۰؛ ونقلت عنه في موسوعة أحاديث أهل البيت (علیهم السلام) ۷/۸.

۲. خصال ۲۶۳/۱، ح ۱۴۱.

۳. قصص الأنبياء ۴۳/، ح ۷.

۴. في المصدر: انّ، صححناها.

۵. في المصدر: أنيناً، صححناها.

۶. تفسیر القمی ۱۶/ من طبع الحجري سنة ۱۳۱۵هـ. ق.

که سوره حمد نازل شد.
مؤلف: روایت از نظر سند موثق می باشد.

۱۴۳- العیاشی رفعه عن عبد الملك بن عمر عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال: إن إبليس رَنَّ أربع رنات: أولهنَّ يوم لُعن، وحين هبطَ إلى الأرض، وحين بُعث محمدٌ (صلی الله علیه و آله) على فترَةٍ من الرُّسل، وحين أنزلت أم الكتاب ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱، ونخر نخرتين: حين أكل آدم (علیه السلام) من الشجرة، وحين أهبط آدم إلى الأرض، قال: ولُعن من فعل ذلك.^۲

عیاشی در حدیث مرفوعه‌ای از عبدالملک بن عمر گفته: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ابلیس چهار بار شیون کرد. نخستین بار روزی بود که به او لعنت شد و دیگر زمانی که به زمین فرود آمد و دیگر وقتی که محمد (صلی الله علیه و آله) پس از مدتی که پیامبر نیامده بود به پیامبری مبعوث گردید و دیگر زمانی که سوره فاتحه نازل شد و او دو بار شاد شد، زمانی که آدم از آن درخت خورد و زمانی که او از بهشت فرود آمد.

التَّخِير: کشیدن صدا و نفس و چرخاندن آن در فضای بینی.

با محب اهل بیت (علیهم السلام) مشارکت ندارد

۱۴۴- الكليني عن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد، وعدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد جميعاً عن الوشاء عن موسى بن بكر، عن أبي بصير عن أبي عبد الله (علیه السلام) حيث علمه الدعاء إذا دخلت عليه امرأته - قال فيه - : ولا تجعل فيه شركاً للشيطان، قال: قلت: وبأي شيء يعرف ذلك؟ قال: أما تقرأ كتاب الله (علیه السلام): ﴿وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾^۳، ثم قال: إن الشيطان ليحيى حتى يقعد من المرأة كما يقعد الرجل

۱. سوره حمد / ۱.

۲. تفسیر العیاشی ۱/۱۰۱، ح ۸.

۳. سوره الإسراء / ۶۴.

منها ویحدث كما يحدث وينكح كما ينكح، قلت: بأي شيء يُعرف ذلك؟ قال: بحبنا
وبغضنا، فمن أحبنا كان نطفة العبد، ومن أبغضنا كان نطفة الشيطان.^۱

شیخ کلینی از حسین بن محمد از معلی بن محمد، و جمعی از اصحاب ما
از احمد بن محمد همگی از وشاء از موسی بن بکر، از ابو بصیر گفته: امام ششم به
او دعایی را آموخت که (موقع مجامعت) آن را بخواند و در آن آمده که: «و قرار
نده در آن شرکت شیطان را»، گفتم: از کجا این مطلب فهمیده شود؟ فرمود: قرآن
نخواندی؟ «با آنها در دارایی و در فرزند شریک شو». سپس فرمود: شیطان می آید
و بر زن مسلط می شود چنانچه مرد می نشیند و پدید آورد آنچه مرد پدید آورد و
مجامعت کند چنانچه مرد مجامعت می کند. گفتم: از کجا این مطلب فهمیده
شود؟ فرمود: به نشانه‌ی دوستی و دشمنی با ما هر که ما را دوست دارد نطفه‌ی
بنده خداست، و هر که دشمن دارد نطفه شیطان است.

مؤلف گوید: سند روایت به واسطه موسی بن بکر واسطی حسنه می شود.

و شاید مقصود از مشارکت در اینجا مشارکت در انتفاع باشد که هدف از فرزند
خواستن و کسب مال همین است پس معنای مشارکت ابلیس با انسان در مال این
است که از راه حرام بدست آورد یا در راه حرام خرج کند، و معنای مشارکتش در
فرزند ولادت، از راه زنا یا تربیت بد و ناصحیح اوست. برای توضیح بیشتر این گفتار به
تفسیر المیزان ذیل آیه شریفه رجوع شود.^۲

با پیروان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) مشارکت ندارد

۱۴۵- البرقي عن عبدالله بن الصلت عن أبي هديّة عن أنس بن مالك أنّ

رسول الله ﷺ كان ذات يوم جالساً على باب الدار معه عليّ بن أبي طالب (عليه السلام) إذ أقبل
شيخ فسلم عليّ رسول الله ﷺ ثمّ انصرف، فقال رسول الله ﷺ لعليّ (عليه السلام): أتعرف
الشيخ؟ فقال له عليّ: ما أعرفه، فقال ﷺ: هذا إبليس، فقال عليّ (عليه السلام): لو علمتُ

۱. الكافي ۵/۵۰۲، ح ۲.

۲. الميزان ۱۳/۱۴۶.

یارسول الله لضربته ضربةً بالسيف فخلصت أمتك منه، قال: فانصرف إبليس إلى عليّ عليه السلام فقال له: ظلمتني يا أبا الحسن، أما سمعت الله تعالى يقول: ﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾^۱ فوالله ما شركت أحداً أحبك في أمه.^۲

برقی از عبدالله بن صلت از ابو هدیه از انس بن مالک گفته: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر در خانه‌اش به همراه علی بن ابی طالب علیه السلام نشسته بود که پیرمردی جلو آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و برگشت رسول خدا به علی علیه السلام فرمود: آیا آن پیر را می‌شناسی؟

گفت: نه، فرمود: این ابلیس است. علی علیه السلام گفت: اگر می‌شناختم با یک زدن تیغ کارش را می‌ساختم و امت را از او آسوده می‌کردم.

ابلیس نزد علی علیه السلام برگشت و گفت: ای ابا الحسن مرا دست کم گرفتی، نشنیدی خدا فرموده «شریک شو با آنها در دارایی و فرزندانشان» به خدا با کسی که تو را دوست دارد در مادرش شرکت نکردم.

مؤلف گوید: برای مراجعه نظیر روایت را صدوق در علل الشرائع^۳ و عیون اخبار الرضا علیه السلام آورده است.

آلوده‌دامن‌ها، شرکای پسر ابلیس

۱۶۶- الکلبینی عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن علي بن معبد عن عبدالله الدهقان عن درست بن أبي منصور عن عطية أخي ابن العرام قال: ذكرت لأبي عبدالله عليه السلام المنكوح من الرجال، فقال: ليس يبلى الله بهذا البلاء أحداً وله فيه حاجة، إن في أدبارهم أرحاماً منكوسة وحياء أدبارهم كحياء المرأة، قد شرك فيهم ابن لإبليس يُقال له: زوال، فمن شرك فيه من الرجال كان منكوحاً ومن شرك فيه من

۱. سورة الإسراء/ ۶۴.

۲. المحاسن ۵۸/۲، ح ۱۱۶۸.

۳. علل الشرائع ۱۴۲/، ح ۷.

۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۷۷/۲، ح ۳۳۵.

النساء كانت من الموارد، والعامل على هذا من الرجال إذا بلغ أربعين سنة لم يتركه وهم بقية سدوم، أما إني لست أعني بهم بقيتهم أنه ولد لهم ولكنهم من طيبتهم.

قال: قلت: سدوم التي قلبت؟ قال: هي أربع مدائن: سدوم وصریم ولدما وعمیراء، قال: فأتاهن جبرئیل (عليه السلام) وهن مقلوعات إلى تخوم الأرض السابعة فوضع جناحه تحت السفلى منهن ورفعهن جميعاً حتى سمع أهل الدنيا نباح كلابهم ثم قلبها.^۱

شیخ کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن معبد از عبدالله دهقان از درست بن ابو منصور از عطیه برادر ابن عرام گفته: محضر مبارک حضرت امام صادق (عليه السلام) سخن از مردان ملوط (مردانی که با آنها عمل شنیع لواط انجام می‌شود) به میان آمد، حضرت فرمودند: خداوند متعال کسی را که به او حاجت دارد به این عارضه مبتلا نمی‌سازد.

در پشت این مردان رحم‌هایی است واژگون و عورت پشت آنها همچون عورت زنان است و یکی از ابناء و فرزندان ابلیس بنام «زوال» در نطفه ایشان شرکت نموده و هر مردی که «زوال» در نطفه‌اش شرکت کرده باشد منکوح و ملوط بوده چنانچه هر زنی که «زوال» در نطفه‌اش شرکت نموده باشد از مولود و فرزنددار شدن عقیم می‌باشد و هر مردی که عامل چنین فعل شنیع و قبیحی باشد وقتی سنش به چهل رسید دیگر آن را ترک نکرده و رهایش نمی‌نماید، این اشخاص از بقایای قوم سدوم هستند، البته مقصودم از این کلام آن نیست که ایشان اولاد سدوم هستند، بلکه منظورم آن است که از طینت آنها می‌باشند.

راوی می‌گوید: محضر امام (عليه السلام) عرض کردم: آیا سدوم همان کسانی بودند که شهر بر آنها واژگون شد و به غضب الهی گرفتار شدند؟

حضرت فرمودند: چهار شهر بود که واژگون گردید و آنها عبارت بودند از: سدوم، صدیم، لدنا و عمیرا، جبرئیل وقتی برای عذاب و هلاکت آنها مأمور شد به زمین فرود آمد و بالش را زیر این چهار شهر برد و آنها را به آسمان بلند کرد تا

جایی که اهل آسمان دنیا صدای زوزه سگ‌های ایشان را می‌شنیدند و سپس آنها را واژگون و سرنگون نمود.
 مؤلف گوید: الحیاء: شرمگاه زن، و شهرهای چهارگانه: همان شهرهای قوم لوط است که دچار عذاب شدند.

دشمنان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) رفقای ابلیس

۱۴۷- فی التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري (علیه السلام): قال علی بن الحسین (علیه السلام): ...
 والویل للمعاندين علیاً کفراً بمحمد و تکذیباً بمقاله، و کیف یلعنهم الله بأحسن اللعن من فوق عرشه و کیف یلعنهم حملة العرش و الكرسي و الحجب و السماوات و الأرض و الهوی و ما بین ذلك و ما تحتها إلى الثرى، و کیف یلعنهم أملاك الغیوم و الأمطار و أملاك البراري و البحار و شمس السماء و قمرها و نجومها و حصباء الأرض و رمالها و سائر ما یدب من الحيوانات فیسفل الله بلعن كل واحد منهم لديه محالهم، و یقبح عنده أحوالهم، حتی یردوا علیه یوم القيامة، و قد شهروا بلعن الله و مقتته علی رؤوس الأشهاد و جعلوا من رفقاء إبليس و نمرود و فرعون أعداء رب العباد، الحدیث.^۱

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده: امام سجاد (علیه السلام) فرمود: ...
 وای بر کسانی که حضرت علی (علیه السلام) را دشمن بداند و نسبت به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) کافر گردند و گفته‌های او را در باره علی (علیه السلام) تکذیب کنند.

خداوند متعال آنان را با پست‌ترین نوع لعن از بالای عرش خود مورد لعنت قرار می‌دهد، و حاملان عرش و کرسی و حاجبان مقام قرب و فرشتگان آسمان‌ها و زمین و هوا و آنها که در بین زمین و آسمان قرار گرفته‌اند آنها را لعنت می‌کنند.

فرشتگان ابرها و باران‌ها و بیابان‌ها و دریاها و آنها که در آفتاب سکونت دارند و در ماه و ستارگان زندگی می‌کنند، و ریگ‌ها و شن‌های بیابان و هر چه بر

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري ۶۱۵/۷؛ و نقل عنه فی بحار الأنوار ۳۷/۶۵، ح ۷۹ (۲۷۸/۲۶).

روی زمین حرکت می کند و می جنبد و حیوانات مختلف روی زمین آنان را لعنت می نمایند.

تمام موجودات زمین و آسمان کارها و اعمال آنها را تقبیح می کنند تا هنگامی که وارد قیامت شوند و در آنجا آشکارا مورد لعن و خشم خدا، در حالی که در معرض دید همه خلایق هستند، قرار می گیرند، و با شیطان و نمرود و فرعون که از دشمنان خدا می باشند محشور می گردند، بهترین عملی که فرشتگان مقرب و آسمانها انجام می دهند درود به دوستان ما و نفرین به دشمنان ما می باشد.

بدبخت تر از ابلیس

۱۴۸- المفید یاسناده إلى أبي عبد الله عليه السلام عن أبيه عليه السلام عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: خرجت ذات يوم إلى ظهر الكوفة وبين يدي قبر فقلت له: يا قنبر تری ما أری؟ فقال: ضوء الله لك يا أمير المؤمنين عما عمى عنه بصري، فقلت: يا أصحابنا ترون ما أری؟ فقالوا: لا، قد ضوء الله لك يا أمير المؤمنين عما عمى عنه أبصارنا، والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لترونه كما أراه ولتسمعن كلامه كما أسمع فما لبثنا أن طلع شيخ عظيم الهامة مديد القامة له عينان بالطول فقال: السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته، فقلت: من أين أقبلت يا لعين؟ قال: من الأنام، فقلت: وأي تريد؟ قال: الأنام، فقلت: بس الشيخ أنت، فقال: لم تقول هذا يا أمير المؤمنين؟ فوالله لأحدثنك بحديث عني عن الله عليه السلام ما بيننا ثالث، فقلت: يا لعين عنك عن الله عليه السلام ما بينكما ثالث؟ قال: نعم، إنه لما هبطت بخطيبيتي إلى السماء الرابعة ناديت إلهي وسيدي ما أحسبك خلقت خلقاً هو أشقى مني؟ فأوحى الله تبارك وتعالى: بلى قد خلقت من هو أشقى منك فانطلق إلى مالك يريكه، فانطلقت إلى مالك فقلت: السلام يقرأ عليك السلام، يقول: أرنى من هو أشقى مني، فانطلق بي مالك إلى النار فرفع الطبق الأعلى فخرجت نار سوداء ظننت أنها قد أكلتني وأكلت مالكاً فقال لها: اهديني فهدأت ثم انطلق بي إلى

الطبق الثاني فخرجت نارٌ هي أشدُّ من تلك سواداً وأشدُّ حمى فقال لها: اخدي فخدمتُ إلى أن انطلق بي إلى الطبق السابع وكلَّ نار تخرج من طبق هي أشدُّ من الأولى فخرجتُ نار ظننتُ أنّها قد أكلتني وأكلت مالكاً وجميع ما خلقه الله ﷻ فوضعتُ يدي على عيني وقلتُ: مُرها يا مالك أن تحمد وإلاّ خمدتُ، فقال: إنك لن تحمد إلى الوقت المعلوم فأمرها فخدمتُ فرأيتُ رجلين في أعناقهما سلاسل النيران معلّقين بها إلى فوق وعلى رؤوسهما قوم معهم مقامع النيران أن يجمعونها بها، فقلتُ: يا مالك مَنْ هذان؟ فقال: أوما قرأت على ساق العرش - وكنتُ قبْلَ قد قرأتهُ، قبل أن يخلق الله الدنيا بألفي عام - لا إله إلاّ الله محمدٌ رسول الله أيّدتهُ ونصرتهُ بعليّ، فقال: هذان من أعداء أولئك أو ظالمهم - الوهم من صاحب الحديث -^۱.

شیخ مفید به اسنادش تا امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش امام باقر (علیه السلام) از امیرمؤمنان (علیه السلام) گفته حضرت فرمود: روزی به همراه قنبر به پشت کوفه رفتم و به او گفتم: قنبر، آیا آنچه را که من می بینم تو هم می بینی؟ گفتم: یا امیرمؤمنان ، خداوند آنچه را که چشم من از دیدنش فرو بسته، برای شما روشن و قابل رؤیت فرموده است. سپس به دیگران گفتم: یاران، آیا آنچه را که من می بینم، شما هم می بینید؟ گفتند: خیر، یا امیرمؤمنان ، خداوند آنچه را که دیده های ما از دیدنش ناتوانند، برای شما مکشوف فرموده است. سپس گفتم: سوگند به آنکه دانه را شکافت و انسان را آفرید، حتماً او را خواهید دید همان گونه که من می بینم و صدایش را خواهید شنید همان گونه که من می شنوم! و چیزی نگذشت که پیرمردی با سری بزرگ، بلند بالا با چشمانی عمودی نمایان گشته و گفت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین ورحمة الله وبرکاته!

گفتم: از کجا آمده ای ملعون؟ گفت: از دیار گناهان! گفتم: به کجا می روی؟ گفت: به سوی گناه! گفتم: چه بد پیرمردی هستی تو! گفت: شما چرا چنین می گوئید یا امیرمؤمنان؟! به خدا سوگند سخنی از جانب خدای ﷻ را درباره خودم

به شما خواهم گفت که آن را زمانی به من فرموده که جز او و من شخص سومی میان ما حضور نداشته است! گفتم: ای لعین، تو از خدا روایت می کنی؟! بی واسطه و بدون حضور شخص سومی؟! گفت: آری، زمانی که به خاطر گناهی که مرتکب شدم به آسمان چهارم فرود آمدم، ندا دادم: ای خدا و مولای من، گمان نکنم آفریده‌ای شقی تر از من خلق کرده باشی! پس خدای عز و جل به من وحی فرمود که: بلی، شقی تر از تو را نیز آفریده‌ام، نزد مالک (خازن جهنم) برو تا او را به تو نشان دهد. پس نزد مالک رفته و گفتم: خداوندی که خود سلام است به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: آن کسی را که شقی تر از من است به من نشان بده! پس مالک مرا با خود به دوزخ برد و دریچه بالایی آن را برداشت، ناگاه آتشی سیاه بیرون زد که یقین کردم من و مالک را خواهد خورد، سپس مالک به آن گفت: آرام باش! پس آرام گرفتم، آن‌گاه به طبقه پایین تر رفت که آتشی سیاه تر و سوزان تر از آن بیرون زد، پس به آن گفتم: خاموش شو! و آتش خاموش گشت! و همین طور مرا تا طبقه هفتم با خود برد و هرچه پایین تر می‌رفتیم، آتشی شدیدتر از طبقه قبلی بیرون می‌زد و یقین می‌کردم که من و مالک و هر آنچه را که خدای عز و جل آفریده، خواهد خورد، لذا دست‌هایم را روی چشمانم گذاشته و می‌گفتم: مالک، آن را فرمان بده که خاموش شود و گرنه من خاموش خواهم شد! پس مالک می‌گفت: تو تا زمانی که برایت معین شده، خاموش نخواهی شد، آن‌گاه امر می‌کرد و آن آتش خاموش می‌شد. سپس دو مرد را دیدم که زنجیرهایی از آتش دور گردنشان پیچیده و آن‌ها را به سمت بالا آویزان کرده و بالای سرشان عده‌ای آتش به دست، بر فرق آن‌ها می‌کوبیدند، پس گفتم: ای مالک، این دو کیستند؟ گفت: مگر نوشته‌ی پایه عرش را نخوانده‌ای؟ و من آن را دو هزار سال پیش از اینکه خداوند دنیا را خلق کند، خوانده بودم که چنین بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، او را به علی مؤید و نصرت دادم». مالک گفت: این دو دشمنان آن دو هستند و در حق آن دو ستم روا داشته‌اند.

دستور ابليس به شياطين در باب تشكيك مردم نسبت به اهل بيت عليهم السلام

١٤٩- قال الحسين بن أحمد بن المغيرة^١ في الباب الثامن والثمانين من كامل الزيارات: حديث رواه شيخه أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه عليه السلام مؤلف كامل الزيارات ونقل عنه وهو عن زائدة عن مولانا علي بن الحسين عليه السلام ذهب على شيخنا عليه السلام أن يضمه كتابه هذا وهو مما يليق بهذا الباب ويشتمل أيضاً على معاني شتى حسن تام الألفاظ أحبب إدخاله وجعلته أول الباب وجميع أحاديث هذا الباب وغيرها مما يجري مجريها يُستدل بها على صحة قبر مولانا الحسين عليه السلام بكر بلا لأن كثيراً من المخالفين ينكرون أن قبره بكر بلا كما ينكرون أن قبر مولانا أمير المؤمنين عليه السلام بالغري بظهر نجف الكوفة وقد كنت استفدت هذا الحديث بمصر عن شيخي أبي القاسم علي بن محمد بن عبدوس الكوفي عليه السلام مما نقله عن مزاحم بن عبد الوارث البصري بأسناده عن قدامة بن زائدة عن أبيه زائدة عن علي بن الحسين عليه السلام وقد ذكرت شيخنا ابن قولويه بهذا الحديث بعد فراغه من تصنيف هذا الكتاب ليدخله فيه فما قضى ذلك وعاجلته منيته عليه السلام وألحقه بمواليه عليهم السلام وهذا الحديث داخلٌ فيما أجازني شيخي عليه السلام وقد جمعت بين الروایتين بالألفاظ الزائدة والنقصان والتقديم والتأخير فيهما حتى صحَّ بجميعة عن حدّثي به أولاً ثم الآن وذلك أنّي ما قرأته على شيخي عليه السلام ولا قرأه علي غير إني أرويه عن حدّثي به عنه وهو أبو عبد الله أحمد بن محمد بن عيَّاش قال حدّثني أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه قال حدّثني أبو عيسى عبيد الله بن الفضل بن محمد بن هلال الطائي البصري عليه السلام

١. قد ألحق الحسين بن أحمد بن المغيرة هذا الحديث بكتاب ابن قولويه، وهو (أي الحسين) «أبو عبد الله البوشنجي كان عراقياً، مضطرب المذهب وكان ثقة فيما يرويه...» كما ذكره النجاشي في رجاله / ٩٨ رقم ١٦٥ وروى عنه ابن قولويه صاحب الكتاب فيه / ٢٧٣، الباب التسعون الحديث الثالث، وروى عنه الشيخ المفيد في أماليه / ٢٣، المجلس الثالث، الحديث الخامس، وروى محمد بن أبي القاسم محمد بن علي الطبري بإسناده عن المفيد عن الحسين بن أحمد بن المغيرة رواية في كتابه بشارة المصطفى لشيعته المرتضى / ٦٨، كما ذكر هذه الروايات الثلاث صاحب مستدركات علم الرجال / ٩٣/٣، رقم ٤١٩٥.

قال حدثني أبو عثمان سعيد بن محمد قال حدثنا محمد بن سلام بن يسار الكوفي قال حدثني أحمد بن محمد الواسطي قال حدثني عيسى بن أبي شيبة القاضي قال حدثني نوح بن دراج قال: حدثني قدامة بن زائدة عن أبيه قال: قال علي بن الحسين عليه السلام: بلغني يا زائدة أنك تزور قبر أبي عبد الله الحسين عليه السلام إحياناً، فقلت: إن ذلك لكما بلغك. فقال لي: فلما ذا تفعل ذلك ولك مكانٌ عند سلطانك الذي لا يحتمل أحداً على محبتنا وتفضيلنا وذكر فضائلنا والواجب على هذه الأمة من حقنا؟ فقلت: والله ما أريد بذلك إلا الله ورسوله ولا أحفل بسخط مَنْ سخط ولا يكبر في صدري مكروه ينالني بسببه. فقال: والله إن ذلك لكذلك. فقلت: والله إن ذلك لكذلك، يقولها ثلاثاً وأقولها ثلاثاً. فقال: أبشر ثم أبشر ثم أبشر فلا تخبرنك بخبر كان عندي في النخب^٢ المخزون فإنه لما أصابنا بالطف ما أصابنا وقتل أبي عليه السلام وقتل مَنْ كان معه من ولده وإخوته وسائر أهله ومُحلت حرمة ونساؤه على الأقتاب يرادينا الكوفة فجعلت أنظر إليهم صرعى ولم يواروا فعظم ذلك في صدري واشتدّ لما أرى منهم قلقي فكادت نفسي تخرج وتبينت ذلك مني عمّي زينب الكبرى بنت علي عليه السلام فقالت: مالي أراك تجود بنفسك يا بقرية جدّي وأبي وإخوتي؟! فقلت: وكيف لا أجزع وأهلع وقد أرى سيدي وإخوتي وعمومتي وولد عمّي وأهلي مصرعين بدمائهم مرمّلين بالعرى مسلمين لا يكفنون ولا يوارون ولا يعرج عليهم أحد ولا يقربهم بشرٌ كأثم أهل البيت من الديلم والخزر. فقالت: لا يجزعنك ماترى فوالله إن ذلك لعهد من رسول الله صلى الله عليه وآله إلى جدك وأبيك وعمك، ولقد أخذ الله الميثاق أناس من هذه الأمة لا تعرفهم فراعته هذه الأمة وهم معروفون في أهل السموات أنتم يجمعون هذه الأعضاء المتفرقة فيوارونها وهذه الجسوم المضرجة وينصبون لهذا الطفّ علماً لقبر أبيك سيّد الشهداء لا يدرس أثره ولا يعفو رسمه على

١. ستيار، نسخة بدل.

٢. البحر، نسخة بدل.

كرور الليالي والأيام وليجتهدنّ أئمة الكفر وأشياع الضلالة في محوه وتطميعه فلا يزداد أثره إلا ظهوراً وأمره إلا علواً، فقلت وما هذا العهد وما هذا الخبر؟ فقالت: نعم، حدّثني أم أيمن إنّ رسول الله ﷺ زار منزل فاطمة عليها السلام في يوم من الأيام فعملت له حريرة وأتاه علي عليه السلام بطبق فيه تمر، ثمّ قالت أم أيمن: فاتيتهم بعُسّ^١ فيه لبن وزبد، فأكل رسول الله ﷺ وعليّ وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام من تلك الحريرة وشرب رسول الله ﷺ وشربوا من ذلك اللبن ثمّ أكل وأكلوا من ذلك التمر والزبد ثمّ غسل رسول الله ﷺ يده وعليّ يصبّ عليه الماء فلما فرغ من غسل يده مسح وجهه ثمّ نظر إلى عليّ وفاطمة والحسن والحسين نظراً عرفنا به السرور في وجهه ثمّ رمق بطرفه نحو السماء ملياً ثمّ انه وجّه وجهه نحو القبلة وبسط يديه ودعا، ثمّ خرّ ساجداً وهو ينشج^٢ فاطال النشوج وعلا نحيبه وجرت دموعه ثمّ رفع رأسه وأطرق إلى الأرض ودموعه تقطر كأنها صوب المطر، فحزنت فاطمة وعليّ والحسن والحسين عليهم السلام، وحزنت معهم لما رأينا من رسول الله ﷺ وهبناه أن نسأله حتّى إذا طال ذلك، قال له عليّ وقالت له فاطمة: ما يبكيك يا رسول الله؟ لا أبكى الله عينيك فقد أقرح قلوبنا ما نرى من حالك، فقال: يا أخي سررت بكم - وقال مزاحم ابن عبد الوارث في حديثه هاهنا فقال: يا حبيبي إني سررت بكم سروراً ما سررت مثله قطّ - وإني لأنظر إليكم وأحمد الله على نعمته عليّ فيكم، إذ هبط عليّ جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمّد، إنّ الله تبارك وتعالى أطلع على ما في نفسك وعرف سرورك بأخيك وابتكتك وسبّطيك فأكمل لك النعمة وهناك العطيّة بأن جعلهم وذرياتهم ومحبيهم وشيعتهم معك في الجنّة لا يفرق بينك وبينهم يحبون كما تحبّي^٣ ويعطون كما تعطى حتّى ترضى وفوق الرضا على بلوى كثيرة تناههم في الدنيا

١. العُسّ بالضمّ والسين المهملة المشدّدة: القدح الكبير، وفي بعض النسخ (بقعب) بفتح القاف المعجمة يقال للقدح من خشب مقعر.

٢. نشج الباكي نشيجاً: غصّ بالبكاء في حلقه من غير انتحاب، والقدر غلت فسمع لها صوت.

٣. من الحباء وهو العطاء بلا منّ ولا جزاء، وفي بعض النسخ يحيون كما تحبّي والأنسب هو ما في

ومكارة تصيهم بأيدي أناس يتحلون ملّتك ويزعمون أنّهم من أمّتك، براء من الله ومنك، خبطاً خبطاً وقتلاً قتلاً شتّى مصارعهم نائية قبورهم، خيرة من الله لهم ولك فيهم، فأحمد الله ﷻ على خيرته وأرض بقضائه، فحمدتُ الله ورضيتُ بقضائه بما اختاره لكم، ثمّ قال لي جبرئيل: يا محمّد إنّ أخاك مضطهدٌ بعدك مغلوبٌ على أمّتك متعوبٌ من أعدائك ثمّ مقتول بعدك يقتله أشرّ الخلق والخلقة وأشقى البرية يكون نظير عاقر الناقة ببلد تكون إليه هجرته وهو مغرّس شيعته وشيعة ولده، وفيه على كلّ حال يكثر بلواهم ويعظم مصابهم وإنّ سبطك هذا - واومى بيده إلى الحسين (عليه السلام) - مقتول في عصابة من ذريتك وأهل بيتك وأخيار من أمّتك بضفة الفرات^٢ بأرض يقال لها كربلا من أجلها يكثر الكرب والبلاء على أعدائك وأعداء ذريتك في اليوم الذي لا ينقضي كربه ولا تفني حسرته - وهي أطيب بقاع الأرض وأعظمها حرمة يقتل فيها سبطك وأهله وأتّها من بطحاء الجنة - فإذا كان ذلك اليوم الذي يقتل فيه سبطك وأهله وأحاطت به كتاب أهل الكفر واللعنة تزعزعت الأرض من أقطارها ومادت الجبال وكثر اضطرابها واصطفقت^٣ البحار بأواجها وماجت السّموات بأهلها غضباً لك يا محمّد ولذريتك واستعظماً لما يتتهك من حرمتك ولشّر ما تكافى به في ذريتك وعترتك ولا يبقى شيء من ذلك إلّا استأذن الله ﷻ في نصره أهلك المستضعفين المظلومين الذين هم حجة الله على خلقه بعدك، فيوحى الله إلى السّموات والأرض والجبال والبحار ومن فيهنّ: إنّني أنا الله الملك القادر الذي لا يفوته هارب ولا يعجزه ممتنع وأنا أقدر فيه على الانتصار والانتقام، وعزّي وجلالي لأعذب منّ وتر رسولي وصفيتي وانتهك حرمة وقاتل عترته

المتن.

١. خبط خبطاً: ضرب ضرباً شديداً.

٢. الضفة من النهر جانبه ومن البحر ساحله.

٣. اصطفق الأشجار اضطربت واهتزّت بالريح، والعود تحركت اوتاره.

ونبذ عهده وظلم أهل بيته^١ عذاباً لا أعدّ به أحداً من العالمين^٢، فعند ذلك يضحّ كلُّ شيء في السموات والأرضين بلعن من ظلم عترتك واستحلّ حرمتك، فإذا برزت تلك العصابة إلى مضاجعها تولى الله ﷻ قبض أرواحها بيده وهبط إلى الأرض ملائكة من السماء السابعة معهم انية من الياقوت والزمرد مملوءة من ماء الحياة وحلل من حلال الجنة وطيب من طيب الجنة فغسلوا جثثهم بذلك الماء والبسوها الحلل وحنطوها بذلك الطيب، وصلت الملائكة صفّاً صفّاً عليهم، ثم يبعث الله قوماً من أمتك لا يعرفهم الكفار لم يشركوا في تلك الدماء بقول ولا فعل ولا نية، فيوارون أجسامهم ويقيمون رسماً لقبر سيّد الشهداء بتلك البطحاء يكون علماً لأهل الحقّ وسبباً للمؤمنين إلى الفوز، وتحفّه ملائكة من كلّ سماء مائة ألف ملك في كلّ يوم وليلة ويصلّون عليه ويطوفون عليه ويسبّحون الله عنده ويستغفرون الله لمن زاره ويكتبون أسماء من يأتيه زائراً من أمتك متقرباً إلى الله تعالى وإليك بذلك وأسماء آبائهم وعشائرتهم وبلدانهم ويوسمون في وجوههم بميسم^٣ نور عرش الله هذا زائر قبر خير الشهداء وابن خير الأنبياء فإذا كان يوم القيامة سطح في وجوههم من أثر ذلك الميسم نور تغشى منه الأبصار يدل عليهم ويعرفون به، وكأني بك يا محمّد بيني وبين ميكائيل وعليّ أمامنا ومعنا من ملائكة الله ما لا يحصي عددهم ونحن نلتقط من ذلك الميسم في وجهه من بين الخلائق حتّى ينجيهم الله من هول ذلك اليوم وشدائده، وذلك حكم الله وعطاؤه لمن زار قبرك يا محمّد أو قبر أخيك أو قبر سبطيك لا يريد به غير الله ﷻ، وسيجتهد أناس ممن حقّت عليهم اللعنة من الله والسخط أن يعفوا رسم ذلك القبر ويمحوا أثره، فلا يجعل الله تبارك وتعالى لهم إلى ذلك سبيلاً، ثم قال رسول الله ﷺ: فهذا أبكاني وأحزني.

١. أهله، نسخة بدل.

٢. عوداً إلى كلام جبرئيل عليه السلام.

٣. الميسم: أثر الجمال.

قالت زينب: فلما ضرب ابن ملجم لعنه الله أبي (عليه السلام) ورأيت عليه أثر الموت منه، قلت له: يا أبة حدّثني أم أيمن بكذا وكذا وقد أحببت أن أسمعك منك، فقال: يا بنيّة الحديث كما حدّثتك أم أيمن وكأني بك وبنساء أهلِكَ سبياً بهذا البلد أذلاء خاشعين تخافون أن يتخطّفكم الناس، فصبراً صبراً، فولذي فلق الحبة وبرء النسمة ما الله على ظهر الأرض يومئذٍ وليّ غيركم وغير محبيكم وشيعتكم، ولقد قال لنا رسول الله ﷺ حين أخبرنا بهذا الخبر: إنّ إبليس لعنه الله في ذلك اليوم يطير فرحاً فيجول الأرض كلّها بشياطينه وعفاريته فيقول: يا معاشر الشياطين قد أدركنا من ذرية آدم الطلبة وبلغنا في هلاكهم الغاية واورثناهم النار إلّا من اعتصم بهذه العصاة فاجعلوا شغلهم بتشكيك الناس فيهم وحملهم على عداوتهم وإغرائهم بهم وأوليائهم حتّى تستحكموا ضلالة الخلق وكفرهم ولا ينجو منهم ناج، ولقد صدق عليهم إبليس - وهو كذوب - أنّه لا ينفع مع عداوتكم عمل صالح ولا يضرّ مع محبتكم وموالايتكم ذنب غير الكبائر.

قال زائدة ثمّ قال علي بن الحسين (عليه السلام) بعد أن حدّثني بهذا الحديث: خذه إليك ما لو ضربت في طلبه اباط الإبل حولاً لكان قليلاً^۱.

حسين بن احمد بن مغيره در باب هشتاد و هشتم از كتاب كامل الزيارات حديثی دارد، اين حديث را استادش ابوالقاسم (عليه السلام) مصنف كتاب كامل الزيارات روايت کرده و حسين بن احمد از او و وی از زائده و او از مولای ما حضرت علی بن الحسين (عليه السلام) نقل نموده.

استاد ما (عليه السلام) فراموش کرد که این حديث را به کتابش ضمیمه کند در حالی که سزاوار بود در این باب نقل شود، حديث مزبور چون بر معانی پسندیده و بسیاری مشتمل بوده و الفاظش تام و زیباست دوست داشتم آن را در این باب بگنجانم.

قابل ذکر است که تمام احاديث این باب و احاديث ديگر که با اینها در

مضمون مشترك هستند به آنها بر مکان قبر امام حسین (علیه السلام) در کربلا استدلال شده است زیرا بسیاری از مخالفین انکار دارند که قبر آن حضرت در کربلا است چنانچه وجود قبر امیرمؤمنان (علیه السلام) را در نجف منکر می‌باشند.

این حدیث را در مصر از استادم ابی القاسم علی بن محمد بن عبدوسی کوفی (رضی الله عنه) استفاده کرده‌ام، و وی آن را از مزاحم بن عبد الوارث بصری، به اسنادش از قدامة بن زائده، از پدرش زائده، از علی بن الحسین (علیه السلام) نقل کرده.

پس از آنکه استاد ما ابن قولویه از تصنیف این کتاب (کامل الزیارة) فارغ گردید با وی راجع به این حدیث مذاکره کرده و به ایشان پیشنهاد نمودم آن را در این کتاب داخل نماید ولی پیش از آنکه ایشان به این کار مبادرت ورزند اجل او را دریافت و او را به موالی او (علیه السلام) ملحق کرد خدا از او خوشنود و راضی باشد.

این حدیث در آنچه استادم (رضی الله عنه) به من اجازه آن‌ها را داده است داخل بوده منتهی در مقام نقل بین دو روایت را جمع کرده، برخی الفاظ را اضافه و بعضی را حذف نموده، پاره‌ای را مقدم و شطری را مؤخر کرده‌ام و بدین ترتیب صحیح است بگویم: این حدیث را با تمام الفاظ و عباراتش از کسی نقل می‌کنم که وی آن را برایم اولاً و سپس الآن حدیث نموده چه آنکه نه من آن را بر استادم (رضی الله عنه) قرائت کرده و نه او بر من قرائت نموده است فقط من آن را از کسی که برایم نقل کرده حکایت می‌کنم و آن حدیث چنین است: ابو عبدالله احمد بن محمد بن عیاش می‌گوید: ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه برایم نقل کرد و گفت: ابوعیسی عبیدالله بن فضل بن محمد بن هلال الطائی البصری برایم نقل نمود و گفت: ابوعثمان سعید بن محمد برایم نقل کرد و گفت: محمد بن سلام بن یسار کوفی برای ما نقل کرد و گفت: احمد بن محمد واسطی برایم نقل نمود و گفت: عیسی بن ابی شیبه قاضی برایم نقل کرد و گفت: نوح بن دراج برایم نقل کرد و گفت: قدامة بن زائده برایم حدیث کرد و از پدرش نقل کرد، پدرش گفت: حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) فرمودند: ای زائده خبر به من رسیده که گاهی به زیارت قبر ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) می‌روی؟

عرض کردم: همان‌طور است که خبر به گوش شما رسیده.

حضرت فرمودند: برای چه مبادرت به چنین فعلی می‌ورزی در حالی که تو نزد سلطان مکانت و منزلتی داشته و وی کسی است که توان این را ندارد ببیند

شخصی به ما محبت داشته و ما را بر دیگران برتری می‌دهد و فضائل ما را ذکر می‌کند و حقی که از ما بر این امت واجب است را رعایت می‌نماید؟
 محضر مبارکش عرض کردم: به خدا سوگند قصدم از این فعل فقط رضایت خدا و رسول خدا بوده و از غضب و سخط کسی که بر من غضب نماید ترس و وحشتی ندارم و امر مکروهی که از ناحیه این فعل به من برسد هرگز در سینه‌ام گران و سنگین نیست و بر من قابل تحمل می‌باشد.
 حضرت فرمودند: تو را به خدا سوگند امر چنین است؟
 عرض کردم: به خدا سوگند امر چنین است.
 حضرت سؤالشان را سه بار تکرار فرموده و من نیز جوابم را سه بار بازگو نمودم.

سپس حضرت فرمودند: بشارت باد ترا، بشارت باد ترا، بشارت باد تو را، لازم شد خبر دهم تو را به حدیثی که نزد من بوده و از احادیث نخبه و برگزیده‌ای است که جزء اسرار مخزونه می‌باشد و آن این است: زمانی که در طف (کربلا) آن مصیبت به ما وارد گشت و پدرم (علیه السلام) و تمام فرزندان و برادران و جمیع اهلیش که با او بودند کشته شدند و حرم و زنان آن حضرت را بر روی شتران بی‌جهاز نشانده و ما را به کوفه برگرداندند پس به قتلگاه ایشان چشم دوختم و ابدان طاهره ایشان را برهنه و عریان دیدم که روی خاک افتاده و دفن نشده‌اند، این معنا بر من گران آمد و در سینه‌ام اثرش را یافته و هنگامی که از ایشان چنین منظره‌ای را مشاهده کردم؛ اضطراب و ناآرامی در من شدت یافت به حدی که نزدیک بود روح از کالبدم خارج شود، این هیئت و حالت را وقتی عمه‌ام زینب کبری دختر علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) از من مشاهده نمود فرمود: این چه حالی است از تو می‌بینم، ای یادگار جد و پدر و برادرم چرا با جان خود چنین می‌کنی؟! من گفتم: چگونه جزع و بی‌تابی نکنم در حالی که می‌بینم سرورم و برادران و عموها و پسرعموها و اهل خود را در خون خویش طپیده، عریان و برهنه بوده، جامه‌هایشان را از بدن بیرون آورده‌اند، بدون اینکه کفن شده یا دفن گردیده باشند، احدی بالای سرشان نبوده و بشری نزدیکشان نمی‌شود گویا ایشان از خاندان دیلم و خزر می‌باشند؟! عمه‌ام فرمود: آنچه می‌بینی تو را به جزع نیاورد، به خدا سوگند این عهد و پیمانی بوده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با جدت (امیرمؤمنان (علیه السلام)) و پدرت (سید الشهداء (علیه السلام)) و

عمویت (حضرت مجتبیٰ علیه السلام) نموده و خداوند متعال نیز از گروهی از این امت که در زمره ستمکاران و سرکشان نمی‌باشند پیمان گرفته است ایشان در بین اهل آسمان‌ها معروف و مشهورند که این اعضاء قلم شده را جمع کرده و دفن نموده و این ابدان و اجسام خون‌آلود را به خاک سپرده و در این سرزمین برای قبر پدرت سیدالشهداء نشانه‌ای نصب کرده که اثرش هیچ‌گاه کهنه و مندرس نشده و گذشت شب و روز آن را محو نمی‌کند، و بسیاری از رهبران کفر و الحاد و ابناء ضلالت و گمراهی سعی در نابود کردن آن می‌نمایند ولی به جای اینکه رسم و نشانه آن از بین رود ظاهرتر و آشکارتر می‌گردد.

من پرسیدم: این چه عهد و میثاقی بوده و این چه حدیث و خبری می‌باشد؟ پس عمّه‌ام فرمود: بلی، امّ ایمن برایم نقل نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی از روزها به منزل حضرت فاطمه علیها السلام نزول اجلال فرمود و حضرت فاطمه علیها السلام برای آن جناب حریره درست کردند و حضرت علی علیه السلام طبقی نزد حضرت آوردند که در آن خرما بود، سپس امّ ایمن گفت: من نیز قدحی که در آن شیر و سرشیر بود را خدمتشان آوردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و فاطمه و حسنین علیهم السلام از آن حریره میل کرده و سپس همگی آن شیر را آشامیدند و پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و به دنبال آن حضرت ایشان از آن خرما و سرشیر تناول نمودند و بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله دست‌های مبارکشان را شستند در حالی که امیرمؤمنان علیه السلام آب به روی دست‌های آن حضرت می‌ریختند و پس از آنکه آن جناب از شستن دست‌ها فارغ شدند دست به پیشانی کشیده آنگاه به طرف علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نظری که حاکی از سرور و نشاط بود نموده سپس با گوشه چشم به جانب آسمان نگریست بعد صورت مبارک به طرف قبله کرده و دست‌ها را گشود و دعا نمود و پس از آن به حال گریه به سجده رفته و با صدای بلند می‌گریستند و اشک‌هایشان جاری بود. سپس سر از سجده برداشته و به راه افتادند در حالی که اشک‌های آن حضرت قطره قطره می‌ریخت گویا باران در حال باریدن بود، از این صحنه حضرت فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام محزون شده و من نیز متأثر گشته و اندوهگین شدم ولی همگی از سؤال نمودن پرهیز کرده و از آن حضرت نپرسیدیم که سبب این گریه چیست تا گریستن آن جناب به درازا کشید در این هنگام علی و فاطمه علیهم السلام پرسیدند: چه چیز شما را گریانده یا رسول الله؟! خدا

هرگز چشمان شما را نگریند قلب ما از این حال شما جریحه دار گردیده حضرت فرمودند: ای برادر من، به واسطه شما مسرور گشتم... .

مزاحم بن عبد الوارث در حدیث خود به اینجا که می‌رسد می‌گوید: نقل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: ای حبیب من به واسطه شما چنان مسرور و شادمان شدم که تاکنون این‌طور خوشحال نشده بودم و به شما نگریستم و خدا را بر نعمت شما که به من داده حمد و سپاس نمودم، در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله خداوند متعال بر آنچه در نهان تو است اطلاع داشته و می‌داند که سرور و شادی تو به واسطه برادر و دختر و دو سبط تو می‌باشد پس نعمتش را بر تو کامل کرده و عطیه‌اش را بر تو گوارا نمود یعنی ایشان و ذریه آنها و دوستداران و شیعیانشان را در بهشت با تو همسایه نمود، بین تو و ایشان تفرقه و جدایی نمی‌اندازد، ایشان از عطاء بدون منت او منتفع شده همان‌طوری که تو از آن بهره‌مند می‌شوی و به آنها اعطاء می‌شود همان‌طوری که به تو اعطاء می‌گردد تا آنجایی که راضی و خشنود شده بلکه فوق رضایت ایشان و تو حق تعالی عنایت می‌فرماید و این لطف و عنایت در مقابل آزمایش و ابتلائات بسیاری است که در دنیا متوجه ایشان شده و ناملایماتی که به‌وسیله‌ی مردم و آنهایی که از ملت و کیش تو می‌باشند و خود را از امت تو پنداشته در حالی که از خدا و از تو بسیار دور هستند به ایشان می‌رسد، گاهی ضربه‌های شدید و غیرقابل تحمل از ناحیه این گروه متوجه ایشان شده و زمانی با قتل و کشتار ایشان مواجه می‌گردند.

قتلگاه‌ها ایشان مختلف و پراکنده و قبورشان از یکدیگر دور می‌باشد، خیرجویی نما از خدا برای ایشان و برای خودت، پس به‌خاطر آنچه که از خیر خدا بر آنان اختیار و مقدر شده حمد و سپاس خدا را به جای آور؛ و راضی شو به قضای او پس حمد خدای بجا آورده و راضی شدم به قضایش به آنچه برای شما اختیار فرموده.

سپس جبرئیل به من گفت: ای محمد برادرت پس از تو منکوب و مغلوب امتت قرار گرفته و از دشمنانت در تعب و رنج واقع می‌شود، و بعد از تو او را بدترین مخلوقات و شقی‌ترین مردم می‌کشد، قاتل آن حضرت نظیر پی‌کننده ناقه صالح است، وی به منظور انجام این کار به شهری هجرت می‌کند که آن شهر

محلّ نشو و نمای شیعه و پیروان آن حضرت و فرزندش می‌باشد، در آن شهر ابتلائات ایشان (اهل بیت علیهم‌السلام) بسیار مصیبت به ایشان عظیم می‌باشد، و این سبط شما (جبرئیل با دست اشاره به حضرت حسین علیه‌السلام نمود) با جماعتی از فرزندان و اهل بیت شما و نیکانی از امتت در کنار فرات واقع در سرزمینی که به آن «کربلا» می‌گویند کشته می‌شود.

کربلا را از این جهت کربلا گویند که حزن و بلاهایی که از دشمنان شما و دشمنان فرزندان شما در روزی که حزن و اندوهش تمام‌شدنی نبوده و حسرت آن زوال‌پذیر نیست به عمل می‌آید بسیار زیاد می‌باشد. این زمین پاکیزه‌ترین اماکن واقع در روی زمین بوده و احترامش از تمام بقاع بیشتر است، در آن سبط تو و اهل بیتش کشته می‌شوند.

کربلا از زمین‌های بهشت است، هرگاه روزی که در آن سبط تو و اهل بیتش کشته می‌شوند فرا برسد و لشکر اهل کفر و لعنت او را احاطه نمایند به جهت غضب به خاطر تو و فرزندان ای محمّد و به منظور بزرگ شمردن هتک حرمت و تقبیح نمودن کرداری که نسبت به ذرّیه و عترت انجام شده زمین بلرزد و کوه‌ها کشیده و اضطراب و جنبششان زیاد شود و امواج دریاها متلاطم گردد و آسمان‌ها اهلشان را به هم بریزند، و از زمین و کوه‌ها و دریاها و آسمان‌ها چیزی باقی نمی‌ماند مگر آنکه از حق تعالی اذن می‌خواهند که اهل تو را که مستضعفین و مظلومین بوده و حجّت‌های خدا بعد از تو بر خلائق هستند را نصرت و یاری کنند پس خداوند به آنها و موجودات در آنها وحی کرده و می‌گوید: منم خداوند متعال، سلطانی که قادر است و کسی نتواند از او بگریزد در توان هیچ خصم و دشمنی نیست که او را عاجز و ناتوان کند، من بر یاری کردن دوستانم قادر و بر انتقام گرفتن از دشمنان متمکن هستم، به عزّت و جلال خود قسم آنان را که رسولم را تنها گذارده و برگزیده‌ام را رها کرده و حرمتش را هتک نموده و فرزندانش را کشته و عهدش را نقض و زیر پای نهاده و به اهل بیتش ستم کرده‌اند عذابی کنم که احدی از عالمیان را چنین عذابی نکرده باشم. در این هنگام تمام موجودات سماوی و ارضی به ضجّه درآمده و آنان که به عترت ستم کرده و هتک حرمت را روا داشته‌اند، لعن و نفرین می‌کنند. و هنگامی که آن جماعت (فرزندان و اهل بیت و نیکان از امتت) به طرف گورها و قبرهایشان

نمایان می‌شوند حق تعالی خودش متولی قبض ارواح آنها به ید قدرتش شده و فرشتگان را از آسمان هفتم به زمین فرو فرستاده در حالی که با ایشان: ظروفی از یاقوت و زمرد بوده که مملو از آب حیات می‌باشند. و حله‌هایی از حله‌های بهشتی. و عطری از عطرها بهشتی می‌باشد، پس فرشتگان بدن‌های ایشان را با آن آب‌ها شستشو داده و حله‌ها را به تن آنها کرده و با آن عطرها حنوطشان نموده و دسته دسته برایشان نماز می‌خواند و پس از اتمام نماز حق تعالی گروهی از امتت را که کفار ایشان را نمی‌شناسند و در خون شهدا نه با گفتار و نه با کردار و نه با قصد شرکت کرده‌اند را گسیل داشته تا اجسام و ابدان آنها را دفن کنند و برای قبر سید الشهداء در آن سرزمین اثری نصب کرده تا برای اهل حق نشانه‌ای بوده و برای اهل ایمان سببی برای رستگاری باشد و در هر روز و شب از هر آسمانی صد هزار فرشته گرداگرد آن طواف کرده و بر آن حضرت صلوات فرستاده و نزد قبرش تسبیح خدا گفته و برای زائرین آن جناب طلب آمرزش کرده و اسامی زائرین از امتت را که قربه الی الله آن حضرت را زیارت می‌کنند و نیز اسماء پدران و خویشاوندان و شهرهای ایشان را می‌نویسند و در صورت‌های ایشان بامدادی که از نور عرش الهی است این عبارت را نقش می‌بندند: این شخص زائر قبر بهترین شهدا و زائر قبر فرزند بهترین انبیاء می‌باشد.

در روز قیامت از اثر این مداد نوری ساطع شده که از پرتوش چشم‌ها تار می‌گردد و با این نور ایشان شناخته می‌شوند، و گویا تو ای محمد بین من و میکائیل قرار گرفته و علی جلو ما بوده و همراهمان فرشتگانی حرکت می‌کند که از کثرت عدد ایشان معلوم نیست و به وسیله همین نوری که در صورت‌های ایشان هست، آنها را از بین خلائق دریافته و جدا می‌کنیم و بدین ترتیب حق تعالی ایشان را از هول و وحشت آن روز و سختی‌های آن نجات می‌دهد و این حکم خدا است در حق کسانی که قبر تو را ای محمد یا قبر برادرت یا قبر دو سبط تو را زیارت کرده و قصدی غیر از خدای عز و جل را نداشته باشند و البته گروهی از مردم که مستحق لعنت و سخط و غضب الهی هستند خواهند آمد که در محو کردن رسم و نشانه این قبر سعی کرده و می‌کوشند آن را از بین ببرند ولی خداوند قادر به ایشان چنین توانی را نخواهد داد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: این خبر من را گریاند و اندوهگین نمود.

دنباله حدیث به نقل علیا مخدّره حضرت زینب کبری دختر امیرمؤمنان (علیها السلام) حضرت زینب سلام الله علیها فرمود: زمانی که ابن ملجم لعنه الله علیه پدرم را ضربت زد و من اثر مرگ را در آن حضرت مشاهده کردم محضرش عرضه داشتم: ای پدر ام ایمن برایم حدیثی چنین و چنان نقل نمود، دوست دارم حدیث را از شما بشنوم.

پدرم فرمودند: دخترم، حدیث همان طوری است که ام ایمن نقل کرده، گویا می بینم که تو و بانوان از اهل تو در این شهر به صورت اسیران درآمد، خوار و منکوب می گردید، هر لحظه هراس دارید که شما را مردم بربایند و هلاک سازند، بر شما باد به صبر و شکیبایی، سوگند به کسی که دانه را شکافته و انسان را آفریده روی زمین کسی غیر از شما و غیر از دوستان و پیروانتان نیست که ولی خدا باشد و هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این خبر را برای ما نقل می نمودند، فرمودند، ابلیس لعنه الله علیه در آن روز از خوشحالی به پرواز درمی آید پس در تمام نقاط دستیاران و عفریت هایش را فراخوانده و به آنها می گوید: ای جماعت شیاطین، طلب و تقاص خود را از فرزند آدم گرفته و در هلاکت ایشان به نهایت آرزوی خود رسیده و آتش دوزخ را نصیب ایشان نمودیم مگر کسانی که به این جماعت (مقصود اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)) پیوندند از این رو سعی کنید نسبت به ایشان در مردم تشکیک ایجاد کرده و آنها را بر دشمنی ایشان وادارید تا بدین وسیله گمراهی مردم و کفرشان مسلم و محقق شده و نجات دهنده ای برایشان بهم نرسد، ابلیس با اینکه بسیار دروغ گو و کاذب است این کلام را به ایشان راست گفت، وی به آنها اطلاع داد، اگر کسی با این جماعت (اهل بیت (علیهم السلام)) عداوت داشته باشد هیچ عمل صالحی برایش نافع نیست چنانچه اگر با ایشان محبت داشته باشد هیچ گناهی غیر از معاصی کبیره ضرری به او نمی رساند.

زائده می گوید: سپس حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) پس از نقل این حدیث برایم فرمودند: این حدیث را بگیر و ضبط کن، اگر در طلب آن یک سال شتر می دواندی و در کوه و کمر به دنبال آن تفحص می کردی محققاً کم و اندک بود.

ملاقات ابلیس با امام سجاد (علیه السلام)

۱۵۰- قال أبو جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبري الإمامي مرسلًا: قال

ابلیس: یاربّ إنّی قد رأیت العابدین لك من عبادك من أوّل الأمر إلى عهد علیّ ابن الحسین فلم أرَ فیهم أعبد لك ولا أخشع منه، فأذن لي - یا إلهی - أن أكیده لأعلم صبره، فنهاه الله عن ذلك فلم یتته، فتصوّر لعلیّ بن الحسین (علیه السلام) وهو قائم فی صلاته فی صورة أفعی له عشرة أروّس، محدّدة الأنیاب منقلبة الأعین بالحُمْرة، طلع علیه من جوف الأرض من مكان سجوده، ثمّ تطول فلم یرعد لذلك، ولا نظر بطرفه إلیه، فانخفض إلى الأرض فی صورة الأفعی وقبض على عشرة أصابع علیّ ابن الحسین وأقبل یکدمها^۱ بأنیابه وینفخ علیها من نار جوفه، وهو لا ینکسر طرفه إلیه ولا یحرّک قدمیه عن مكانها، ولا یختلجه شكٌّ ولا وهمٌّ فی صلاته، فلم یلبث إبلیس حتّی انقضّ علیه شهاب محرق من السماء، فلما أحسّ به إبلیس صرخ وقام إلى جانب علیّ بن الحسین (علیه السلام) فی صورته الأولى وقال: یا علیّ أنت سیّد العابدین كما سُمّیت، وأنا إبلیس، والله لقد شاهدت من عبادة النبیّین والمرسلین من لُدن آدم إلى زمنك، فما رأیت مثل عبادتك، ولوَددتُ أنّك استغفرت لي، فإنّ الله كان یغفر لي، ثمّ تركه وولّی، وهو فی صلاته لا یشغله كلامه حتّی قضی صلاته على تمامها.^۲

ابو جعفر محمّد بن جریر بن رستم طبری امامی در حدیث مرسلی گفته: ابلیس گفت: پروردگارا من عبادت‌کنندگان تو را از ابتدا تا زمان علیّ بن الحسین دیده‌ام ولی عابدتر و خاشع‌تر از ایشان سراغ ندارم، پس به من اذن بده - ای خدا - تا او را بفریبم تا صبرش را بشناسم، پس خدا او را نهی کرد ولی متنبّه نشد، لذا شیطان به صورت افعی که دارای ده سر است با نیش‌های تیز، که چشم‌های قرمز سهمگین داشت از درون زمین سجده‌گاه زین‌العابدین درآمد و در محراب عبادتش پیچید امام را هراسی در دل پیدا نشد و به او توجّهی نمود شروع کرد با نیش‌های خود سر انگشتان امام را گاز می‌گرفت و نیش می‌زد باز به او توجه نکرد

۱. أي یعضها.

۲. دلائل الإمامة / ۱۹۶.

و پایش را بر نمی داشت هیچ شک و اشتباه در نمازش پیش نیامد. در این موقع از آسمان شهاب آتش زایی بر شیطان فرود آمد همین که این شهاب را دید فریادی زد و به صورت اولی خود کنار علی بن الحسین ایستاد، گفت: یا علی بن الحسین تو سرور عبادت کنندگانی چنانچه نام گرفته‌ای من شیطانم به خدا قسم عبادت پیمبران از پدرت آدم تا زمان ترا دیده‌ام کسی را چون تو عابد نیافته‌ام شیطان رفت امام همان طور مشغول نماز خود بود و سخن شیطان او را از نماز باز نمی داشت تا نمازش تمام شد.

مؤلف گوید: شبیه این روایت را در حلیة الأبرار^۱ و نوادر المعجزات^۲ و المناقب^۳ ابن شهر آشوب و مدینة المعاجز^۴ و إثبات الهداة^۵ نقل نموده‌اند.

بدخواهی و آزمندی، کار ابلیس

۱۵۱- الصدوق عن أبيه عن سعد عن ابن عيسى عن الحسن بن علي [عن عمر]^۶ عن أبان بن عثمان عن العلاء بن سيابة عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: لما هبط نوح (عليه السلام) من السفينة أتاه إبليس فقال له: ما في الأرض رجل أعظم منة علي منك، دعوت الله على هؤلاء الفساق فأرحمني منهم، ألا أعلمك خصلتين؟ إياك والحسد فهو الذي عمل بي ما عمل، وإياك والحرص فهو الذي عمل بآدم ما عمل.^۷

شیخ صدوق از پدرش از سعد ابن عیسی از حسن بن علی [از عمر]^۶ از ابان بن عثمان از علاء گفته: امام صادق (عليه السلام) فرمود: چون حضرت نوح از کشتی فرود

۱. حلیة الأبرار ۹/۲.

۲. نوادر المعجزات ۲۵۱/ح ۱.

۳. المناقب ۲۷۷/۳ (۱۴۶/۴).

۴. مدینة المعاجز ۲۹۳/ح ۱ (۲۵۲/۴)، ح ۳۲.

۵. إثبات الهداة ۲۵/۳، ح ۵۳.

۶. زیادة من بعض النسخ.

۷. الخصال ۵۰/۱، ح ۶۱.

۸. زیادة من بعض النسخ.

آمد، شیطان نزد او آمد و گفت: در روی زمین کسی که ممت او بر من بیشتر از تو باشد نیست، از خدا خواستی که این فاسقان را هلاک کند و مرا از آنان راحت کردی. آیا دو خصلت را به تو یاد ندهم؟ از حسد کردن بپرهیز که آن همان چیزی است که بر سر من آن بلا را آورد. و از حرص بپرهیز که آن همان چیزی است که بر آدم وارد کرد آنچه را که کرد (که باعث رانده شدن شیطان و دور شدن از مقام قرب در آدم شد).

چیرگی ابلیس بر انسان موقع خشم

۱۵۲- القطب الراوندي یاسناده إلى الصدوق عن محمد بن شاذان عن أحمد بن عثمان عن محمد بن محمد بن الحارث عن صالح بن سعيد عن عبدالهيثم عن المسيب عن محمد بن السائب عن أبي صالح عن ابن عباس رضي الله عنه قال: قال إبليس لنوح عليه السلام: لك عندي يد سأعلمك خصالاً، قال نوح: وما يدي عندك؟ قال: دعوتك على قومك حتى أهلكهم الله جميعاً، فإيّاك والكبر، وإيّاك والحرص، وإيّاك والحسد، فإنّ الكبر هو الذي حملني على أن تركتُ السجود لأدم فأكفرني وجعلني شيطاناً رجياً، وإيّاك والحرص فإنّ آدم أبيع له الجنة وثمّني عن شجرة واحدة فحمله الحرص على أن أكل منها، وإيّاك والحسد فإنّ ابن آدم حسد أخاه فقتله.

فقال نوح: فأخبرني متى تكون أقدر على ابن آدم؟ قال: عند الغضب.^۱

قطب راوندی به اسنادش به صدوق از محمد بن شاذان از احمد بن عثمان از محمد بن محمد بن حارث از صالح بن سعيد از عبدالهيثم از مسيب از محمد بن سائب از ابو صالح از ابن عباس گفته: ابلیس به نوح گفت: تو به عهده‌ی من حقّی داری و من به تو چند خصلت بیاموزم، نوح فرمود: نعمت من بر تو چیست؟ گفت: اینکه نفرین کردی بر قومت و خدا همه آنها را هلاک کرد، بپرهیز از کبر و حرص و حسد زیرا کبر مرا از سجده بر آدم باز داشت و کافر و شیطان رجیم کرد،

۱. قصص الأنبياء / ۸۶، ح ۷۸؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۲۹۳/۱۱، ح ۷.

و حرص بود که همه‌ی نعمت‌های بهشتی که بر آدم مباح بود جز یک درخت، باعث شد از آن خورد، مبادا حسود باشی که پسر آدم از حسد برادرش را کشت. نوح گفت: به من بگو در چه وقتی بر آدمیزاده مسلط می‌شوی؟ گفت: هنگام خشم.

گفتگوی ابلیس با حضرت موسی (علیه السلام)

۱۵۳- المفید عن ابن قولویه عن الكليني عن علي بن إبراهيم عن اليقطيني عن يونس بن عبد الرحمن عن سعدان بن مسلم عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: قال رسول الله ﷺ: بيننا موسى بن عمران (عليه السلام) جالسٌ إذ أقبل عليه إبليس، وعليه برنس ذو ألوان، فلما دنا من موسى خلع البرنس، وأقبل عليه فسلم عليه، فقال موسى: من أنت؟ قال: أنا إبليس، قال موسى: فلا قرب الله دارك فيم جئت؟ قال: إنما جئت لأسلم عليك لمكانك من الله ﷻ، فقال له موسى: فما هذا البرنس؟ قال: أختطف به قلوب بني آدم.

قال له موسى: أخبرني بالذنب الذي إذا أذنبه ابن آدم استحوذت عليه؟ فقال: إذا أعجبه نفسه، واستكثر عمله، وصغر في عينه ذنبه. ثم قال له: أوصيك بثلاث خصال يا موسى: لا تخل بامرأة، ولا تخل بك، فإنه لا يخلو رجل بامرأة ولا تخلو به إلا كنت صاحبه دون أصحابي، وإياك أن تعاهد الله عهداً فإنه ما عاهد الله أحداً إلا كنت صاحبه دون أصحابي حتى أحول بينه وبين الوفاء به، وإذا هممت بصدقة فامضها، فإنه إذا همَّ العبد بصدقة كنت صاحبه دون أصحابي، أحول بينه وبينها، ثم ولى إبليس ويقول: ياويله ويا عوله علّمت موسى ما يعلمه بني آدم.^۱

شیخ مفید از ابن قولویه از کلینی از علی بن ابراهیم از یقطینی از یونس بن عبدالرحمن از سعدان بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) روایت کند که رسول خدا ﷺ

۱. أمالي المفید، المجلس التاسع عشر، ح ۱۵۶/۷.

فرمود: یک روز همین‌طور که موسی بن عمران علیه السلام نشسته بود ابلیس با کلاه رنگارنگی که بر سر داشت به سوی او آمد، چون به موسی نزدیک شد کلاه را برداشت و پیش آمد و سلام کرد. موسی علیه السلام فرمود: تو کیستی؟ گفت: من ابلیس هستم. موسی فرمود: خدا آواره‌ات کند، برای چه آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام به خاطر منزلتی که نزد خدا داری به تو سلام کنم. موسی گفت: این کلاه چیست؟ گفت: به وسیله این کلاه دل‌های آدمیان را می‌ربایم (گویا رنگ‌های مختلف آن نمودار فریبندگی و شهوات و آرایش‌های دنیا و عقاید فاسد و ادیان باطل بوده است). موسی گفت: مرا خبر ده از آن گناهی که چون انسان مرتکب شود بر او چیره و مسلط می‌شوی و او را به سوی دلخواه و مراد خود می‌بری. شیطان گفت: هنگامی که او از خودش خرسند شود، و عملش را بسیار شمارد، و گناه او در نظرش کوچک جلوه کند. سپس گفت: ای موسی تو را به سه خصلت سفارش می‌کنم: نه تو با زنی خلوت کن و نه او با تو خلوت کند، که هیچ مرد و زنی با هم خلوت نکنند مگر اینکه من خودم همدم آنان هستم نه یاران من. و مبادا با خدا عهدی کنی (و اگر عهدی کردی فوراً بجای آر) زیرا که احدی با خدا عهد نکند جز اینکه خودم - و نه یارانم - همدم او باشم تا اینکه میان او و وفای به عهدش فاصله اندازم. و هرگاه تصمیم به صدقه دادن گرفتی فوراً پرداز، که هرگاه بنده‌ای عزم صدقه‌دادن کند خودم - و نه یارانم - همدم او باشم تا میان او و صدقه دادن جدایی اندازم. سپس ابلیس بازگشت در حالی که می‌گفت: وای بر من خاکم بسر، به موسی چیزی آموختم که به آدمیزادگان خواهد آموخت.

مؤلف گوید: اسناد روایت معتبر می‌باشد و شبیه همین را قطب راوندی در قصص الأنبياء^۱ آورده است. فلا قرّب الله دارك: نفرین است یعنی خدا تو را به هیچ کس دیگری نزدیک نکند. استحوذ: یعنی غلبه کرد، البزئس بالضم: هر لباسی که کلاه، بالاپوش بلند و گشاد و یا جبه و بارانی به آن پیوسته باشد. جوهری گوید: قلنسوة و یا شب کلاه، کلاه بلندی که زاهدان در صدر اسلام می‌پوشیدند و از البرس با کسره باء به معنای پنبه بوده و حرف نون زایده است. و گفته می‌شود این واژه غیر عربی است. در این مورد به بحار الأنوار^۲ مراجعه شود.

۱. قصص الأنبياء ۱۵۳/، ح ۱۶۳.

۲. بحار الأنوار ۳۱۳/۶۹.

گفتگوی ابليس با حضرت عيسى (عليه السلام)

١٥٤- الشيخ الجليل أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي (عليه السلام)، قال: حدثنا علي بن الحسين بن شاذويه المؤدب (عليه السلام)، قال: حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر بن جامع الحميري، عن أبيه، قال: حدثني يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن أبان بن عثمان، عن أبان بن تغلب، عن عكرمة، عن ابن عباس، قال: لما مضى لعيسى (عليه السلام) ثلاثون سنة، بعثه الله (ﷻ) إلى بني إسرائيل، فلقبه إبليس لعنه الله على عقبة بيت المقدس، وهي عقبة أفيق^١، فقال له: يا عيسى أنت الذي بلغ من عظم ربوبيتك أن تكونت من غير أب؟ قال عيسى (عليه السلام): بل العظمة للذي كوّني، وكذلك كوّن آدم وحواء.

قال إبليس: يا عيسى، فأنت الذي بلغ من عظم ربوبيتك أنك تكلمت في المهد صبيّاً؟ قال عيسى (عليه السلام): يا إبليس بل العظمة للذي أنطقني في صغري ولو شاء لأبكمني.

قال إبليس: فأنت الذي بلغ من عظم ربوبيتك أنك تخلق من الطين كهيئة الطير، فتنفخ فيه فيصير طيراً؟ قال عيسى (عليه السلام): بل العظمة للذي خلقتني وخلق ما سخر لي.
قال إبليس: فأنت الذي بلغ من عظم ربوبيتك أنك تُشفي المرضى؟ قال عيسى (عليه السلام): بل العظمة للذي ياذنه أشفيهم، وإذا شاء أمرضني.

قال إبليس: فأنت الذي بلغ من عظم ربوبيتك أنك تُحيي الموتى؟ قال عيسى (عليه السلام): بل العظمة للذي ياذنه أحييهم، ولا بدّ من أن يميت ما أحييت، ويُميتني.
قال إبليس: يا عيسى، فأنت الذي بلغ من عظم ربوبيتك أنك تعبر البحر فلا تتبلّ قدماك ولا ترسخ فيه؟ قال عيسى (عليه السلام): بل العظمة للذي ذلّهُ لي ولو شاء

١. أفيق: قرية من حوران في طريق العُور في أول العقبة المعروفة بعقبة أفيق، والعامّة تقول: فيق «معجم البلدان ١/٢٣٣».

أغرقتني.

قال إبليس: يا عيسى، فأنت الذي بَلَغَ من عِظَمِ ربوبيَّتِكَ أَنَّكَ سيأتي عليك يومٌ تكون السماوات والأرض ومن فيهنّ دونك، وأنت فوق ذلك كله تدبّر الأمر وتقسّم الأرزاق؟ فأعظم عيسى عليه السلام ذلك من قول إبليس الكافر اللعين، فقال عيسى عليه السلام: سبحان الله ملء سماواته وأرضيه، ومداد كلماته، وزينة عرشه، ورضا نفسه، قال: فلمّا سَمِعَ إبليس لعنه الله ذلك ذهب على وجهه لا يملك من نفسه شيئاً حتّى وقع في اللُجّة الخضراء.

قال ابن عباس: فخرجت امرأةٌ من الجنّ تمشي على شاطئ البحر، فإذا هي بإبليس ساجداً على صخرة صماء تسيل دموعه على خديّه، فقامت تنظر إليه تعجباً، ثمّ قالت له: ويحك يا إبليس، ما ترجو بطول السجود؟ فقال لها: أيتها المرأة الصالحة، ابنة الرجل الصالح، أرجو إذا أبرّ ربّي قَسَمه، وأدخلني نار جهنّم، أن يُخرجني من النار برحمته.^۱

شیخ جلیل القدر ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی رحمته، گوید: علی بن حسین بن شاذویه مؤدّب رحمته، گوید: محمّد بن عبدالله بن جعفر بن جامع حمیری، از پدرش گوید: یعقوب بن یزید گفته: از محمّد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از ابان بن تغلب، از عکرمه، از ابن عباس گوید: چون سی سال از عمر عیسی گذشت خدا او را به بنی اسرائیل مبعوث کرد ابلیس در گردنه بیت المقدس به نام افیق او را دید و به او گفت: ای عیسی تویی که از بزرگی ربوبیت خود بدون پدر به وجود آمدی؟ گفت: بزرگی از کسی است که مرا آفرید و آدم و حواء را چنین آفرید ابلیس گفت: تویی که از بزرگی ربوبیت خود در گهواره به حال کودکی سخن گفتی؟ فرمود: عظمت آن از کسی است که مرا در خردی به سخن آورد و اگر می خواست مرا لال می کرد. ابلیس گفت: تویی که از

۱. أمالی الصدوق، المجلس السابع والثلاثون، ح ۲۷۲/۱، رقم ۳۰۰.

بزرگی ربوبیت خود از گل شکل پرنده سازی و به پرواز آید، فرمود: عظمت از آن خدایی است که مرا آفرید و آنچه مسخر من کرده آفریده ابلیس گفت: تویی که از بزرگی ربوبیت خود بیماران را شفابخشی، فرمود: بزرگی از آن کسی است که به اجازه او شفا دهم آنها را و اگر خواهد مرا هم بیمار گرداند ابلیس گفت: تویی که از بزرگی ربوبیت خود مرده‌ها را زنده کنی، فرمود: بزرگی از آن کسی است که به اجازه او آنها را زنده کنم و به ناچار آنچه را زنده کنم بمیراند و مرا هم بمیراند، ابلیس گفت: تویی که از بزرگی ربوبیت خود از دریا بگذری و دو پایت تر نشود و در آب فرو نرود. فرمود: بزرگی از آن کسی است که آن را برایم رام کرده و اگر می‌خواست غرقم می‌کرد، ابلیس گفت تویی که روزی آید همه آسمان‌ها و زمین و هر که در آنها است فروتر از تو است و تو برتر از این همه تدبیر کار کنی و تقسیم روزی نمایی عیسی این گفتار ابلیس لعین را عظیم شمرد و فرمود: خدا را تسبیح می‌گویم به اندازه‌ای که آسمان‌ها و زمین‌هایش از تسبیح پر شود و کشش کلماتش و به وزن عرشش و رضای خودش. چون ابلیس لعین آن را شنید مضطرب و سرگردان پیش رفت تا در دریا افتاد، ابن عباس گفت: زن جنیه‌ای بیرون شد و در کناره دریا می‌رفت و ناگاه چشمش بر ابلیس افتاد که بر سنگ سختی در سجده است و اشکش بر دو گونه روان است و از روی تعجب نگران ابلیس شد و گفت: وای بر تو ای شیطان از این سجده طولانی چه امیدی داری؟ گفت: ای زن خوب و دختر مردی خوب امیدوارم که چون خدا به سوگند خود عمل کرد و مرا به دوزخ برد به رحمت خود مرا از آن خلاص کند.

مؤلف گوید: اللّٰجّة: آب بسیار زیاد، صمّاء: مؤثّ اصم: زمین سفت و محکم.

گفتگوی ابلیس با حضرت یحییٰ علیه السلام

۱۵۵- الطوسي عن ابن الصلت عن ابن عقدة عن الحسن بن القاسم عن ثیر بن ابراهيم عن سليمان بن بلال المدني قال: حدّثني عليّ بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عليه السلام عن جعفر بن محمد عليه السلام عن آبائه عليهم السلام: أنّ إبليس كان يأتي الأنبياء من لدن آدم عليه السلام إلى أن بعث الله المسيح عليه السلام يتحدّث عندهم ويسألهم، ولم يكن بأحد منهم أشدّ أنساً منه بيحیی بن زكريا، فقال له يحيى: يا أبا مرّة لي إليك حاجة. فقال له: أنت أعظم قدراً من أن أردك

بمسألة فسألني ما شئت، فأني غير مخالفك في أمر تريده.

فقال يحيى: يا أبا مرة، أحب أن تعرض عليّ مصائدك وفخوخك التي تصطاد بها بني آدم. فقال له إبليس: حباً وكرامةً، وواعده لغد.

فلما أصبح يحيى (عليه السلام) قعد في بيته ينتظر الموعد وأجاف عليه الباب إغلاقاً، فما شعر حتى ساواه من خوخة كانت في بيته، فإذا وجهه صورة وجه القرد، وجسده على صورة الخنزير، وإذا عيناه مشقوقتان طولاً، وفمه مشقوق طولاً، وإذا أسنانه وفمه عظماً واحداً بلا دُفْنٍ ولا لحية وله أربعة أيدٍ: يدان في صدره ويدان في منكبه، وإذا عراقبيه وأصابعه خلفه، وعليه قباء، وقد شدّ وسطه بمنطقة، فيها خيوط معلقة من بين أحمر وأخضر وأصفر وجميع الألوان، وإذا بيده جرس عظيم وعلى رأسه بيضة وإذا في البيضة حديدة معلقة شبيهة بالكلاب.

فلما تأمله يحيى (عليه السلام) قال له: ما هذه المنطقة التي في وسطك؟ فقال: هذه المجوسية أنا الذي سننتها وزيتها لهم، فقال له: ما هذه الخيوط الألوان؟ قال: هذه جميع أصباغ النساء، لا تزال المرأة تصبغ الصبغ حتى يقع مع لونها فأفتتن الناس بها.

فقال له: فما هذا الجرس الذي بيدك؟ قال: هذا مجمع كل لذة من طنبور وبربط ومعرّفة وطبل وناي وصرناي، وأنّ القوم ليجلسون على شراهم فلا يستلذونه فأحرك الجرس فيما بينهم، فإذا سمعوه استخفهم الطرب، فمن بين من يرقص ومن بين من يفرق أصابعه ومن بين من يشق ثيابه.

فقال له: وأيّ الأشياء أقرّ لعينك؟ قال: النساء، هنّ فخوخي ومصائدي فأني إذا اجتمعت عليّ دعوات الصالحين ولعناتهم صرت إلى النساء فطابت نفسي بهنّ. فقال له يحيى (عليه السلام): فما هذه البيضة على رأسك؟ قال: أتوقّي دعوة المؤمنين. قال: فما هذه الحديدة التي أراها فيها؟ قال: بهذه أقلب قلوب الصالحين. قال يحيى (عليه السلام): فهل ظفرت بي ساعة قط؟ قال: لا، ولكن فيك خصلة تعجبني.

قال يحيى: فما هي؟ قال: أنت رجلٌ أكوّل، فإذا أفطرت أكلت وبشمت فيمنعك ذلك من بعض صلواتك وقيامك بالليل، قال يحيى عليه السلام: فَإِنِّي أُعْطِي الله عهداً أَنِّي لا أَشبع من الطعام حتّى ألقاه، قال له إبليس: وأنا أُعْطِي الله عهداً أَنِّي لا أنصح مسلماً حتّى ألقاه، ثم خرج فما عاد إليه بعد ذلك.^۱

شیخ طوسی از ابن صلت از ابن عقده از حسن بن قاسم از ثبیر بن ابراهیم از سلیمان بن بلال مدنی گفته: امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام از جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان فرمود: ابلیس نزد آدم علیه السلام و پیامبران پس از او تا عیسی علیه السلام می آمد و با آنان سخن می گفت و از آنان سؤال می پرسید، و با هیچ یک به اندازه ی یحیی پسر زکریا علیه السلام انس و الفت نگرفته بود، روزی یحیی به او گفت: ای ابوّمّره (کنیه ی شیطان)، مرا نزد تو حاجتی است، پس شیطان گفت: شما بزرگوارتر از آنی که حاجت را برآورده سازم ولی هر آنچه خواهی را مسألت دار که من با خواسته ی تو مخالفت نخواهم کرد، یحیی گفت: ای ابوّمّره، دوست دارم دامها و تله هایی که با آنها بنی آدم را شکار می کنی بر من عرضه داری، شیطان به او گفت: با کمال میل و احترام، و او را به صبح وعده داد، بنابراین صبحگاهان یحیی علیه السلام در خانه نشست و منتظر ماند تا زمان وعده ابلیس فرارسد و در خانه را بر خود بست، پس ورود شیطان را احساس نکرد تا اینکه از نورگیر خانه اش در کنار او حاضر شد، و صورتش شبیه صورت میمون و جسمش شبیه جسم خوک بود و چشم هایش به صورت طولی چاک خورده بود و دندانها و دهانش به صورت طولی شکاف برداشته بود و تکه استخوانی بودند بدون چانه و ریش، و چهار دست داشت: دو دست در سینه و دو دست دیگرش در شانه، و پاشنه هایش و انگشتانش در عقب قرار داشتند، و قبایی بر تن داشت که وسط آن را با کمربندی محکم گردانده بود و نخهایی قرمز و زرد و سبز و رنگارنگ از آن آویزان شده بودند، و کوس بزرگی در دست داشت و گوی سفیدی بر سر که در آن آهن آویزانی شبیه قلاب وجود داشت، آن گاه یحیی علیه السلام

۱. أمالی الطوسي، المجلس الثاني عشر، ح ۳۳۸/۳۲، رقم ۶۹۲.

با دقت در او نگریست و گفت: این کمر بند که بدنت را محکم گردانده چیست؟ پاسخ داد: این مجوسیت است که من آن را برای آنان پایه گذاری و زینت داده‌ام، سپس پرسید: این نخ‌های رنگارنگ نشانه چه چیزی هستند؟ پاسخ داد: این نخ‌ها تمام رنگ‌ها و اشکال مختلف زنان را نشان می‌دهند، زنان پیوسته به رنگ‌های مختلفی در می‌آیند من نیز مردم را به وسیله‌ی آنان فریب می‌دهم، یحیی علیه السلام پرسید: این کوس که در دست داری چیست؟ پاسخ داد: این مکان جمع شدن همه‌ی لذت‌هاست از تنبور و بربط و عود و گیتار گرفته تا طبل و نی و سرنا، مردم به نوشیدن شراب مشغول می‌شوند و از آن لذت نمی‌برند پس کوس را در میان آنان به صدا در می‌آورم و به محض شنیدن صدا، شادی و طرب آنان را به بی‌شرمی وامی‌دارد، پس عده‌ای شروع به رقصیدن می‌کنند و عده‌ای دیگر انگشتانشان را به صدا در می‌آورند و برخی نیز از شدت طرب لباس‌هایشان را چاک می‌زنند، سپس پرسید چه چیزی تو را شادکام و خوشحال می‌گرداند و نور چشمت به حساب می‌آید؟ شیطان پاسخ داد: زنان، آنان تله‌ها و دام‌های من هستند، و هرگاه نفرین و لعنت‌های صالحان بر من فرستاده می‌شود به سراغ زنان می‌روم و با آنان به آرامش می‌رسم، آن‌گاه یحیی علیه السلام به او گفت: و این گوی که بر سر نهاده‌ای چیست؟ شیطان گفت: به وسیله آن از نفرین مؤمنان در امان می‌مانم، یحیی علیه السلام پرسید: این قلاب آهنی که در آن می‌بینم چیست؟ پاسخ داد: با این قلاب آهنی قلب صالحان را دگرگون می‌سازم.

یحیی علیه السلام گفت: آیا تاکنون لحظه‌ای بر من پیروز گشته‌ای؟ پاسخ داد: خیر، ولی خصلتی در توست که از آن خشنود می‌شوم و مورد پسند من است، یحیی گفت: چه خصلتی؟ شیطان گفت: تو مرد پر خوری هستی، به هنگام افطار سیر می‌خوری و سنگین و بی‌حوصله می‌گردی و همین امر تو را از اقامه‌ی برخی نمازها و شب‌زنده‌داری منع می‌کند، یحیی علیه السلام گفت: پس با خدا عهد و پیمان می‌بندم که تا به دیدار حضرتش نائل نیامده‌ام از هیچ غذایی سیر نخورم، و شیطان گفت: من نیز با خدا عهد می‌بندم تا به دیدارش نائل نیامده‌ام هیچ مسلمانی را نصیحت نکنم، آن‌گاه خارج شد و دیگر سراغ یحیی علیه السلام باز نگشت. مؤلف گوید: این روایت را برقی در کتاب المحاسن^۱ با سندی که اشکالی ندارد،

۱. المحاسن ۲/۲۲۱، ح ۱۶۶۷.

نقل نموده است.

أجاف الباب: درب را بست، الخوخة: روزنه‌ای که نور به خانه برساند، الکلاب: «قلاّب گرفتن»، البربط: آلت موسیقی عود یا تار، المعزفة: آلات موسیقی و لهو که دارای تار باشد و با دست نواخته شود، تفرقع الأصابع: "بشکن زدن" کاری که به وسیله‌ی انگشتان موقع شادی و لهو انجام می‌دهند.

بدخواهی ابلیس نسبت به حضرت ایوب علیه السلام

۱۵۶- الصدوق عن ماجيلويه عن عمّه عن البرقي عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي أيوب عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّما كانت بليّة أيوب التي أبّتل بها في الدنيا لنعمة أنعمها الله بها عليه فأدّى شكرها، وكان إبليس في ذلك الزمان لا يحجب دون العرش فلما صعد عمل أيوب بأداء شكر النعمة حسده إبليس فقال: ياربّ إنّ أيوب لم يؤدّ شكر هذه النعمة إلّا بما أعطيته من الدنيا، فلو حلت بينه وبين دنياه ما أدّى إليك شكر نعمة، فسألني على دنياه تعلم أنّه لا يؤدّي شكر نعمة، فقال: قد سلّطتك على دنياه فلم يدع له دنياً ولا ولداً إلّا أهلك كلّ ذلك وهو يحمد الله تعالى، ثمّ رجع إليه فقال: ياربّ إنّ أيوب يعلم أنّك سترّد إليه دنياه التي أخذتها منه، فسألني على بدنه حتّى تعلم أنّه لا يؤدّي شكر نعمة، قال عليه السلام قد سلّطتك على بدنه ما عدا عينيه وقلبه ولسانه وسمعه.

فقال أبو بصير: قال أبو عبد الله عليه السلام: فانقضّ مبادراً خشية أن تدركه رحمة الله تعالى فيحول بينه وبينه فنفخ في منخره من نار السموم فصار جسده نقطاً نقطاً^۱.

شیخ صدوق از ماجیلویه از عمویش از برقی از پدرش از ابن ابی عمیر از ابو ایوب از ابو بصیر گفته: حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود: بلایی که حضرت ایوب به آن مبتلا گردید برای نعمتهایی بود که خداوند به او عنایت فرموده بود و آن حضرت شکر نعمتهای الهی را بجا می‌آورد، و در آن زمان شیطان هنوز از (صعود

۱. علل الشرائع / ۷۵، ح ۱.

به طرف) آسمان‌ها ممنوع نشده بود و می‌توانست تا نزدیکی عرش برود. و وقتی در نزدیکی عرش بود که دید آدای شکر نعمت ایوب را (ملائکه با عظمت هر چه تمام‌تر) بالا می‌برند، حسد برد و گفت: خدایا ایوب شکر تو را نمی‌کند مگر برای نعمت‌های دنیایی که به او عطا کرده‌ای و اگر او را از عطاهای خود محروم کنی شکر نخواهد کرد، و (اگر سخن من مورد قبول نیست) مرا بر دنیای او مسلط گردان تا معلوم شود که شکر نعمت تو را نمی‌کند، خطاب (از مصدر جلال) رسید: تو را مسلط نمودم.

پس از این خطاب، شیطان برای ایوب چیزی باقی نگذارد و اموال و فرزندان را هلاک و نابود ساخت.

ولیکن آن حضرت همچنان به شکرگزاری خود ادامه می‌داد و خدای را حمد می‌نمود، و شیطان (وقتی که دید کاری از پیش نمی‌برد، و نتوانست آن حضرت را از شکر و حمد خدا بازدارد) بار دیگر به نزدیکی عرش رفت و گفت: خدایا ایوب چون می‌داند آنچه را که من از او گرفتم تو بار دیگر به او عنایت خواهی کرد به شکر و حمد تو اشتغال دارد، پس مرا به بدنش مسلط گردان تا معلوم گردد که او شکر نعمت‌های تو را نمی‌کند و حمد تو را نخواهد کرد.

خطاب (از مصدر لا یزال) رسید که تو را بر جمیع بدنش مسلط نمودم مگر بر چشمانش (که آثار قدرت مرا به بیند) و قلب او (که از ذکر و یاد من غافل نگردد) و زبان او (که شکر و حمد مرا بنماید) و گوش او (که ندای حق را بشنود، تا بدانی ایوب در همه حال شکر می‌کند) شیطان به سرعت تمام خود را بآن حضرت رسانید زیرا می‌ترسید که اگر تأخیری روی دهد رحمت خدایی حضرتش را دریابد و او نتواند کاری که تصمیم گرفته از پیش ببرد، و چون بآن حضرت رسید از آتش سموم و زهرآگین در بینی آن حضرت دمید که از سر تا پای مبارکش مجروح گردید (و با این حال در شکرگزاری و حمد الهی کوتاهی نکرد).

مؤلف: اسناد روایت معتبر می‌باشد و شبیه آن حدیث دیگری است از ابو بصیر که در *علل الشرائع*^۱ آمده است.

انقضّ الطائر: پرندۀ فرود آمد تا روی چیزی بیفتد.^۲

۱. *علل الشرائع* / ۷۶، ح ۵.

۲. *بحار الأنوار* ۳۴۵/۱۲.

استخدام شياطين توسط حضرت سليمان (عليه السلام)

١٥٧- القطب الراوندي بإسناده عن الصدوق عن أبيه عن سعد عن ابن عيسى عن ابن محبوب عن ابن ولّاد عن أبي بصير عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: كان لسليمان العطر وفرض النكاح في حصن بناه الشياطين له فيه ألف بيت في كل بيت طروقة، منهنّ سبعمائة أمة قبطية وثلاثمائة حرّة مهيرة، فأعطاه تعالى قوّة أربعين رجلاً في مباضعة النساء وكان يطوف بهنّ جميعاً ويسعفنهنّ، قال: وكان سليمان (عليه السلام) يأمر الشياطين فتحمل له الحجارة من موضع إلى موضع، فقال لهم إبليس: كيف أنتم؟ قالوا: ما لنا طاقة بما نحن فيه، فقال إبليس: أليس تذهبون بالحجارة وترجعون فراغاً؟ قالوا: نعم، قال: فأنتم في راحة، فأبلغت الريح سليمان ما قال إبليس للشياطين، فأمرهم يحملون الحجارة ذاهبين ويحملون الطين راجعين إلى موضعها، فترأى لهم إبليس فقال: كيف أنتم؟ فشكوا إليه، فقال: أستم تنامون بالليل؟ قالوا: بلى، قال: فأنتم في راحة، فأبلغت الريح سليمان ما قالت الشياطين وإبليس، فأمرهم أن يعملوا بالليل والنهار، فما لبثوا إلا يسيراً حتى مات سليمان.

وقال: خرج سليمان يستسقي ومعه الجنّ والإنس فمرّ بنملة عرجاء ناشرة جناحها رافعة يدها وتقول: اللهمّ إنّنا خلّقنا من خلقك، لا غنى بنا عن رزقك فلا تؤاخذنا بذنوب بني آدم واسقنا، فقال سليمان (عليه السلام) لمن كان معه: ارجعوا فقد شفّع فيكم غيركم.

وفي خبر: وقد كفّتم بغيركم.^١

قطب راوندي به اسنادش از صدوق از پدرش از سعد از ابن عيسى از ابن محبوب از ابن ولّاد از ابو بصير گفته: امام باقر (عليه السلام) فرمود: حضرت سليمان قلعه‌ای

١. قصص الأنبياء / ٢٠٩، ح ٢٧٤؛ ونقل عنه في بحار الأنوار / ٧٢/١٤، ح ١٢.

داشت که شیاطین آن را ساخته بودند و برای او در آن قلعه هزار خانه وجود داشت و در هر خانه زنائی وجود داشتند، هفتصد کنیز قبطی و سیصد زن آزاد با مهریه بالا از جمله آنان بودند، و خداوند متعال توانایی چهل مرد را در معاشرت با زنان به او عطا فرمود، پس سلیمان به تمام آن زن‌ها سرکشی می‌کرد و نیاز آنان را برآورده می‌ساخت، سپس سلیمان علیه السلام به شیاطین فرمان می‌داد و آنان سنگ‌ها را از جایی به جای دیگر برای او حمل می‌کردند، پس ابلیس به آنان گفت: حال و وضع شما چگونه است؟ گفتند: دیگر تحمل وضعیتی که در آن به سر می‌بریم را نداریم، ابلیس گفت: آیا سنگ‌ها را می‌برید و دست خالی باز می‌گردید؟ گفتند: بله، گفت: پس شما در راحتی هستید، و باد آنچه را که ابلیس گفته بود به گوش سلیمان رساند، پس به شیاطین دستور داد که به هنگام رفتن سنگ‌ها را حمل کنند و به هنگام برگشت گل را به جای خود بازگردانند، آن‌گاه ابلیس بر آنان ظاهر شد و گفت: حال و وضعتان چگونه است؟ آنان نیز شکایت خود را پیش او بردند، سپس گفت: آیا در طول شب و روز نمی‌خوابید؟ جواب دادند: چرا، می‌خوابیم، ابلیس گفت: پس شما در راحتی هستید، و باد آنچه که شیاطین و ابلیس گفته بودند را به گوش سلیمان رساند، او نیز به شیاطین دستور داد که شب و روز کار کنند، و تنها اندک زمانی به این شیوه باقی ماندند و آن‌گاه سلیمان وفات نمود، سپس امام فرمود: سلیمان در طلب آب بیرون آمد در حالی که جنّ و انس او را همراهی می‌کردند پس بر مورچه (بالدار) لنگی گذر کرد که بال‌هایش را پهن کرده و دست‌هایش را بالا برده بود و می‌گفت: خداوندا، ما مخلوقی از مخلوقات تو هستیم، ما را بی‌نیازی از رزق و روزیت نشاید، پس ما را به خاطر گناهان بنی آدم مؤاخذه نفرما و سیرابمان گردان؛ آن‌گاه سلیمان علیه السلام به هر که با او بود گفت: باز گردید، دیگران به شفاعت شما پرداخته‌اند. و در روایتی دیگر آمده است: به واسطه دیگران بی‌نیاز گشتید.

مؤلف گوید: اسناد روایت معتبر می‌باشد. المباشرة: مجامعت. سعف وأسعف بحاجته: خواسته‌اش برآورده کرد. عرجاء: مؤثّث اعرج به معنی لنگ.

داستان مردی از اهالی بیت المقدس و ابلیس

۱۵۸- في الفضائل المنسوب إلى ابن شاذان : روي من فضائله عليه السلام [أي من

فضائل أمير المؤمنين (عليه السلام) في حديث المقدسي ما يُغني سامعه عما سواه وهو ما حكى لنا أنه كان رجل من أهل بيت المقدس ورد إلى مدينة رسول الله ﷺ وهو حسن الشاب حسن الصورة، فزار حجرة النبي ﷺ وقصد المسجد ولم يزل ملازماً له مشغلاً بالعبادة، صائم النهار وقائم الليل في زمن خلافة عمر بن الخطاب، حتى كان أعبد الخلق، والخلق تتمنى أن تكون مثله، وكان عمر يأتي إليه ويسأله أن يكلفه حاجة، فيقول له المقدسي: الحاجة إلى الله تعالى، ولم يزل على ذلك إلى أن عزم الناس الحج، فجاء المقدسي إلى عمر بن الخطاب وقال: يا أبا حفص قد عزمت على الحج ومعى وديعة أحب أن تستودعها مني إلى حين عودي من الحج، فقال عمر: هات الوديعة، فأحضر الشاب حُقاً من عاج عليه قفل من حديد، مختوم بختم الشاب، فتسلمه منه وخرج الشاب مع الوفد، فخرج عمر إلى مقدم الوفد وقال: أوصيك بهذا الغلام، وجعل عمر يودع الشاب، وقال للمقدم على الوافد: استوص به خيراً.

وكان في الوفد امرأة من الأنصار، فما زالت تلاحظ الشاب المقدسي وتنزل بقربه حيث نزل، فلما كان في بعض الأيام دنت منه وقالت: يا شاب إنني أرق لهذا الجسم الناعم المترف كيف يلبس الصوف؟ فقال لها: يا هذه جسم يأكله الدود ومصيره التراب هذا له كثير، فقالت: إنني أغار على هذا الوجه المضىء تشعته الشمس، فقال لها: يا هذه اتقي الله وكفي فقد شغلني كلامك عن عبادة ربي، فقالت له: لي إليك حاجة فإن قضيتها فلا كلام، وإن لم تقضها فما أنا بتاركتك حتى تقضيها لي، فقال لها: وما حاجتك؟ قالت: حاجتي أن تواقعي! فزجرها وخوفها من الله تعالى فلم يردعها ذلك، فقالت: والله لئن لم تفعل ما أمرك لأرمينك بداهية من دواهي النساء ومكرهم لا تنجو منها، فلم يلتفت إليها ولم يعبا بها، فلما كان في بعض الليالي وقد سهر أكثر ليله بالعبادة فرقد في آخر الليل وغلب عليه النوم فأتته وتحت رأسه مزادة فيها زاده، فانترعته من تحت رأسه وطرحته فيها كيساً فيه خمسمائة دينار، ثم أعادت المزادة تحت رأسه.

فلما ثور الوفد قامت الملعونة من نومها وقالت: يا الله ويا للوفد، يا وفد أنا امرأة مسكينة وقد سرقت نفقتي ومالي، وأنا بالله وبكم، فجلس المقدم على الوفد وأمر رجلاً من المهاجرين والأنصار أن يفتشوا الوفد، ففتشوا الوفد فلم يجدوا شيئاً، ولم يبق في الوفد إلا من فتش رحله، فلم يبق إلا المقدسي، فأخبروا مقدم الوفد بذلك فقالت المرأة: يا قوم ما ضرركم لو فتشتموا رحله فله أسوة بالمهاجرين والأنصار، وما يدريكم أن ظاهره مليح وباطنه قبيح، ولم تزل المرأة حتى حملتهم على تفتيش رحله، فقصدته جماعة من الوفد وهو قائم يصلي، فلما رأهم أقبل عليهم وقال لهم: ما حاجتكم؟ فقالوا له: هذه المرأة الأنصارية ذكرت أنها سرقت لها نفقة كانت معها، وقد فتشنا رحال الوفد بأسرها ولم يبق منها غيرك، ونحن لا نتقدم إلى رحلك إلا بإذنك لما سبق من وصية عمر بن الخطاب فيما يعود إليك، فقال: يا قوم ما يضرني ذلك ففتشوا ما أحببتهم، وهو واثق من نفسه، فلما نفذوا المزايدة التي فيها زاده وقع منها الهميان، فصاحت الملعونة: الله أكبر هذا والله كيسي ومالي، وهو كذا وكذا ديناراً، وفيه عقد لؤلؤ ووزنه كذا وكذا مثقالاً، فأحضره فوجدوه كما قالت الملعونة، فمالوا عليه بالضرب الموجه والسب والشتيم وهو لا يرد جواباً، فسلسلوه وقادوه راحلاً إلى مكة، فقال لهم: يا وفد بحق الله وبحق هذا البيت إلا تصدقتم عليّ وتركتموني أقضي الحجّ وأشهد الله تعالى ورسوله على بآني إذا قضيت الحجّ عدت إليكم وتركت يدي في أيديكم، فأوقع الله تعالى الرحمة في قلوبهم له فأطلقوه.

فلما قضى مناسكه وما وجب عليه من الفرائض عاد إلى القوم وقال لهم: أما إنني قد عدت إليكم فافعلوا بي ما تريدون، فقال بعضهم لبعض، لو أراد المفارقة لما عاد إليكم، فتركوه ورجع الوفد طالباً مدينة الرسول ﷺ، فأعوزت تلك المرأة الملعونة الزاد في بعض الطريق، فوجدت راعياً فسألته الزاد، فقال لها: عندي ما تريد غير أنني لا أبيعته فإن آثرت أن تمكيني من نفسك أعطيتك، ففعلت ما طلب وأخذت منه زاداً، فلما

انحرفت عنه اعترض لها إبليس لعنه الله فقال لها: أنت حامل، قالت: ممّن؟ قال: من الراعي، فصاحت وافضيحتاه، فقال: لاتخافي إذا رجعت إلى الوفد قولي لهم إنّي سمعت قراءة المقدسي فقربت منه، فلمّا غلب عليّ النوم دنا منّي وواقفني ولم أتمكّن من الدفاع عن نفسي بعد القراءة، وقد حملت وأنا امرأة من الأنصار، وخلفي جماعة من الأهل.

ففعلت الملعونة ما أشار به عليها إبليس لعنه الله، فلم يشكّوا في قولها لما عاينوا أولاً من وجود المال في رحله، فعكفوا على الشاب المقدسي وقالوا: يا هذا ما كفك السرقة حتّى فسقت؟ فأجعهو شتاً وضرباً وسبّاً، وعادوه إلى السلسلة وهو لا يردّ جواباً، فلمّا قربوا من المدينة - على ساكنها أفضل الصلاة والسلام - خرج عمر بن الخطّاب ومعه جماعة من المسلمين للقاء الوفد، فلمّا قربوا منه لم يكن له همّة إلاّ السؤال عن المقدسي، فقالوا: يا أبا حفص ما أغفلك عن المقدسي؟ فقد سرق وفسق، وقصّوا عليه القصّة، فأمر بإحضاره بين يديه فقال له: ويلك يا مقدسي تظهر بخلاف ما تبطن حتّى فضحك الله تعالى؟ لأنك لن بك أشدّ النكال، وهو لا يردّ جواباً.

فاجتمع الخلق وازدحم الناس لينظروا ماذا يفعل به؟ وإذا بنور قد سطع شعاع قد لمع، فتأملوه وإذا به عيبة علم النبوة عليّ بن أبي طالب (عليه السلام) فقال: ما هذا الرهج في مسجد رسول الله؟ فقالوا: يا أمير المؤمنين إنّ الشاب المقدسي الزاهد قد سرق وفسق، فقال (عليه السلام): والله ما سرق ولا فسق ولا حجّ أحدٌ غيره، فلمّا سمع عمر كلامه قام قائماً على قدميه وأجلسه موضعه، فنظر إلى الشاب المقدسي وهو مسلسل وهو مطرق إلى الأرض والمرأة جالسة، فقال لها أمير المؤمنين (عليه السلام): ويلك قصّي قصّتك، قالت: يا أمير المؤمنين إنّ هذا الشاب قد سرق مالي وقد شاهد الوفد مالي في مزادته، وما كفاه ذلك حتّى كانت ليلة من الليالي حيث قربت منه فاستغرقتني بقراءته واستنامني، فوثب إليّ وواقفني، وما تمكّنت من المدافعة عن نفسي خوفاً من الفضيحة، وقد حملت منه.

فقال لها أمير المؤمنين (عليه السلام): كذبت يا ملعونة فيما ادّعت عليه، يا أبا حفص إنّ هذا

الشاب محبوب ليس معه إحليل، وإحليله في حُقّ من عاج، ثمّ قال: يا مقدسي أين الحقّ؟ فرفع رأسه وقال: يا مولاي من علم بذلك يعلم أين الحقّ، فالتفت إلى عمر وقال له: يا أبا حفص قم فأحضر وديعة الشاب، فأرسل عمر فأحضر الحقّ بين يدي أمير المؤمنين (عليه السلام)، ففتحوه وإذا فيه خرقة من حرير وفيها إحليله، فعند ذلك قال الإمام (عليه السلام): قم يا مقدسي، فقام فجرّده من ثيابه لينظروا وليحقّق من اتّهمه بالفسق، فجرّده من ثيابه فإذا هو محبوب، فعند ذلك ضجّ العالم فقال لهم أمير المؤمنين (عليه السلام): اسكتوا واسمعوا منّي حكومة أخبرني بها رسول الله ﷺ.

ثمّ قال: يا ملعونة لقد تجرّأتِ على الله تعالى، ويحكّ أما أتيت إليه وقلت له كيت وكيت فلم يجبك إلى ذلك؟ فقلت له: والله لأرميّنك بحيلة من حيل النساء لا تنجو منها؟ فقالت: بلى يا أمير المؤمنين كان ذلك، فقال (عليه السلام): ثمّ إنك استنمتيه وتركت الكيس في مزادته، أفري؟ فقالت: نعم يا أمير المؤمنين، فقال: اشهدوا عليها، ثمّ قال لها: حملك هذا من الراعي الذي طلبت منه الزاد فقال لك: لا أبيع الزاد ولكن مكّنيني من نفسك وخذي لحاجتك، ففعلت ذلك وأخذت الزاد وهو كذا وكذا، قالت: صدقت يا أمير المؤمنين قال: فضجّ العالم فسكّتهم عليّ (عليه السلام) وقال لها: فلما خرجت عن الراعي عرض لك شيخ صفته كذا وكذا وقال لك يا فلانة: فإنك حامل من الراعي، فصرختي وقلتي: وافضيحتاه، فقال: لا بأس عليك قولي للوفد: استنامني وواقعني وقد حملت منه، فصدّقوك لما ظهر من سرّفته ففعلت ما قال الشيخ، فقالت: نعم، فقال الإمام (عليه السلام): أتعرفين ذلك الشيخ؟ قالت: لا، قال: هو إبليس لعنه الله، فتعجّب القوم من ذلك، فقال عمر: يا أبا الحسن ما تريد أن تفعل بها؟ قال: [اصبروا حتّى تضع حملها وتجدوا من ترضعه]، يحفر لها في مقابر اليهود وتُدفن إلى نصفها وتُرجم بالحجارة، ففعل بها ما قال مولانا أمير المؤمنين (عليه السلام)، وأمّا المقدسي فلم يزل ملازم مسجد رسول الله ﷺ إلى أن توفي ﷺ، فعند ذلك قام عمر بن الخطّاب وهو يقول: لولا عليّ لهلك عمر - قالها ثلاثاً -

ثم انصرف الناس وقد تعجبوا من حكومة علي بن أبي طالب.^۱

در کتاب فضائل منسوب به ابن شاذان آمده: از جمله فضائل و مناقب امیرمؤمنان (علیه السلام) (در حدیث مقدسی مطلبی است که شنونده را از هر فضیلتی از غیر آن بی نیاز می کند) اینکه آورده اند: شخصی مقدسی (از اهالی بیت المقدس) وارد مدینه شهر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد. او صورت بسیار زیبا و جذابی داشت. حجره رسول خدا را زیارت کرد و راهی مسجد التبی شد و در آنجا روز را با روزه گرفتن و شب را با عبادت گذراند تا جایی که به عابدترین فرد تبدیل شد و همه آرزو می کردند که مانند او باشند. این جریان در زمان خلافت عمر بن خطاب بود. عمر نزد وی می آمد و نیازهایش را می پرسید. وی در جواب می گفت: انسان فقط به خداوند متعال نیازمند است همواره بر این حالت باقی ماند تا اینکه موسم حج فرارسید. فرد مقدسی نزد عمر بن خطاب رفت و گفت: ای ابا حفص! تصمیم گرفته ام که به حج بروم امانتی دارم که می خواهم تا زمان برگشتنم آن را برایم نگه داری، عمر گفت: آن را بیاور، جوان ظرفی از عاج را آورد که بر آن قفلی از آهن بود و با مهر جوان مهر شده بود. آن را به عمر داد و به کاروان حاجیان پیوست. عمر امانتی جوان را گرفت و نزد رئیس کاروان رفت و گفت: به مراقبت و نیک رفتاری با این جوان سفارشت می کنم و با او خداحافظی کرد.

در میان کاروان زنی از انصار وجود داشت که همواره جوان مقدسی را زیر نظر داشت و هر جا می رفت به دنبالش به راه می افتاد. در روزی از روزها که با او تنها شده بود گفت: ای جوان! من برای این جسم لطیف و نازک دلم می سوزد چگونه چنین جامه ای پشمین بر آن پوشانده ای؟ جوان گفت: چه می گویی این جسمی که کرم آن را می خورد و نهایتش خاک است این هم برایش زیادی است. زن گفت: من بر این چهره درخشان که آن را خورشید می سوزاند رشک می برم، گفت: ای زن دست بردار، از خداوند بترس سخنان تو مرا از عبادت خداوند

۱. الفضائل ۱۱۱-۱۰۷؛ ونقل عن الفضائل في بحار الأنوار ۴۰/ (۲۷۴-۲۷۰) [۹۳-۹۵/۱۷]، وهكذا راجع في هذا المجال الروضة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ۷/ (۵۵-۴۹) من مؤلفات سديد الدين شاذان بن جبرئيل القمي المتوفى ۶۶۰، طبع سنة ۱۴۲۳ بتحقيق علي الشكرجي، مكتبة الأمين، قم المقدسة.

بازداشته است. زن انصاری گفت: خواسته‌ای دارم اگر آن را برآورده کنی دیگر حرف نمی‌زنم، اما اگر آن را برآورده نکنی تو را ترک نمی‌کنم تا زمانی که آن را برایم برآورده کنی. جوان گفت: خواسته‌ات چیست؟ گفت: اینکه با من آمیزش کنی. جوان مقدسی او را سرزنش کرد و از خداوند ترساند اما این واکنش هم مانع از بیدار شدن زن نشد و تهدید کرد: به خدا سوگند اگر آنچه را که می‌گویم برآورده نکنی تو را دامنگیر یکی از مصیبت‌های زنان و مکرشان که کسی از آن رهایی نمی‌یابد خواهم کرد. جوان هیچ اعتنائی به او و تهدیدش نکرد. در شبی از شب‌ها که جوان بیشتر آن را به عبادت گذراند و تا پاسی از آن بیدار بود خواب بر او غلبه کرد و خوابید. زن انصاری منتظر خوابیدن او شد تا نقشه شوم خود را اجرا کند. زیر سر جوان مقدسی توشه‌دانی بود که در آن توشه‌اش قرار داشت. زن انصاری آن را برداشت و کیسه‌ای پانصد دیناری در آن گذاشت و دوباره زیر سرش گذاشت.

در سپیده‌دم وقتی کاروان به جنب و جوش افتاد آن زن ملعون از خواب بیدار شد و شروع به داد و فریاد کرد و گفت: ای خدا، ای مردم به دادم برسید من زن بیچاره‌ای هستم. تمام نفقه و پولم را دزدیده‌اند. امیدم به خداوند و شما است. رییس کاروان جلو آمد و به مردی از مهاجران گفت که کاروان را بگردد. کاروان را بازرسی کردند اما چیزی پیدا نکردند تمام کاروان را بازرسی کردند به جز جوان مقدسی را. زن انصاری گفت: ای مردم ضرری که نمی‌کنید آن جوان مقدسی را هم بگردید. درست است که او اسوه مهاجرین و انصار است اما نباید فریب چهره زیبای او را خورد شاید در پس این چهره زیبا باطنی پست وجود داشته باشد. آن زن آنقدر اصرار کرد تا اینکه خواسته‌اش برآورده شد. جماعتی از کاروان نزد جوان رفتند که مشغول نماز خواندن بود. وقتی آنها را دید به طرفشان رفت و گفت: خواسته‌ای دارید؟ گفتند: این زن انصاری داد و فریاد راه انداخته است که نفقه و پولش را دزدیده‌اند. تمام کاروان را گشته‌ایم تنها تو مانده‌ای. عمر پیش از این ما را به نیک‌رفتاری با تو سفارش کرد به همین خاطر تا از تو اجازه نگیریم وسایلت را نمی‌گردیم. جوان گفت: این کار که ضرری به من نمی‌رساند هر آنچه دوست دارید انجام دهید. وقتی توشه‌دان را تکاندند کیسه‌ای از آن افتاد. زن ملعون انصاری فریاد زد: الله اکبر به خدا سوگند این کیسه‌ام است و این همان پول‌هایم

هستند و در آن گردنبندی بود که وزنش فلان مثقال بود. کیسه را آوردند و آن را آن گونه که زن گفت یافتند. آنگاه جوان را به سختی زدند و دشنام دادند. اما او جوابی نداد. او را به زنجیر کشیدند و به طرف مکه بردند. جوان مقدسی به آنها گفت: شما را به خداوند قسم می‌دهم که اجازه دهید حَجَم را انجام دهم. خدا و رسول خدا را گواه می‌گیرم که بعد از پایان حج نزد شما می‌آیم و خود را تسلیم می‌کنم. خداوند متعال دل آنها را به رحم آورد و رهایش کردند.

بعد از پایان مناسک حج جوان مقدسی نزد آنها برگشت و گفت: مناسک حج را به جا آوردم و نزد شما برگشتم. هر کاری که می‌خواهید انجام دهید. بعضی از آنها گفتند: اگر قصد فرار داشت نزد ما بر نمی‌گشت. او را رها کردند و کاروان به طرف مدینه حرکت کرد. در راه زن انصاری نیازمند مرکب شد در آنجا چوپانی را دید و از او طلب مرکب کرد اما چوپان به او گفت که تنها در صورتی به او مرکب می‌دهد که خود را در اختیارش قرار دهد. زن انصاری به خواسته چوپان تن داده و خود را در اختیارش قرار داد و از او مرکب گرفت. بعد از آن ابلیس سد راهش شد و گفت که تو حامله‌ای، زن انصاری گفت: از چه کسی؟ گفت: از چوپان، زن فریادی برآورد و گفت: چه رسوایی بار آوردم اما شیطان به او گفت: اصلاً نترس وقتی به طرف کاروان رفتی به آنها بگو: وقتی صدای قرآن خواندن جوان مقدسی را شنیدم به طرفش رفتم و به او نزدیک شدم، آنگاه که خواب بر من غلبه کرد به من تجاوز کرد و نتوانستم از خود دفاع کنم و الان آبستن شده‌ام این در حالی است که من زنی از انصار هستم و در مدینه طایفه و اقوامم وجود دارند.

زن ملعون آنچه را که شیطان به او توصیه کرد انجام داد. کاروانیان اصلاً به او شک نکردند چرا که پیش از این کیسه پول او را در توشه‌دان جوان مقدسی پیدا کرده بودند. جوان مقدسی را دوباره دستگیر کردند و به او گفتند: ای پست فطرت دزدی بس نبود مرتکب فسق و زنا هم شدی؟ پس دوباره او را زدند و سخنان زشت به او گفتند و به زنجیرش کشیدند اما این بار هم جوابی نداد. وقتی کاروان به نزدیکی مدینه رسید عمر بن خطاب با جماعتی از مسلمانان به استقبال آنها شتافتند. وقتی به نزدیکی آنها رسیدند نخستین کلام عمر جویاشدن از احوال جوان مقدسی بود. به او گفتند: ای اباحفص چقدر از این جوان غافل بودی. او مرتکب دزدی و زنا شد و جریان واقعه را برای او تعریف کردند. عمر دستور داد تا

او را نزدش آوردند آنگاه که آوردند به او گفت: وای بر تو ای جوان! برخلاف آنچه را تظاهر کردی انجام دادی تا اینکه خداوند متعال تو را رسوا کرد؟ شدیدترین مجازات‌ها را برای تو در نظر خواهم گرفت، اما جوان هیچ جوابی نداد.

مردم جمع شده بودند تا درباره او تصمیمی بگیرند که ناگهان نوری درخشید و شعاعی پرتوافشانی کرد. نگاه کردند دیدند که جایگاه علم نبوت علی علیه السلام است، امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این سر و صدایی که در مسجد به راه انداخته‌اید چیست؟ گفتند: ای امیرمؤمنان! این جوان زاهد بیت المقدسی مرتکب سرقت و زنا شده است. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند نه دزدی کرده است و نه مرتکب فحشا شده است و از میان کاروان تنها او حج را آنچنان که بایسته و شایسته به جای آورده است. عمر وقتی صدای حضرت را شنید از جایش بلند شد و امیرمؤمنان را در جای خود قرار داد. امیرمؤمنان نظری به جوان انداخت که به زنجیر کشیده شده و سرش را به پایین انداخته بود در حالی که آن زن ملعون در کنارش نشسته بود. آنگاه خطاب به آن زن فرمود: ای زن وای بر تو جریان واقعه را برایم شرح ده. گفت: ای امیرمؤمنان این جوان مالم را دزید و کاروانیان آن را در توشه‌دان او پیدا کردند اما به این بسنده نکرد تا اینکه در یکی از شب‌ها مرا غرق در خواندن قرآنش کرد و به خواب برد و وقتی خوابیدم به زور به من تجاوز کرد اما به خاطر ترس از رسوایی نتوانستم او را از خود دور کنم و این‌گونه بود که به‌ناچار به خواسته او تن داده و از او حامله شدم.

امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: ای ملعون! در ادّعایت علیه او دروغ می‌گویی چرا که این جوان آلت تناسلی ندارد و بریده شده است و در جعبه‌ای از عاج است! سپس گفت: ای جوان! جعبه‌ات کجاست؟ جوان سرش را بلند کرد و گفت: ای امیرمؤمنان کسی که می‌داند جعبه‌ای وجود دارد حتماً جای آن را هم می‌داند. امیرمؤمنان علیه السلام نگاهی به عمر انداخت و فرمود: ای عمر! جعبه را بیاور، به دنبال جعبه فرستادند و آن را آوردند و جلوی امیرمؤمنان گذاشتند. جعبه را باز کردند و در آن پارچه‌ای از حریر یافتند که آلت جوان در آن بود. آنگاه امیرمؤمنان فرمود: ای جوان برخیز. جوان برخاست و لباسش را درآوردند تا مطمئن شوند که او آلت تناسلی ندارد و کسانی که او را متهم به زنا کردند رسوا شوند. وقتی شلوار جوان را برداشتند و او را بدون آلت یافتند هیاهوی مردم بلند شد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

ساکت باشید. از من حکمی را بشنوید که مرا رسول خدا از آن خبردار کرده است. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: ای زن ملعون تو در پیشگاه خداوند متعال بی ادبی و جسارت کردی. ابتدا نزد جوان رفتی و او را دعوت به همبستری کردی و به او گفتی: سوگند به خدا اگر با من آمیزش نکنی تو را گرفتار حيله‌ای از حيله‌های زنان خواهم کرد که رهایی از آن نیست. آیا این گونه نیست؟ گفت: بله امیرمؤمنان این گونه است که می‌فرمایید. سپس وقتی که دیدی او خوابیده است کیسه پولت را در توشه‌دان او گذاشتی، اقرار کن؟ گفت: درست است ای امیرمؤمنان. حضرت ادامه داد: ای مردم علیه این زن شهادت دهید؛ آنگاه فرمود: اما این بچه‌ای که الآن در شکم داری از آن چوپانی است که از او طلب مرکب کردی اما او در جواب گفت: مرکب به تو نمی‌فروشم مگر اینکه خود را در اختیارم گذاری و تو به خواسته او تن دادی و از او مرکب گرفتی، گفت: ای امیرمؤمنان حق با شما است. هیاهو از میان مردم برخاست. حضرت دوباره آنها را ساکت کرد و فرمود: وقتی از چوپان جدا شدی پیرمردی با فلان شکل و قیافه بر سر راهت ظاهر شد و به تو گفت: ای فلانی تو از چوپان حامله شدی. داد و بیداد راه انداختی و گفتی: خدایا این چه رسوایی بود اما او به تو گفت: ناراحت مباش مشکلی نیست وقتی نزد کاروان برگشتی به آنها بگو که این جوان به زور به من تجاوز کرد و الآن از او حامله شده‌ام، تو هم توصیه‌های پیرمرد را اجرا کردی و کاروانیان هم سخنان را باور کردند، زن انصاری گفت: درست است ای امیرمؤمنان، سپس حضرت فرمود: آیا می‌دانی که آن پیرمرد چه کسی بود؟ گفت: نه، فرمود: او ابلیس لعنة الله علیه بود. حاضران از این سخنان امیرمؤمنان به شگفتی افتادند. عمر گفت: ای ابوالحسن می‌خواهی با این زن چکار کنی؟ حضرت فرمود: صبر کنید تا وضع حمل کند و سرپرستی برای بچه‌اش پیدا کند سپس قبری همچون قبر یهودیان برای او بکنید و تا نصفه بدن در آن قرار دهید و سنگسارش کنید. عمر دستور امیرمؤمنان را اجرا کرد. اما جوان، مقدسی تا پایان عمر در مسجد رسول خدا باقی ماند و به عبادت پروردگار مشغول شد. آنگاه عمر بن خطاب بلند شد و گفت: اگر علی (علیه السلام) نبود هر آینه عمر از بین می‌رفت و این جمله را سه بار تکرار کرد آنگاه مردم رفتند و از قضاوت علی (علیه السلام) شگفت‌زده شدند.

اندرزهای ابليس به علی بن محمد صوفی

۱۵۹- ابن شهر آشوب قال: في حديث طويل عن علي بن محمد الصوفي أنه لقي إبليس وسأله فقال له: من أنت؟ فقال: أنا من ولد آدم، فقال: لا إله إلا الله، أنت من قوم يزعمون أنهم يحبون الله ويعصونه ويغضون إبليس ويطيعونه، فقال: من أنت؟ فقال: أنا صاحب الميسم والاسم الكبير والطبل العظيم وأنا قاتل هابيل وأنا الراكب مع نوح في الفلك أنا عاقر ناقة صالح أنا صاحب نار إبراهيم أنا مدبر قتل يحيى أنا ممكّن قوم فرعون من النيل أنا مخيل السحر وقائده إلى موسى أنا صانع العجل لبني إسرائيل أنا صاحب منشار زكريا أنا السائر مع أبرهة إلى الكعبة بالفيل أنا المجمع لقتال محمد ﷺ يوم أحد وحنين، أنا ملقي الحسد يوم السقيفة في قلوب المنافقين، أنا صاحب الهودج يوم البصرة والبعير، أنا صاحب الواقف في عسكر صفين، أنا الشامت يوم كربلاء بالمؤمنين، أنا إمام المنافقين، أنا مهلك الأولين، أنا مضلّ الآخرين، أنا شيخ الناكثين، أنا ركن القاسطين، أنا ظلّ المارقين، أنا أبو مرّة مخلوق من نار لا من طين، أنا الذي غضب عليه ربّ العالمين، فقال الصوفي: بحقّ الله عليك إلا دللتني على عمل أتقرب به إلى الله وأستعين به على نوائب دهري، فقال: اقنع من دنياك بالعفاف والكفاف واستعن على الآخرة بحبّ عليّ بن أبي طالب (عليه السلام) وبغض أعدائه، فإني عبدتُ الله في سبع سماواته وعصيته في سبع أرضيه فلا وجدتُ ملكاً مقرباً ولا نبياً مرسلأ إلا وهو يتقرب بحبه، قال: ثمّ غاب عن بصري، فأتيتُ أبا جعفر (عليه السلام) فأخبرته بخبره فقال (عليه السلام): آمن الملعون بلسانه وكفر بقلبه.^۱

ابن شهر آشوب گوید: در حدیثی طولانی از علی بن محمد صوفی آمده که او ابليس را دید و از او پرسید تو کیستی؟ گفت: از آدمیزاده‌ها. او گفت: لا اله الا

۱. المناقب ۲/۲۸۵ و نقل عنه في بحار الأنوار ۱۸۱/۳۹، ح ۲۳ (۱۶/۳۷۵).

الله، تو از مردمی هستی که پندارند خدا را دوست دارند و نافرمانیش کنند، و ابلیس را دشمن دارند و فرمانش برند، گفتش اکنون بگو تو کیستی، گفت: منم صاحب میسم (و کسی که نصیحت نپذیرد و گمان کند زیباست) و دارای نام بزرگ و طبل بزرگ، منم کشنده هابیل.

منم سوار بر کشتی به همراه نوح، قاتل ناقه صالح، صاحب آتش ابراهیم، زمینه‌ساز کشتن یحیی، فراهم‌کننده و واردکننده قوم فرعون در نیل، جادوساز و جادوپرداز با موسی، گوساله‌ساز بنی اسرائیل، اره‌کش بر زکریا، همسفر ابرهه برای ویرانی کعبه با فیل، سردار لشکر ضد محمد در احد و حنین، حسدانگیز در دل منافقانی در سقیفه، صاحب هودج در جنگ بصره و شتردار آن منم که در سپاه صفین ایستادم، منم که در کربلا مؤمنان را سرزنش کردم، منم امام منافقان، منم نابود کن پیشینیان، گمراه‌کننده آیندگان، منم شیخ ناکثین پیمان‌شکن، منم رکن قاسطان، منم ظلّ مارقان، منم ابو مژه آفریده‌شده از آتش نه از گل، من آنم که پروردگار جهانیان بدو خشم کرده صوفی گفت: تو را به خدا مرا به کاری رهنمایی کن که با انجام آن به خدا نزدیک شوم و برای پیشامدهای بد روزگارم یاری جویم، گفت: از دنیای خود به همان پارسایی و کفایت زندگی قناعت کن، و بر آخرت خود به دوستی علی بن ابی طالب (علیه السلام) یاری جو و دشمنی با دشمنانش زیرا من خدا را در هفت آسمان عبادت کردم و در هفت زمین نافرمانی کردم و نیافتم فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسلی جز آنکه به دوستی او تقرب می‌جستند، علی بن محمد صوفی گوید: سپس از چشمم نهان شد و آمدم حضور ابو جعفر (علیه السلام) و به او گزارش دادم، فرمود: آن ملعون به زبانش ایمان آورد و به دلش کافر باشد. مؤلف گوید: المیسم: از ریشه‌ی ماس: کسی که نصیحت احدی را نپذیرد، یا به معنای جمال و زیبایی که در این صورت مقصود از کلمه‌ی صاحب میسم به معنای کسی که خیال می‌کند زیبا است.

حضور ابلیس یا وکیلش موقع جان دادن

۱۶۰- الکلینی عن علی بن محمد بن مابندار عن أحمد بن أبي عبدالله عن محمد بن علي عن عبد الرحمن بن أبي هاشم عن أبي خديجة عن أبي عبدالله (علیه السلام) قال: ما من أحدٍ يضره الموت إلا وكل به إبليس من شياطينه من يأمره بالكفر ويشككه في دينه حتى

تخرج نفسه، فمن كان مؤمناً لم يقدر عليه، فإذا حضرتم موتاكم فلقنوهم شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله حتى يموت.

وفي رواية أخرى قال: فلقنه كلمات الفرج والشهادتين وتسمي له الإقرار بالأئمة عليهم السلام واحداً بعد واحد حتى ينقطع عنه الكلام.^۱

شیخ کلینی از علی بن محمد بن مابندار از احمد بن ابی عبدالله از محمد بن علی از عبدالرحمن بن ابی هاشم از ابو خدیجه گفته: امام ششم علیه السلام فرمود: هیچ محتضری نیست جز اینکه ابلیس شیطانی بر او گمارد تا به کفر وادارد و در دینش به شک افتد تا بی دین شده و جان دهد، هر که مؤمن باشد به او دست نیابد، چون بالای سر محتضران خود باشید کلمه اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله را به آنها تلقین کنید تا وقتی که بمیرند. در روایت دیگر است که به او کلمات فرج و شهادتین را تلقین کن و او را وادار اعتراف به ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری کن تا سخن از او بریده شود و زبانش بند آید.

شادی ابلیس از مرگ فقیه

۱۶۱- الکلینی عن العدة عن البرقي عن عثمان بن عيسى عن أبي أيوب الخزاز عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما من أحد يموت من المؤمنين أحب إلى إبليس من موت فقيه.^۲

شیخ کلینی از جماعتی از برقی از عثمان بن عیسی از ابو ایوب خزّاز از سلیمان بن خالد گفته: امام صادق علیه السلام فرمود: ابلیس از مرگ مؤمن شادمان می شود، ولی بالاترین حدّ شادی او هنگامی است که دانشمند فقیهی از دنیا برود. مؤلف: اسناد روایت صحیح است.

۱. الکافی ۱۲۳/۳، ح ۶.

۲. الکافی ۳۸/۱، ح ۱.

۱۶۲- العیاشی رفعه عن سلیمان بن خالد قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله تعالى: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۱ فقال (عليه السلام): إنَّ الحكمة: المعرفة والتفقه في الدين، فمن فقه منكم فهو حكيم، وما من أحد يموت من المؤمنين أحبُّ إلى إبليس من فقيه.^۲

عیاشی در حدیث مرفوعه‌ای از سلیمان بن خالد گوید: از حضرت صادق (عليه السلام) در مورد آیه: «و به هر کس حکمت داده شد حقیقتاً خیر فراوانی عطا شده است» پرسیدم. پس امام صادق (عليه السلام) فرمود: حکمت عبارت است از معرفت و بصیرت در دین هر کدام از شما فقیه در دین باشد حکیم است، شیطان از مردن هیچ کس در جهان به اندازه مردن یک فقیه، خوشحال نمی‌شود.

دشمنی هزار برابری فقیه با ابلیس نسبت به عابد

۱۶۳- الطوسی باسناده عن أخي دعبل عن الرضا (عليه السلام) عن آبائه (عليهم السلام) عن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال: فقيه واحد أشدَّ على إبليس من ألف عابد.^۳

شیخ طوسی به اسنادش از برادر دعبل گفته: امام رضا (عليه السلام) از پدران بزرگوارشان (عليهم السلام) از امیرمؤمنان (عليه السلام) فرمود: (بودن) یک فقیه و دانای به علم دین برای شیطان از هزار عابد و پرستنده خدای تعالی سخت‌تر و غیرقابل تحمل است.

علما، مخالفان ابلیس

۱۶۴- «أبو منصور الطبرسي باسناده إلى أبي محمد العسكري (عليه السلام) قال: قال جعفر بن محمد الصادق (عليه السلام) علماء شيعتنا مرابطون في الثغر الذي يلي إبليس وعفاريته،

۱. سورة البقرة / ۲۶۹.

۲. تفسیر العیاشی ۲۷۶/۱، ح ۵۰۲.

۳. أمالی الطوسی، المجلس الثالث عشر، ح ۳۶۶/۲۵، رقم ۷۷۴.

يمنعونهم عن الخروج على ضعفاء شيعتنا، وعن أن يتسلط عليهم إبليس وشيعته النواصب، ألا فمن انتصب لذلك من شيعتنا كان أفضل ممن جاهد الروم والترك والخزر ألف مرة لأنه يدفع عن أديان محيينا، وذلك يدفع عن أبدانهم».

ابومنصور طبرسی به اسنادش تا امام حسن عسکری علیه السلام گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: علمای شیعه ما همچون مرزداران، مانع یورش شیاطین به شیعیان ضعیف شده و جلوی غلبه غاصبان شیطان صفت را می گیرند. پس بدانید، هر که این گونه در مقام دفاع از شیعیان ما برآید، فضیلتش از جهادکننده با روم و ترک و خزر، هزاران بار بیشتر است، زیرا آن از کیش پیروان ما دفاع می کند و این از جسم آنان.

«المرباطه» نگهبانی مرزهای دشمن است. «ثغر» سرحدات کفار حربی و جاهای ترسناک از بندرگاه های شهرها. «عفریت» چیزی پلید و ناخوشایند و نفوذکننده در کاری که با زیرکی در آن کار پافشاری کند. «خزر» نام کوه است، «خزر العیون» چشم تنگ را گویند.

۱۶۵- «أبومنصور الطبرسي بإسناده عن أبي محمد علیه السلام قال: قال علي بن محمد علیه السلام: لو لا من يبقي بعد غيبة قائمكم من العلماء الداعين إليه والدالين عليه والذابين عن دينه بحجج الله والمنقذين الضعفاء عبدالله من شباك إبليس ومردته، ومن فشاخ النواصب لما بقي أحد إلا ارتد عن دين الله، ولكنهم الذين يمسكون أزيمة قلوب ضعفاء الشيعة كما يمسك صاحب السفينة سكانها، أولئك هم الأفضلون عند الله عز وجل».

ابومنصور طبرسی به اسنادش از امام حسن عسکری علیه السلام گوید: امام حسن عسکری علیه السلام از امام هادی علیه السلام نقل کرده که فرمود: اگر در زمان غیبت امام قائم علیه السلام علمایی نبودند که مردم را به سوی او راهنمایی کرده و با او آشنا کنند، و با براهین الهی از او دفاع نمایند، و بندگان مستضعف خدا را از دام ابلیس و اعوانش برهانند، و از بند نواصب (دشمنان اهل بیت) رهایی بخشند، همه مردم از دین خدا دست کشیده و مرتد می شدند. لکن علما کسانی هستند که زمام قلوب

شیعیان ضعیف ما را در دست دارند. این گروه همان شخصیت‌های برتر و افضل در نزد خداوند با عزت و جلال می‌باشند.

ندای ابلیس هنگام ظهور

۱۶۶- الصدوق عن ابن المتوكل عن الحميري عن ابن عيسى عن ابن محبوب عن الثمالي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن أبا جعفر عليه السلام كان يقول: إن خروج السفيناني من الأمر المحتوم قال لي: نعم، واختلال وفد العباس من المحتوم وقتل نفس الزكية من المحتوم وخروج القائم من المحتوم.

فقلت له: فكيف يكون ذلك النداء؟ قال: ينادي منادٍ من السماء أول النهار ألا إن الحق في عليّ وشيعته، ثم ينادي إبليس لعنه الله في آخر النهار: ألا إن الحق في السفيناني وشيعته، فیرتاب عند ذلك المبطلون.^۱

شیخ صدوق از ابن متوکل از حمیری از ابن عیسی از ابن محبوب از ابوحمزه ثمالی گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: امام باقر عليه السلام می‌فرمود: خروج سفینانی از امور حتمی است. فرمود: آری دیگر از امور محتوم اختلاف بنی عباس و قتل نفس زکیه و خروج قائم عليه السلام است. گفتم: آن ندا چگونه خواهد بود؟ فرمود: نداکننده‌ای در ابتدای روز از آسمان چنین ندا کند: بدانید حق با علی و شیعیان اوست. بعد از آن در آخر همان روز ابلیس لعنه الله ندا کند که حق با سفینانی و شیعیان اوست و باطل جویان به شک و ریب افتند.

مؤلف گوید: اسناد روایت صحیح است؛ و نظیر آن است خبر میمون البان^۲ و معتبره زراره^۳ و خبر معلی بن خنیس.^۴

۱. کمال الدین وتمام النعمة ۶۵۲/۲، ح ۱۴؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ۲۰۶/۵۲، ح ۴۰ (۴۲۰/۲۱).

۲. کمال الدین وتمام النعمة ۶۵۰/۲، ح ۴.

۳. کمال الدین وتمام النعمة ۶۵۰/۲، ح ۸.

۴. کمال الدین وتمام النعمة ۶۵۲/۲، ح ۱۳.

١٦٧- النعماني بسنده عن ابن عقدة عن علي بن الحسن عن محمد بن عبدالله عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم قال: سمعت أبا عبدالله (عليه السلام) يقول: هما صيحتان: صيحة في أول الليل، وصيحة في آخر الليلة الثانية، قال: فقلت: كيف ذلك؟ فقال: واحدة من السماء، وواحدة من إبليس، فقلت: كيف تُعرف هذه من هذه؟ فقال: يعرفها من كان سمع بها قبل أن تكون.^١

نعمانی به سندش از ابن عقده از علی بن حسن از محمد بن عبدالله از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم گوید: شنیدم ابا عبدالله امام صادق (عليه السلام) می فرمود: آنها دو صیحه اند، صیحه ای در آغاز شب و صیحه ای در پایان شب دوم. گوید عرض کردم: آن صیحه ها به چه نحوی است؟ گوید: فرمود: یکی از آسمان است و یکی از ابلیس. عرض کردم: این صیحه از آن دیگری، چگونه تشخیص داده می شود؟ فرمود: آن کس که پیش از وقوع شنیده است - و اطلاع قبلی دارد - می شناسد. مؤلف گوید: اسناد روایت موثق است.

قتل ابليس به شمشیر قائم (عليه السلام)

١٦٨- العياشي رفعه عن وهب بن جميع مولى إسحاق بن عمار، قال: سألت أبا عبدالله (عليه السلام) عن قول إبليس: ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾^٢، قال له وهب: جعلت فداك أي يوم هو؟ قال: يا وهب أتحسب أنه يوم يبعث الله فيه الناس؟ إن الله أنظره إلى يوم يبعث فيه قائمنا، فإذا بعث الله قائمنا كان في مسجد الكوفة وجاء إبليس حتى يجثو بين يديه على ركبتيه فيقول: يا ويله من هذا اليوم فيأخذ بناصيته فيضرب عنقه، فذلك يوم الوقت المعلوم.^٣

١. الغيبة للنعماني / ٢٦٥، ح ٣١؛ ونقل عنه في بحار الأنوار ٢٩٥/٥٢، ح ٤٩.

٢. سورة الحجر / ٣٦-٣٨.

٣. تفسير العياشي / ٤٢٨/٢، ح ١٤.

عیاشی در حدیث مرفوعه‌ای از وهب بن جمیع ولامند (وابسته به) اسحاق بن عمار، گفته: از امام صادق (علیه السلام) در مورد سخن ابلیس که گفت: «پروردگارا مهلتم ده تا روزی که مبعوث شوند، خدا گفت تو مهلت داری تا روز وقت معلوم»، پرسیدم: وهب گفت: قربانت آن روز چه روزیست؟ فرمود: ای وهب پنداری که روز رستاخیز مردم است، (بلکه) خدایش مهلت داده تا روزی که قائم ما ظهور کند، و چون قائم ما ظهور کند و در مسجد کوفه باشد ابلیس آید و برابری زانو زند و گوید: ای وای بر من از این روز و قائم موی جلوی پیشانی او را بگیرد و گردنش را بزند و این روز وقت معلوم است.

مؤلف گوید: این روایت را طبری نیز در دلائل الإمامة^۱ و شرف الدین حسینی استرآبادی در حدیث مرفوعه‌ای از وهب بن جمیع در تأویل الآیات الظاهرة آورده‌اند.^۲

۱۶۹- ولكن ورد مختصر البصائر الذي كان أصله لسعد بن عبدالله الأشعري القمي عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم الحضرمي عن عبدالكريم بن عمرو الخثعمي قال: سمعت أبا عبدالله (عليه السلام): إن إبليس قال ﴿فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ فأبى الله ذلك عليه، فقال: ﴿فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ فإذا كان يوم الوقت المعلوم ظهر إبليس لعنه الله في جميع أشياعه منذ خلق الله آدم إلى يوم الوقت المعلوم، وهي آخر كربة يكرها أمير المؤمنين (عليه السلام)، فقلت: وإئتها لكرات؟ قال: نعم، إئتها لكرات وكرات، ما من إمام في قرن إلا ويكرّ معه البرّ والفاجر في دهره حتى يدل الله (صلى الله عليه وسلم) المؤمن من الكافر.

فإذا كان يوم الوقت المعلوم كرّ أمير المؤمنين صلوات الله عليه في أصحابه وجاء إبليس في أصحابه، ويكون ميثاقهم في أرض من أراضي الفرات، يقال لها: الروحاء قريب من كوفتكم، فيقتتلون قتالاً لم يقتتل مثله منذ خلق الله (صلى الله عليه وسلم) العالمين، فكأنني أنظر إلى

۱. دلائل الإمامة / ۴۵۳، ح ۴۳۰.

۲. تأویل الآيات الظاهرة ۵۰۹/۲، ح ۱۲.

أصحاب عليّ أمير المؤمنين عليه السلام قد رجعوا إلى خلفهم القهقري مائة قدم، وكأني أنظر إليهم وقد وقعت بعض أرجلهم في الفرات. فعند ذلك يهبط الجبار في ظلل من الغمام^۱ والملائكة وقضى الأمر، رسول الله صلى الله عليه وآله أمامه بيده حربه من نور، فإذا نظر إبليس رجع القهقري ناكصاً على عقبيه، فيقولون له أصحابه: أين تريد وقد ظفرت؟ فيقول: ﴿إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ﴾^۲ ﴿إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾^۳ فيلحقه النبي صلى الله عليه وآله فيطعنه طعنة بين كتفيه، فيكون هلاكه وهلاك جميع أشياعه، فعند ذلك يعبد الله عز وجل ولا يُشرك به شيئاً. ويملك أمير المؤمنين عليه السلام أربعاً وأربعين ألف سنة حتى يلد الرجل من شيعة عليّ عليه السلام ألف ولد من صلبه ذكراً في كل سنة ذكراً وعند ذلك تظهر الجتتان المدهامتان عند مسجد الكوفة وما حوله بما شاء الله.^۴

در مختصر بصائر الدرجات که اصلش از سعد بن عبدالله اشعری قمی است از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از موسی بن سعدان از عبدالله بن قاسم حصرمی از خثعمی گفته: شنیدم که امام صادق عليه السلام فرمود: ابلیس گفت: «مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده» ولی خداوند از این خواسته او ابا نمود و فرمود: «در حقیقت، تو از مهلت یافتگانی، تا روز معین معلوم». وقتی روز معین معلوم برسد، ابلیس لعنه الله بر تمام پیروانش از زمان خلقت آدم توسط خدا تا روز معلوم، ظاهر می‌شود و این اتفاق در آخرین بازگشتی است که امیرمؤمنان عليه السلام دارد. پس گفتم: آیا امیرمؤمنان عليه السلام چندین بازگشت دارد؟ فرمود: بله! چندین و چند بازگشت، و هیچ امامی در هیچ قرنی نیست، مگر اینکه نیکوکار و زشت کار در روزگارش با او رجعت می‌کنند تا خدا مؤمن را بر کافر غلبه دهد.

۱. کنایه عن نزول آیات عذابه وانتقامه.

۲. سورة الأنفال / ۴۸.

۳. سورة الحشر / ۱۶.

۴. مختصر البصائر / ۱۱۷-۱۱۵، ح ۳۷.

وقتی روز معین معلوم رسید، امیرمؤمنان (علیه السلام) با یارانش و ابلیس با یارانش برمی‌گردند و وعده‌گاه آنان در زمینی از اراضی فرات است که به آن «روحا» گفته می‌شود و نزدیک کوفه شماس است. پس چنان جنگی با هم می‌کنند که از روزی که خدا جهانیان را خلق نمود، جنگی به مانند آن رخ نداده است. گویا من یاران امیرمؤمنان (علیه السلام) را می‌بینم که صد قدم به عقب رفته‌اند، و گویا می‌بینم که قسمتی از پاهایشان در آب فرات فرو رفته است!

پس در این هنگام، خداوند جبار (عز و جلال) و ملائکه، در سایه‌ای از ابرها هبوط می‌کنند و کار تمام می‌شود، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رو به روی اوست و در دستانش چیزی نورانی است. پس وقتی ابلیس به آن نظر می‌کند، به عقب برگشته و پشت می‌کند. پس یارانش به او می‌گویند: کجا می‌خواهی بروی؟ تو که داری پیروز می‌شوی! می‌گوید: من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید! من از خدای ربّ العالمین می‌ترسم! پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او می‌رسد و با نیزه بین دو شانه او ضربتی می‌زند که سبب هلاکت او و تمام پیروانش می‌شود. در این هنگام خدا عبادت می‌شود و چیزی در عبادت با او شریک نمی‌شود. و امیرمؤمنان چهل و چهار هزار سال حکومت می‌کند تا جایی که یک مرد از شیعیان علی (علیه السلام)، هزار فرزند پسر از صلب خویش متولد می‌سازد و در این هنگام، دو باغستان سرسبز و پر نعمت که از شدت سرسبزی به سیاهی می‌زند، نزدیک مسجد کوفه و حوالی آن آشکار می‌شود.

۱۷۰- وورد في خبر الصدوق بإسناده عن أبي عبد الله (عليه السلام) في حديث أنه قال: ...
يوم الوقت المعلوم يوم ينفخ في الصور نفخة واحدة فيموت إبليس ما بين النفخة الأولى والثانية.^۱

در خبر صدوق به اسنادش از امام صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی آمده: ... سپس امام فرمودند: روز معین معلوم روزی است که در صورت یک بار دمیده شود و بین دمیدن اول و دوم ابلیس هلاک می‌شود.

۱. علل الشرائع ۴۰۲، ح ۲.

ایجاد تعادل بین آدم و ابلیس

۱۷۱- العیاشی رفعه عن جابر عن النبی ﷺ قال: كان إبليس أول من ناح وأول من تغنى وأول من حدا، قال: لما أكل آدم من الشجرة تغنى، فلما أهبط حدا به، فلما استقر على الأرض ناح فأذكره ما في الجنة.

فقال آدم ﷺ: رب هذا الذي جعلت بيني وبينه العداوة لم أقو عليه وأنا في الجنة، وإن لم تعني عليه لم أقو عليه، فقال الله: السيئة بالسيئة، والحسنة بعشر أمثالها إلى سبعمائة. قال: رب زدني، قال: لا يؤكد لك ولد إلا جعلت معه ملكين يحفظانه، قال: رب زدني، قال: التوبة معروضة في الجسد ما دام فيه الروح، قال: رب زدني، قال: اغفر الذنوب ولا أبالي، قال: حسبي.

قال: فقال إبليس: رب هذا الذي كرمت عليّ وفضلته، وإن لم تفضل عليّ لم أقو عليه، قال: لا يؤكد له ولد إلا ولد لك ولدان، قال: رب زدني، قال: تجري منه مجرى الدم في العروق، قال: رب زدني، قال: تتخذ أنت وذريتك في صدورهم مساكن. قال: رب زدني، قال: تعدهم وتمنيهم ﴿وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾^۱.

عیاشی در حدیث مرفوعه‌ای از جابر گفته: پیغمبر ﷺ فرمود: ابلیس نخست نوحه‌گر نخست آوازه‌خوان نخست حدی‌خوانست، فرمود: چون آدم از درخت خورد او سرود خواند، چون آدم را به زمین فرود کردند برایش حدی خواند، چون در زمین پایدار شد نوحه‌گری کرد تا او را به یاد نعمت بهشت اندازد، آدم گفت: پروردگارا این (شیطان) دشمنی است که حتی در بهشت از عهده او برنیامدم و اگر تو مرا کمک نکنی (اینجا نیز) بر او پیروز نخواهم شد.

خدا فرمود: جزای بدی به یک بدی است ولی پاداش نیکی ده برابر تا هفتصد برابر می‌باشد، گفت: پروردگارا برایم بیفزا، فرمود: نوزادی به دنیا نیاید جز

۱. سورة النساء / ۱۲۰.

۲. تفسیر العیاشی ۱/ ۴۴۴، ح ۲۸۰.

اینکه یک فرشته یا دو تا بر او گمارم که پاسبانش باشند. گفت: پروردگارا بیغزا، فرمود: توبه پذیرفته می‌شود تا وقتی جان در بدن است، گفت: پروردگارا بیغزا، فرمود: همهی گناهان را بیامرزم و باکی ندارم، گفت: مرا بس است.

ابلیس گفت: پروردگارا این (آدم را) بر من برتری دادی و اگر به من تفضلی نکنی بر (گمراهی) او قادر نباشم، فرمود: انسانی متولد نشود جز آنکه برای تو دو فرزند به دنیا آید. گفت: پروردگارا، بیغزا. فرمود: در رگ و خونش روان شوی، گفت: پروردگارا بیغزا. فرمود: تو و نژادت در سینه آنها جا کنید و وسوسه کنید. گفت: پروردگارا بیغزا فرمود: به آنها وعده بده و آرزومندشان کن. شیطان آنها را جز به دروغ وعده ندهد.

بخشش جمیع گناهان به جای سلطهی ابلیس

۱۷۲- علی بن ابراهیم القمّی عن ابيه عن ابن ابي عمير عن جميل عن زرارة عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال: لما أعطى الله تبارك وتعالى إبليس ما أعطاه من القوة قال آدم: يارب سلّطت إبليس على ولدي وأجرته فيهم مجرى الدم في العروق، وأعطيته ما أعطيته، فهالي ولولدي؟ فقال: لك ولولدك السيئة بواحدة والحسنة بعشرة أمثالها، قال: ربّ زدني، قال: التوبة مبسوطة إلى أن تبلغ النفس الحلقوم، قال: ياربّ زدني، قال: أغفر ولا أبالي، قال: حسبي.

قال: قلت: جعلت فداك بماذا استوجب إبليس من الله أن أعطاه ما أعطاه؟ فقال: بشيء كان منه شكره الله عليه، قلت: وما كان منه جعلت فداك؟ قال: ركعتين ركعهما في السماء في أربعة آلاف سنة.^۱

علی بن ابراهیم قمی از پدرش از ابن ابی عمیر از جمیل از زراره گفته: امام صادق (عليه السلام) فرمود: چون خدا به ابلیس آن نیرو و توانایی را داد، آدم گفت:

۱. تفسیر القمّی ۳۵/ [الطبعة الحجرية] ۵۳/۱ [الطبعة الحروفية]، ونقل عنه في بحار الأنوار ۱۴۲/۱، ح. ۸.

پروردگارا ابلیس را بر فرزندانم مسلط کردی و مانند خون در رگ آنها روان کردی و به او دادی آنچه دادی، پس برای من و فرزندانم بهره و راه نجات از او چیست؟ فرمود: برای تو و فرزندان تو یک جزا در مقابل یک گناه و یک نیکی به ده برابر مانندش پاداش است. گفت: پروردگارا برایم بیغزا. فرمود: تا جان به گلو رسد راه توبه باز است، گفت: برایم بیغزا. فرمود: بیامرزم و باکی ندارم، گفت: مرا بس. گفتم: قربانت ابلیس برای چه مستحق آن توانایی شد که به او دادند؟ فرمود: در برابر عملی که انجام داده بود و باید خدا از او قدردانی کند، گفتم: قربانت چه کاری کرده بود؟ فرمود: دو رکعت نماز در آسمان که طی چهار هزار سال انجام داد.

مؤلف گوید: اسناد روایت صحیح است.

استعاذه امام سجاد (علیه السلام) وقتی از ابلیس یا دشمنی و حيله‌ی او یاد می‌شد

۱۷۳- اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ نَزْغَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَكِيدِهِ وَمَكَايِدِهِ، وَمِنْ الثَّقَةِ بِأَمَانِيهِ وَمَوَاعِيدِهِ وَغُرُورِهِ وَمَصَائِدِهِ، وَأَنْ يُطْمِعَ نَفْسَهُ فِي إِضْلَالِنَا عَنْ طَاعَتِكَ، وَامْتِهَانِنَا بِمَعْصِيَتِكَ، أَوْ أَنْ يَحْسُنَ عِنْدَنَا مَا حَسَنَ لَنَا، أَوْ أَنْ يَثْقُلَ عَلَيْنَا مَا كَرِهَ إِلَيْنَا، اللَّهُمَّ اخْسَأْ عَنَّا بِعِبَادَتِكَ، وَاكْتِبْهُ بَدْوُونَا فِي مَحَبَّتِكَ، وَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِتْرًا لَا يَهْتَكُهُ، وَرَدْمًا مَصْمُوتًا لَا يَفْتَقَهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاشْغَلْهُ عَنَّا بِبَعْضِ أَعْدَائِكَ، وَاعْصِمْنَا مِنْهُ بِحُسْنِ رِعَايَتِكَ، وَاكْفِنَا خَيْرَهُ، وَوَلِّنَا ظَهْرَهُ، وَاقْطَعْ عَنَّا إِثْرَهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَامْتَعِنَا مِنَ الْهَدْيِ بِمِثْلِ ضَلَالَتِهِ، وَزَوِّدْنَا مِنَ التَّقْوَى ضِدَّ غَوَايَتِهِ وَاسْلُكْ بِنَا مِنَ التَّقْيِ خِلَافَ سَبِيلِهِ مِنَ الرَّدَى. اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ لَهُ فِي قُلُوبِنَا مَدْخَلَ وَلَا تُؤْتِنَنَّ لَهُ فِيهَا لَدِينًا مَنْزِلًا، اللَّهُمَّ وَمَا سَوَّلَ لَنَا مِنْ بَاطِلٍ فَعَرِّفْنَا، وَإِذَا عَرَّفْنَا فَفَقْنَا، وَبَصِّرْنَا مَا نُكَايِدُهُ بِهِ، وَأَلْهِمْنَا مَا نُعِدُّهُ لَهُ، وَأَيِّقْظُنَا عَنْ سِنَةِ الْغَفْلَةِ بِالرُّكُونِ إِلَيْهِ، وَأَحْسِنْ بِتَوْفِيقِكَ عَوْنَنَا عَلَيْهِ. اللَّهُمَّ وَأَشْرِبْ قُلُوبَنَا إِنْكَارَ عَمَلِهِ، وَالطُّفَّ لَنَا فِي نَقْضِ حِيلِهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَوِّلْ سُلْطَانَهُ عَنَّا، وَاقْطَعْ رَجَاءَهُ مِنَّا، وَادْرَأْهُ عَنِ الْوَلُوعِ بِنَا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ آبَاءَنَا وَأُمَّهَاتِنَا وَأَوْلَادِنَا وَأَهْلِيْنَا وَذَوِي أَرْحَامِنَا

وقراباتنا وجیراننا من المؤمنین والمؤمنات منه فی حرزِ حارِزِ، وحصنِ حافظِ، وکھفِ مانعِ، وألبسهم منه جُنناً واقیةً، وأعطهم علیه أسلحةً ماضیةً. اللَّهُمَّ واعمّمْ بذلك مَنْ شهدَ لك بالزُّبویةِ، وأخلصَ لك بالوحدانیةِ، وعاداهُ لك بحقیقة العبودیةِ، واستظَهَرَ بك علیه فی معرفة العلوم الربانیة. اللَّهُمَّ احلّلْ ما عَقَدَ، وافتقْ ما رَتَقَ، وافسخْ ما دَبَّرَ وثبُّطَهُ إذا عزمَ، وانقضْ ما أبرم. اللَّهُمَّ واهزمِ جُنْدَهُ، وأبطلْ كیدَهُ، واهدمِ كَهْفَهُ، وأرغمِ أنْفَهُ اللَّهُمَّ اجعلنا فی نَظْمِ أعدائه، واعزِلنا عن عِدادِ أولیائه، لا نُطیعُ له إذا استهوانا، ولا نستجیبُ له إذا دَعانا، نأمرُ بمُنْاواتِهِ مَنْ أطاعَ أمرنا، وَنَعِظُ عن متابعتِهِ مَنْ اتَّبَعَ زَجْرنا. اللَّهُمَّ صلِّ علی مُحَمَّدٍ خاتِمِ النَّبِیِّینَ وسیِّدِ الْمُرْسَلِینَ وعلی أهلِ بیتِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ، وأعدنا وأهالینا وإخواننا وجمیعِ المؤمنینَ والمؤمناتِ مِمَّا اسْتَعَدْنَا مِنْهُ، وأجرنا مِمَّا اسْتَجَرْنَا بِكَ مِنْ خَوْفِهِ واسمعَ لنا ما دَعَوْنَا بِهِ، وأعطنا ما أَعْفَلْنَا، واحفظْ لنا ما نَسِینَاهُ، وصیِّرنا بذلكِ فی درجاتِ الصَّالِحِینَ ومراتبِ الْمُؤْمِنِینَ، آمینَ رَبِّ الْعَالَمِینَ.^۱

بار خدایا، به تو پناه می‌بریم از وسوسه‌های شیطان رجیم و کیدها و فریب‌های او. و به تو پناه می‌بریم از دل بستن به تمناهای او و وعده‌های او و فریب‌ها و دام‌های او. بار خدایا، به تو پناه می‌بریم، هرگاه شیطان طمع در آن ورزد که ما را از طاعت تو منحرف دارد و از برای خواریمان به راه معصیت تو کشاند و گناھانی که در دیده ما بیاراسته است ما را خوشایند بود و طاعتی که در دل ما ناخوش فرا نموده است بر ما گران آید. بار خدایا، ما را نیروی عبادت ده و بدان، شیطان را از ما دور کن و بر سعی ما در راه محبت خود بیفزای و به آن، شیطان را خوار گردان. میان ما و او حجابی قرار ده که برافکندنش را نتواند و سدی چنان استوار که از رخنه کردنش عاجز آید. بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود بفرست و شیطان را از ما به دشمنانت مشغول دار و ما را نیک نگه‌دار و از شر او ما را در پناه خود ده و مکر او از ما دفع فرمای و چنان کن که شیطان به ما پشت کرده و

۱. الصحیفة السجادیة / الدعاء الثامن عشر.

از ما بگریزد و نشان پای او از زمین ما برخیزد. بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود بفرست و در برابر ضلالت شیطان ما را از هدایت خود بهره‌مند گردان و در برابر تلاش او به گمراهی ما، ما را از پرهیزگاری ره‌توشه ساز. اگر او ما را به راه تباهی می‌کشد، تو ما را به راه تقوی راه‌نمای. بار خدایا، راه شیطان به دل‌های ما مگشای و جایگاه او در آنچه از آن ماست قرار مده. بار خدایا، حقیقت هر باطل را که شیطان در چشم ما می‌آراید به ما بشناسان. و چون شناسندی، ما را از ارتکاب آن بازدار. و به ما بیاموز که چسان فریبش دهیم و ما را آگاه کن که با چه ابزار و روشی با او جدال کنیم و از خواب غفلت بیدارمان ساز که بدو نگرسیم و توفیق خود را رفیق ما گردان و در پیکار به خلاف او یاریمان نمای. بار خدایا، دل‌های ما را از انکار اعمال او لبریز کن و لطف خویش را همراه ما کن تا رشته حیل‌های او را از هم بگسلیم. بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود بفرست و شیطان را بر ما چیره مگردان و از ما نومیدش گردان و طمع او را از ما بپر. بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود بفرست، و پدران ما را و مادران ما را و فرزندان ما را و خاندان ما را و خویشاوندان ما را و نزدیکان ما را و همسایگان ما مردان مؤمن و زنان مؤمنه را از گزند شیطان در ملاذی منیع و ملجأی رفیع و پناهگاهی استوار جای ده و برای پیکار با او سپرهای نگهدارنده و شمشیرهایی برنده عطا فرما. بار خدایا، همه کسانی را که به پروردگاریت گواهی می‌دهند و یگانگیت را از روی اخلاص پذیرفته‌اند و در عین عبودیت با شیطان در ستیزند و در معرفت علوم ربّانی بر ضدّ او به تو استظهار دارند، از این دعا بهره‌ای رسان. بار خدایا، در هر کار که شیطان گره افکند گره‌گشایی کن، و هر در را که بر بندد تو باز کن، و هر تدبیر که کند گسسته گردان، و هر آهنگ که کند بر هم زن، و هر رشته که محکم بر تابد پنبه نمای. بار خدایا، لشکرش بشکن، کیدش باطل نمای، پناهگاهش ویران ساز و بینی‌اش بر خاک مال. بار خدایا، ما را در شمار دشمنان شیطان قرار ده و از زمره دوستانش دور دار. چنان کن که چون آهنگ فریبمان کند، فرمانش اطاعت نکنیم و چون بخواند، اجابتش ننماییم. هر کرا که تابع امر ماست به خصومت با او فرمان دهیم و هر که را تابع نهی ماست از متابعتش باز داریم. بار خدایا، بر محمد خاتم پیغمبران و سرور فرستادگان و بر خاندان طیبین و طاهرینش درود بفرست. و ما را و کسان ما را و برادران ما را و همه مردان و زنان مؤمن را، از هر چه که از شرّ

آن به تو پناه آورده‌ایم پناه ده و ما را از آنچه از بیم آن از تو زنهار خواسته‌ایم
زنهار ده.

ای خداوند، آنچه را به دعا خواسته‌ایم روا ساز و هر چه را از ذکر آن غفلت
ورزیده‌ایم به ما عطا کن و هر چه را به فراموشی سپرده‌ایم برای ما محفوظ دار و
بدان سان که ما را به درجات صالحان و مراتب مؤمنان فرابر. آمین ربّ العالمین.

برخی از منابع کتاب

- ۱- الآراء الفقهية، آية الله شيخ هادي نجفي، تهران: چتر دانش، ۱۳۹۸ ش.
- ۲- الاحتجاج: ابومنصور احمد بن علي بن ابى طالب بن طبرسى، تعليق: سيد محمدباقر موسى خراسان، بيروت: مؤسسه اعلمى، ۱۴۰۳ ق.
- ۳- الاختصاص: منسوب به شيخ مفيد، تصحيح و تعليق: على اكبر غفارى، قم: جامعه مدرسين.
- ۴- اختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي: شيخ طوسى، تصحيح شيخ حسن مصطفوى، مشهد: دانشگاه فردوسى مشهد، ۱۳۴۸ ش.
- ۵- الارشاد: شيخ مفيد، تحقيق: مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۶- ألف حديث في المؤمن: هادي نجفي، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۱۶ ق.
- ۷- أمالي الصدوق: شيخ صدوق، قم: مؤسسه بعثت، ۱۴۱۷ ق.
- ۸- أمالي الطوسي: شيخ طوسى، قم: مؤسسه بعثت، ۱۴۱۴ ق.
- ۹- أمالي المفيد: شيخ مفيد، تحقيق: حسين استاد ولى و على اكبر غفارى، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۰- اندوخته خداوند: هادي نجفي، ترجمه: جوياء جهانبخش، تهران: حروفيه، ۱۳۸۱ ش.
- ۱۱- بحار الأنوار: علامه محمدباقر مجلسى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۳ ق و دار التعارف، ۱۴۲۱ ق، در ۴۴ جلد.
- ۱۲- بحر الجواهر: محمد بن يوسف طبيب هروى، چاپ سنگى.
- ۱۳- بشارة المصطفى (عليه السلام) لشيعه المرتضى (عليه السلام) ابى جعفر محمد بن ابى القاسم محمد بن على طبرى، نجف اشرف: منشورات مكتبة الحيدرية، ۱۳۸۳ ق.
- ۱۴- بصائر الدرجات: محمد بن حسن صفار قمى، تصحيح: ميرزا محسن كوچه باغى تبريزى، قم: كتابخانه آية الله مرعشى، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۵- تاريخ قم: حسن بن محمد بن حسن قمى، ترجمه: حسن بن على بن حسن قمى،

- تصحیح: سید جلال‌الدین تهرانی، تهران: منشورات طوس، ۱۳۶۱ش.
- ۱۶- تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة: شرف‌الدین علی حسینی استرآبادی، قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۷ق.
- ۱۷- تحف العقول: ابی محمد حسن بن علی بن شعبه حرانی، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
- ۱۸- تفسیر العیاشی: محمد بن مسعود عیاشی، قم: مؤتسه بعثت، ۱۴۲۱ق.
- ۱۹- تفسیر القمی: علی بن ابراهیم قمی، چاپ سنگی، عام ۱۳۱۵ق، و چاپ حروفی، قم: مؤتسه دار الکتب.
- ۲۰- التمهیص: لابی علی محمد بن همام اسکافی، قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۴ق.
- ۲۱- تهذیب الأحکام: شیخ طوسی، تحقیق: سید حسن خرسان، تهرانی: دار الکتب اسلامی، ۱۳۹۰ش.
- ۲۲- ثواب الأعمال وعقاب الأعمال: شیخ صدوق، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، تهران، ۱۳۹۱ش.
- ۲۳- الجعفریات: محمد بن محمد بن الاشعث، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- ۲۴- الخصال: شیخ صدوق، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- ۲۵- خلاصة الأقوال [ترتیبه]: علامه حلّی، مشهد: آستان مقدس رضوی.
- ۲۶- الدعوات: قطب راوندی، قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۷ق.
- ۲۷- دلائل الإمامة: ابی جعفر محمد بن جریر طبری امامی، قم: مؤتسه بعثت، ۱۴۱۳ق.
- ۲۸- رجال النجاشی: ابی عباس احمد بن علی بن عباس نجاشی، تحقیق: سید موسی شبیری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
- ۲۹- الروضة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام: سدیدالدین شاذان بن جبرئیل قمی، تحقیق: علی شکرچی، قم: کتابخانه امین.
- ۳۰- شرح غررالحکم ودرر الکلم: جمال‌الدین محمد خوانساری، تحقیق: جلال‌الدین محدث، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ش.
- ۳۱- صحیفة الإمام الرضا عليه السلام: تحقیق: محمدمهدی نجف، مشهد: آستان مقدس رضوی، ۱۴۰۶ق.
- ۳۲- الصحیفة السجادية: امام علی بن حسین زین‌العابدین عليه السلام، قم: ذوی القربی، ۱۴۲۴ق.
- ۳۳- صفات الشیعة: شیخ صدوق، چاپ ایران.
- ۳۴- علل الشرائع: شیخ صدوق، نجف اشرف: مکتبه الحیدریة، ۱۳۸۵ق.
- ۳۵- عیون أخبار الرضا عليه السلام: شیخ صدوق، تصحیح: سید مهدی لاجوردی، مکتبه

- الطوس، ۱۳۶۳ش.
- ۳۶- الغيبة: شيخ نعماني، چاپ ايران.
- ۳۷- فضائل الأشهر الثلاثة: شيخ صدوق، تحقيق: ميرزا غلامرضا عرفانيان، نجف اشرف، ۱۳۹۶ق.
- ۳۸- الفقه الرضوي: منسوب به امام رضا (عليه السلام)، تحقيق: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام).
- ۳۹- قاعده لاضرر (گزيده‌ي تقرير دروس آية الله شيخ هادي نجفي)، سيد مرتضى سجادي، تهران: چتر دانش، ۱۳۹۸ش.
- ۴۰- قاموس الرجال: محمدتقي تستري، قم: جامعه مدرسين.
- ۴۱- القاموس المحيط: فيروزآبادي، چاپ حروفی جديد.
- ۴۲- قرب الأسناد: عبدالله بن جعفر حميري، قم: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، ۱۴۱۳ق.
- ۴۳- قصص الأنبياء: قطب راوندي، تحقيق: ميرزا غلامرضا عرفانيان، بيروت: مؤسسه مفيد، ۱۴۰۹ق.
- ۴۴- الكافي: ثقة الإسلام محمد بن يعقوب كليني، تحقيق: علي اكبر غفاري، تهران.
- ۴۵- كامل الزيارات: ابي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، تحقيق: عبدالحسين اميني، نجف اشرف، ۱۳۵۶ق.
- ۴۶- كشف الغمة في معرفة الأئمة (عليهم السلام): علي بن عيسى اربلي، تحقيق: علي فاضلي، قم: المجمع العالمي لأهل البيت، ۱۴۲۶ق.
- ۴۷- كمال الدين وتمام النعمة: شيخ صدوق، تحقيق: علي اكبر غفاري، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۰۵ق.
- ۴۸- مائة منقبة المعروف بالمناقب: ابي حسن محمد بن احمد بن علي بن حسن قمي معروف به ابن شاذان، قم: مدرسه امام مهدي (عليه السلام)، ۱۴۰۷ق.
- ۴۹- المحاسن: برقي، تحقيق: سيد مهدي رجايي، قم: المجمع العالمي لأهل البيت (عليهم السلام)، ۱۴۱۶ق.
- ۵۰- مختصر بصائر الدرجات: حسن بن سليمان حلي، تحقيق: مشتاق مظفر، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۲۱ق.
- ۵۱- مستدركات علم رجال الحديث: علي نمازي شاهرودي، قم: جامعه مدرسين.
- ۵۲- مشكاة الأنوار في غرر الأخبار: سبط طبرسي، قم: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام).
- ۵۳- معاني الأخبار: شيخ صدوق، تحقيق: علي اكبر غفاري، قم: جامعه مدرسين.
- ۵۴- مقباس الهداية في علم الدراية: عبدالله مامقاني، تحقيق: محمدرضا مامقاني، قم: دليل ما، ۱۳۸۵ش.
- ۵۵- مكارم الأخلاق: ابي نصر حسن بن فضل طبرسي، بيروت: مؤسسه اعلمي، ۱۳۹۲ق.

- ۵۶- المناقب: ابن شهر آشوب سروي مازندرانی، چاپ قم، و چاپ بيروت در ۵ جلد.
- ۵۷- من لا يحضره الفقيه: شيخ صدوق، تحقيق: علي اكبر غفاري، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۰۴ق.
- ۵۸- المؤمن: حسين بن سعيد اهوازي، قم: مدرسه امام مهدي (عليه السلام)، ۱۴۰۴ق.
- ۵۹- موسوعة أحاديث أهل البيت (عليهم السلام): هادي نجفي، بيروت: داراحياء التراث العربي، ۱۴۲۳ق.
- ۶۰- الميزان في تفسير القرآن: علامه سيد محمد حسين طباطبايي، قم: جامعه مدرسين.
- ۶۱- النهاية في غريب الحديث والأثر: ابن اثير، تحقيق: طاهر احمد زاوي و محمود محمد طناحي، قم، ۱۳۶۷ش.
- ۶۲- نهج البلاغة: شريف رضى، چاپ دكتور صبحي صالح.
- ۶۳- النوادر: سيد ضياء الدين ابى رضا فضل الله راوندی، تحقيق: سعيد رضا على عسكرى، مؤتسه دار الحديث، ۱۴۱۸ق.
- ۶۴- الوافي: فيض كاشاني، اصفهان: كتابخانه امام اميرالمؤمنين (عليه السلام).
- ۶۵- وسائل الشيعة: محمد بن حسن حر عاملی، چاپ مؤتسه آل البيت (عليهم السلام).
- ۶۶- وقعة صفين: نصر بن مزاحم منقرى، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، قم: كتابخانه آية الله مرعشى، ۱۴۰۳ق.
- ۶۷- يوم الطف مقتل الإمام أبي عبدالله الحسين الشهيد (عليه السلام): آية الله استاد شيخ هادي نجفي، كربلا: مركز تراث كربلا قسم شؤون المعارف الاسلامية والإنسانية، ۱۴۴۱ق.